

## پیامبران

### در آئین های «توحیدی»

هم در جهان مسیحیت و هم در دنیای اسلام، تورات کتاب اول از کتاب های سه گانه «توحیدی» و سنگ زیربنای هر سه آئین بزرگ جهان سامی است. با اینهمه در یک ارزیابی دور از پیشداوری، میان این کتاب و دو کتاب دیگر همان فرق اصولی وجود دارد که میان خود آئین یهود با آئین های مسیحیت و اسلام وجود دارد، زیرا که پیام انجیل و قرآن، همانند پیام آئین ها زرتشتی و بودایی، پیامی جهانی است که همه آدمیان را از هر قوم و نژاد و سرزمین در بر می گیرد، در صورتی که تورات چنانکه خودش تصریح می کند، کتابی خاص یک قوم معین است: پیام آن پیامی است که منحصر برای قوم یهود صادر شده است، و ملاک خوب و بد در این پیام درجه سود و زیان آن برای یهودیان است. آنچه به نفع قوم یهود باشد خوب است ولو آنکه تحقق آن مستلزم آدمکشی و دزدی و فریبکاری و حق شکنی باشد، و آنچه به ضرر قوم یهود باشد بد است، ولو آنکه با موازین سنتی اخلاق و عدالت تطبیق کند. از جنبه ای دیگر نیز میان تورات با دو کتاب «توحیدی» دیگر تفاوتی اساسی وجود دارد، و آن لحن و مضمون محتویات آن است، زیرا در حالیکه انجیل و قرآن از متانتی که حقاً می باید وجه مشخص یک کتاب آسمانی باشد برخوردارند، تورات از این نظر بیشتر به یک سریال هزار و چند صفحه ای قتل و جنایت و توطئه و فریب و دروغ و دزدی و بخصوص زناکاری شباهت دارد که تقریباً در همه آنها خود یهوه نقش پهلوان اصلی را ایفا می کند.

اعتباری که بعدها در هر دو جهان مسیحیت و اسلام به تورات تعلق گرفته است، بسیار بیش از آنکه به ارزش واقعی خود این کتاب مربوط باشد مربوط به ارزشی است که این دو آئین، یکی بطور مستقیم و دیگری بطور غیر مستقیم برای آن فراهم آورده اند، و نقش اساسی را در این مورد عیسی دارد. زیرا عیسی خودش یهودی بود، و تمام زندگی خویش را در سرزمینی یهودی و در درون جامعه ای یهودی گذراند. اطلاعات مذهبی او تماماً از تورات آمده بود و طرف خطاب او نیز در همه موعظه هایش یهودیان بودند. بدین جهت برای اینکه پیام تازه وی گوش شنوایی داشته باشد راهی جز این برای او نبود که این پیام را ناقض تورات نداند، بلکه مکمل آن بشمارد: «فکر نکنید که من آمده ام تا تورات و نوشته های پیامبران را منسوخ کنم، بلکه آمده ام تا آنها را به کمال برسانم. یقین بدانید که تا آسمان و زمین برجای هستند هیچ حرفی و نقطه ای از تورات از بین نخواهد رفت تا همه آن تحقق یابد» (متی، باب پنجم، ۱۷ و ۱۸)، در صورتی که عملاً خود وی نه تنها حرف ها و نقطه های بسیاری از تورات را تغییر داد، بلکه اصولاً برداشتی از خدا و دین و اصول اخلاقی مربوط بدان مطرح کرد که درست در نقطه مقابل برداشت های توراتی بود. نتیجه این شد که وقتیکه پیام عیسی - که این بار یک پیام جهانی و نه صرفاً یهودی بود - به خارج از مرزهای جغرافیایی و نژادی و مذهبی قوم کوچک یهود رفت و در امپراتوری پهنای رم و محیط اجتماعی ناسالم آن زمینه مساعدی را در درون طبقات محروم و غلامان جامعه برای گسترش خود یافت، این پیام (که بعداً انجیل نام گرفت) چنانچه خود عیسی خواسته بود دنباله و مکمل پیام دیگری به نام تورات اعلام شد که کتاب مذهبی یکی از متصرفات کوچک این امپراتوری در بخش خاوری دریای مدیترانه بود، و نومذهبان مسیحی الزاماً می بایست هر دو پیام را به عنوان پیام هایی وابسته به یکدیگر و مکمل یکدیگر بپذیرند، در صورتیکه بخش توراتی آن نه با آنان ارتباطی داشت

و نه از نظر محتوی پاسخگوی نیازهای فردی و اجتماعی آنان بود. بدین ترتیب کتاب مقدسی که بعداً به نام **انجیل** بدانان عرضه شد ترکیب نامتجانسی از تورات کهن و از انجیل نو بود، که الزاماً یهوه خدای تورات را که به تعریف اینشتاین خدایی شرور، انتقامجو، کینه توز و حقیر بیش نیست مرادف با همان پدر آسمانی می شمرد که انجیل عیسی او را مظهر اعلاى گذشت و محبت معرفی کرده بود. به موازات این استحالته، شیوخ مذهبی قوم یهود چون ابراهیم و لوت و اسحاق و یعقوب و موسی و یوشع و عزرا و اشعیاء و دیگران نیز تبدیل به پیامبران باستانی جهان مسیحیت شدند و از این راه در طول قرون متوالی متفکران و هنروران مسیحی قبل و بعد از دوران رونسانس همه این شیوخ محلی تورات را در هاله ای از تقدس جای دادند که در خود تورات مطلقاً نشانی از آن وجود نداشت. واقعیت تاریخی این است که اگر مسیحیت پا به میدان نگذاشته بود امروز اثری از تورات جز در نزد خود ملت کوچک یهود باقی نمانده بود، و صدها میلیون مردمی که امروزه آن را کتاب مقدس خویش می شمارند احتمالاً حتی نامی از آن نیز نشنیده بودند.

دگرگونی مشابه ای در همین زمینه در جهان اسلام صورت گرفت، زیرا این بار محمد نیز - با آن که یهودی نبود - آئین نوحاسته خود را، بنا به عللی که به تفصیل از جانب پژوهشگران مورد ارزیابی قرار گرفته است، نه یک مذهب نو بلکه ادامه دو آئین توحیدی دیگر یهودی و مسیحی اعلام کرد که جمعی از پیروان آنها در عربستان و در سرزمین های دیگر خاور نزدیک مستقر بودند. در نتیجه همان استحالته ای که در جهان مسیحیت در مورد تبدیل شیوخ یهودی به پیامبران مسیحی صورت گرفته بود در جهان اسلامی نیز در امر تبدیل این شیوخ به پیامبران عالم اسلام انجام گرفت. ابراهیم، لوت، اسحاق، یعقوب، موسی، یوشع، شانول، داوود، سلیمان، ایوب، عزرا، یونس، از چهار چوب صرفاً یهودی خودشان بیرون آمدند و تبدیل به پیامبران آسمانی برای تمام جهانیان شدند که رسالت آنها مطلقاً با آنچه در خود تورات درباره آنان آمده است تطبیق نمی کند و سخنانی که از زبان آنها در مورد وحدانیت الهی و دعوت به قبول آن نقل شده است نیز به کلی غیر از آن سخنانی است که ایشان در تورات در ارتباط با یهوه و قوم یهود به زبان می آورند.

در بیست و پنج سوره و شصت و نه آیه قرآن از زبان خداوند درباره ابراهیم و جانشینان او می توان خواند که: «ما ابراهیم را راهنمای مردمان قرار دادیم (بقره، ۱۲۵)، و او را به دوستی خود برگزیدیم (نساء، ۱۲۵) زیرا که وی پیغمبری صدیق بود (مریم، ۴۱) و قلبی پاک و رئوف داشت (صافات، ۸۴) و حنیفی متقی بود (آل عمران، ۶۷ و ۹۵)، و ابراهیم و لوت را رسولان خود قرار دادیم تا جهانیان را به سوی ما هدایت کنند (انبیاء، ۷۱)، و برکت دادیم اسحاق و ذریه او را که همگی آنان از نیکوکارانند (صافات، ۱۱۲)، و نیز یعقوب را که بنده شایسته ما بود و در همه احوال فقط آنچه را می خواست که ما می خواستیم (یوسف، ۶۸)، و فضل و کرم خویش را به داوود عطا کردیم و کوه ها و مرغان را امر فرمودیم تا همراه او ما را تسبیح گویند (سبا، ۱۰، انبیاء، ۷۹) و به او قدرت درک حقایق و تمیز حق را از باطل عطا کردیم (نمل، ۱۵)، و سلیمان نیکو بنده ای بود که پیوسته به درگاه ما تضرع می کرد (سبا، ۳۰) بدین جهت باد صرصر را مسخر او گردانیدیم و شیاطین را به فرمائش گماشتیم (انبیاء، ۸۱) و جن و انس و طیور را فرمودیم تا در رکابش حاضر آیند (نمل، ۱۷) و اجنه را فرمان دادیم که کمر به خدمت او ببندند و به هر کدام از آنان که سر پیچید عذاب آتش سوزان چشانیدیم (سبا، ۱۲) و بدو گفتیم که همه این نعمت ها را از ما داری، اینک آنها را بی حساب به هرکس که خواهی بده و از هرکس که خواهی بگیر (ص، ۳۶) زیرا که سلیمان نزد ما بسیار مقرب بود (ص، ۴۰).»

ولی درست درباره همین پیامبران، در بیش از پنجاه فصل تورات می توان خواند که ابراهیم پیغمبر دو بار همسر خود را به عنوان اینکه خواهر اوست به حرمسرای فرعون مصر و پادشاه سرزمین جرأر می فرستد و هر بار هدایای فراوانی از طلا و نقره و غلام و کنیز و میش و گاو و خر و ماده الاغان و شتران دریافت می دارد، و لوط پیغمبر دو شب پیاپی در غاری با دو دختر باکره خود همخوابگی می کند و از هر دوی آنان صاحب فرزند می شود، و یعقوب پیغمبر با فریب دادن پدر خود اسحاق حق پیغمبری را از برادر ارشدش غضب می کند و یهوه نیز در این کار او صحنه می گذارد، و همین یعقوب دختران دانی خود را همراه گله های گاو و گوسفند او می دزدد و از نزد وی فرار می کند، و یهودا فرزند ارشد یعقوب و پیغمبر زاده یهود در روز روشن و در کنار دروازه شهر با عروس خودش جماع می کند و از او صاحب فرزندان دوقلو می شود که یکی از آنها بعدها جد ارشد عیسی از کار در می آید، و داوود پادشاه و پیغمبر با زن سردارش که در جبهه جنگ با دشمنان اسرائیل می جنگد زنا می کند و چون وی حامله می شود برای اینکه موضوع فاش نشود دستور کشتن شوهر او را در جبهه می دهد، آبشالوم پسر داوود با خواهر باکره خودش تامار به زور همخواب می شود و بعد او را از خانه بیرون می کند، و سلیمان پادشاه و پیغمبر با وجود داشتن

حرمسرای از ۷۰۰ زن عقدی و ۳۰۰ کنیز همچنان چشمچرانی می کند و در غزل غزل های خودش که یکی از کتب مقدس تورات است در وصف پستان ها و حلقه های ران و ناف و سرین دختران اورشلیم داد سخن می دهد و وصف می کند که چگونه وقتی که در زده و دست محبوبه خود را از پشت در دیده احشایش به جنبش در آمده است.

به عنوان نمونه هایی از همه اینها بخش های کوتاهی از فصول مختلف مربوط به هر یک از این موارد را از روی ترجمه رسمی فارسی کتاب مقدس برایتان نقل می کنم. خوانندگانی که بخواهند متن مفصلتر از مطالب را بخوانند می توانند به اصل این کتاب مراجعه کنند.<sup>۱</sup>

«و خداوند به آبرام (ابراهیم) گفت: از ولایت خود و از مولد خویش بسوی سرزمینی که به تو نشان دهم بیرون شو، و من ترا برکت دهم و نام ترا بزرگ سازم. پس ابراهیم چنانکه خداوند بدو فرموده بود روانه شد، و هنگامیکه از حران بیرون آمد هفتاد و پنج ساله بود، و زن خود سارا و برادرزاده خود لوط و همه اموال و اندوخته خود را برداشته به زمین کنعان داخل شدند... و در آنجا مدّبحی برای خداوند بنا نمود و نام یهوه را خواند... و چون قحطی در آن زمین شد ابرام به مصر فرود آمد تا در آنجا بسر برد، زیرا که قحط در زمین شدت می کرد، و چون نزدیک به مصر شد به زن خود سارا گفت: می دانم که تو زنی جوان و نیکو هستی، پس به اهل مصر بگو که تو خواهر من هستی تا به خاطر تو برای من خیریت شود... و چون ابراهیم و سارا به مصر وارد شدند، مأموران فرعون او را دیدند و او را در حضور فرعون ستودند، پس وی را به حرم فرعو در آوردند، و فرعون بخاطر وی به ابراهیم احسان نمود و او صاحب میش ها و گاو و خران و غلامان و کنیزان و ماده الاغان و شتران شد. ولی خداوند فرعون و اهل خانه او را به سبب سارای زوجه ابرام به بلایای سخت مبتلا ساخت، و فرعون آبرام را خوانده گفت: این چیست که به من کردی؟ و چرا مرا خبر ندادی که او زوجه تو است، و گفتمی که او خواهر من است؟ و اینک زوجه خودت را برداشته روانه شو. آنگاه فرعون در خصوص وی کسان خود را امر فرمود تا او را با زوجه اش و تمام مایملکش روانه نمایند...»

«پس ابراهیم از آنجا به سوی ارض جنوبی کوچ کرد و در میان قادش و شور در سرزمین جرّار در خصوص زن خود سارا گفت که او خواهر من است. و ملک جرّار مأمورانی فرستاد که سارا را به نزد او بردند. ولی خداوند در رویای شب بر آبی ملک ظاهر شده به وی گفت این زن زوجه دیگری است، و ابی ملک هنوز با او نزدیکی نکرده بود. پس گفت ای خداوند، مگر او به من نگفت که او خواهر من است، و آن زن نیز خود گفت که او برادر من است؟ به سادگی و پاکدستی خود این را کردم و خدا وی را در رویا گفت: می دانم که این را به ساده دلی خود کردی، و من نیز از همین بابت ترا آگاه کردم که خطا نوری و نگذاشتم که با او همخوابه شوی. پس الان زوجه این مرد را به او رد کن، زیرا که او پیغمبر است و برای تو دعا خواهد کرد تا زنده بمانی، و خداوند فرج های زنان ابی ملک را بخاطر ابرام بست. پس ابی ملک ابرام را نزد خود خوانده بدو گفت: به تو چه گناه کرده بودم که کارهای ناکردنی با من کردی؟ و ابراهیم نزد خدا دعا کرد که فرج های زنان و کنیزان ابی ملک را دوباره باز کند تا اولاد بهم رسانند. پس ابی ملک گوسفندان و گاو و غلامان و کنیزان به ابراهیم بخشید و زوجه اش سارا را به وی رد کرد و به سارا گفت: اینک هزار مثقال نقره به برادرت دادم، پس زودتر از اینجا بروید» (سفر پیدایش، باب دوازدهم، ۱۰ و باب بیستم، ۲-۱۸).

\* \* \*

۱- احتمالاً کسانی که منظور دفاع از تقدس ابراهیم در مقام پیغمبر اوالوالعزم و نیای قوم عرب و بنیانگذار خانه کعبه، و جانشینان او، این عذر سنتی را مطرح خواهند کرد که چنانکه در قرآن آمده برخی از مطالب تورات توسط یهودیان مورد دستکاری قرار گرفته است (بقره، ۷۵ و ۷۹ و ۱۶۹، آل عمران، ۷۸، نسا، ۴۶، مائده، ۱۳ و ۱۵ و ۴۱، انعام، ۹۱، انفال، ۱۶۲). ولی چنین دستکاری، اگر هم واقعا صورت گرفته باشد، تنها می باید با این هدف صورت گرفته باشد که متن اصلی به نفع مصالح قوم یهود و به زیان اسلام یا زیان مذاهب دیگر تغییر یافته باشد، نه اینکه چنین تغییری توسط خود کاهنان یهود با این هدف انجام گرفته باشد که تجلیل فراوانی را که در قرآن از ابراهیم به عمل آمده است نفی کنند و در جای آن آن ابراهیم دروغوی دیگری را بگذارند که صدها میلیون یهودی و مسیحی در طول قرون از خلال صفحات تورات شناخته اند و امروز نیز می شناسند. کسان دیگری نیز، با همین هدف نفی بخشی از مطالب تورات در مورد دیگر پیغمبران اسرائیل که با تجلیل قرآنی از آنها مبیانت دارد، ادعا کرده اند که نسخه اصلی تورات در حریق معبد سلیمان در زمان بخت النصر پادشاه بابل سوخته شده و تورات کنونی نسخه ای است که بعداً به جای آن نوشته شده است. در این مورد نیز، گذشته از این تذکر که نسخه های تورات در سرزمین یهود نمی توانسته است منحصر به همین یک نسخه ای باشد که در آتش سوزی معبد از بین رفته است، منطقاً نمی توان نتیجه گرفت که متن بعدی تورات توسط گروهی از کاهنان خود معبد سلیمان بصورتی بازنویسی شده باشد که بسیاری از پیغمبران یهود را علیرغم قرآن به بدنامی و رسوائی بکشاند. این چنین توجیه ها بیش از آنکه نمایانگر واقعیت هائی تاریخی یا مذهبی باشد، یادآور ضرب المثل هائی از نوع کاسه گرم تر از آش یا دایه مهربان تر از مادر در زبان فارسی یا کاتولیک تر از پاپ و سلطنت طلب تر از شاه در زبان های اروپائی است.

همزمان با این ماجرا، لوط پیغمبر برادرزاده ابراهیم که همراه او از اور سرزمین کنعان آمده ولی به مصر نرفته است در شهر سدوم سکونت می‌گزیند، ولی محیط زندگی او برایش ناخوشایند است، زیرا مردم سدوم عمدتاً همجنس باز و لواط‌کارند (اصطلاحی که نام لوط آمده است). بهمین جهت خداوند دو فرستاده خود را به صورت دو مرد جوان نزد او می‌فرستد تا به وی خبر دهند که یهوه تصمیم به نابودی سدوم و ساکنان آن گرفته است:

«... و وقت عصر آن دو نفر وارد سدوم شدند و به خانه لوط درآمدند و وی نان فطیر پخت، پس تناول کردند. اما هنوز به خواب نرفته بودند که مردان شهر از جوان و پیر از هر جانب خانه لوط را احاطه کردند و به او گفتند آن دو مرد را که امشب به نزد تو درآمده اند نزد ما بیرون آر. آنگاه لوط نزد ایشان بیرون آمد و در را از عقب خود بیست، و گفت ای برادران من، زنهار بدی مکنید. اینک من دو دختر دارم که مرد را نشناخته اند. ایشان را الان نزد شما بیرون آورم تا همگی شما آنچه در نظرتان پسند آید با ایشان بکنید، لکن کاری به این دو مرد نداشته باشید. گفتند دور شو وگرنه با خود تو از ایشان بدتر کنیم. پس به لوط هجوم آوردند تا در را بشکنند، ولی آن دو مرد لوط را نزد خود به خانه درآوردند و در را بستند و آن اشخاص را که بر در خانه بودند از خرد و بزرگ کور کردند که قدرت پیدا کردن در را نداشته باشند. پس به لوط گفتند که پسران و دختران و دامادان خود و هر که را در شهر داری از این مکان بیرون آور، زیرا خداوند ما را فرستاده است تا آنرا هلاک کنیم، اما بنظر دامادان لوط این سخن مسخره آمد و در شهر ماندند. و هنگام طلوع فجر آن دو فرستاده به لوط گفتند که در رفتن شتاب کند. و چون آفتاب طلوع کرد لوط و زن و دخترانش از سدوم بجانب صوغر بیرون رفتند، آنگاه خداوند بر دو شهر سدوم و عموره باران گوگرد و آتش از آسمان بارانید و آن شهرها و تمام وادی و جمیع سکنه آنها و نباتات زمین را وازگون ساخت. اما زن لوط از عقب خود نگریست و ستونی از نمک شد. و لوط از صوغر بیرون آمده با دو دختر خود به کوه درآمد و در مغاره ای سکنی گرفت. و دختر بزرگ به کوچک گفت: اینک پدر ما پیر شده و مردی بر روی زمین نموده است که بر حسب عادت کل جهان به ما درآید. بیا تا پدر خود را شراب بنوشانیم و با او همبستر شویم تا نسلی از پدر خود نگاه داریم. پس در همان شب پدر خود را شراب نوشانیدند و دختر بزرگ آمده با پدر خویش همخواب شده و واقع شد که روز دیگر خواهر بزرگ به کوچک گفت اینک شب پیش با پدرم همخواب شدم. پس امشب نیز او را شراب بنوشانیم و این بار تو با او همخواب شو تا هر دو نسلی از پدر خود نگاه داریم. پس آن شب نیز پدر خود را شراب نوشانیدند و دختر کوچک با او همخواب شد. و هر دو دختر لوط از پدر خود باردار شدند، و دختر بزرگ پسری زانید که او را موآب نام داد و او پدر موآبیان است، و دختر کوچک نیز پسری زانید که او را بن عمی نام داد و وی پدر بنی عمون است» (خلاصه شده از سفر پیدایش، باب نوزدهم).

\* \* \*

پس از مرگ ابراهیم، پسرش اسحاق جانشین او می‌شود، و چون بار دیگر کنعان دچار قحطی شده است در نظر می‌گیرد مانند پدرش به مصر برود، ولی این بار خداوند با نظر او موافقت نمی‌کند: «و خداوند فرمود اکنون تو به مصر فرود نیا، بلکه در جرار ساکن شو، و من تمام این زمین را به تو می‌دهم و ذریت ترا مانند ستارگان آسمان کثیر می‌گردانم و تمام زمین را به تو می‌بخشم و از ذریت تو جمیع ملت های جهان را برکت می‌دهم، زیرا که ابراهیم قول مرا شنید و اوامر و احکام و فرایض مرا نگاه داشت» (سفر پیدایش، باب بیست و ششم، ۱-۵).

در اشاره بدین نوشته تورات ولتر تذکر می‌دهد که احتمالاً خداوند در فرستادن این وحی فراموش کرده بود که غیر از موضوع ختنه فرزندان ذکور اسرائیل هیچگونه امر و حکم و فرضیه ای به ابراهیم ابلاغ نکرده بود.

به دستور یهوه، اسحاق به سرزمین جرار می‌رود، ولی وی نیز در آنجا درست همانند آنچه پدرش در مصر کرده بود زن خود را خواهرش معرفی می‌کند: «پس اسحاق در جرار اقامت نمود، و مردمان آنجا درباره زنش Rebecca (رفقه) که زنی نیکو منظر بود از او جويا شدند و او گفت که خواهر من است. پس چون مدتی در آنجا توقف نمود چنان اتفاق افتاد که ابی ملک پادشاه از دریچه نظاره کرد و دید که اینک اسحاق با رفقه مزاح می‌کند. پس اسحاق را نزد خود خواند گفت همانا که این زوجه تست، و چرا گفتی که خواهر من است تا یکی از قوم من با او همخوابه شود و ما را به گناه بزرگی آورده باشی؟» (سفر پیدایش، باب بیست و ششم، ۶-۱۰).

\* \* \*

اسحاق دارای دو فرزند است بنام عیسو و یعقوب، که دوقلو بدینا آمده اند، و چون عیسو زودتر از یعقوب متولد شده حقیقاً جانشینی پدر با او است، ولی در عمل فرزندان دیگرش یعقوب، که بیشتر مورد علاقه مادر است، با توطئه ای که به

طراحی مادرش ترتیب می دهد این حق پیغمبری را از برادرش غصب می کند و بعدا یهوه خداوند نیز با علم بدین فریبکاری بر آن صحنه می گذارد:

«... و چون اسحق پیر شد و چشمانش از دیدن تار گشته بود، پسر بزرگ خود عیسو را طلبیده به وی گفت ترکش و کمان خویش را گرفته به صحرا برو و نجبیری برای من بگیر خورشی چنانکه دوست می دارم برای من ساخته نزد من حاضر کن تا بخورم و جانم قبل از مردنم ترا برکت دهد. و چون اسحق به پسر خود عیسو سخن می گفت رفته که زوجه اسحق بود شنید و رفته پسر خود یعقوب را خوانده گفت اکنون که عیسو به صحرا رفته بسوی گله بشتاب و دو بزغاله خوب از بزها برای من بیار تا از آنها غذایی برای پدرت بطوریکه دوست می دارد بسازم و آنرا نزد پدرت ببر تا بخورد و ترا قبل از وفاتش بجای عیسو برکت دهد... و رفته جامه فاخر عیسو را گرفته به یعقوب پوشانید، و خورش و نانی که پخته بود بدست پسر خود یعقوب سپرد. پس یعقوب نزد پدر خود آمده گفت ای پدر، من نخست زاده تو عیسو هستم و آنچه بمن فرمودی کردم. الان برخیز و بنشین و از شکار من بخور... پس شراب برایش آورد و اسحق آن طعام و شراب را بخورد و برکت پیغمبری خود را به او داد. و چون از برکت دادن به یعقوب فارغ شد، بمجرد بیرون رفتن یعقوب از حضور پدر، برادرش عیسو از شکار باز آمد و او نیز خورشی ساخت و نزد پدر خود آورده بدو گفت پدر من برخیز و از شکار پسر خود بخور تا جانت مرا برکت دهد. پدرش اسحاق به وی گفت تو کیستی؟ گفت من پسر نخستین تو عیسو هستم. آنگاه لرزه بر اسحاق افتاد و گفت پس آن که بود که نجبیری صید کرده برایم آورد و قبل از آمدن تو او را برکت دادم؟ عیسو نعره عظیم و تلخ برآورده به پدر خود گفت ای پدرم به من نیز برکت بده. گفت برادرت به حيله آمد و برکت ترا گرفت و او را بر تو سرور ساختم و همه برادرانش را نیز غلامان او گردانیدم و غله و شیر را رزق او دادم. به ناچار تو نیز برادر خود را بندگی خواهی کرد» (سفر پیدایش، باب بیست و هفتم، ۱-۴۰).

یعقوب بعدا به شهر ارام نزد خالوی خود می رود تا با دختر او زناشویی کند، و در نهایت علیرغم منع مذهبی صریح تورات که یهودیان حق ازدواج با دو خواهر را در یک زمان واحد ندارد، هر دو دختر او را به زنی می گیرد. در راه این سفر، خداوند در عالم خواب از بالای نردبانی که تا آسمان ادامه دارد بدو اعلام می کند که زمینی را که وی در آن خفته است به او و به ذریت او می بخشد: «... ذریت تو مانند غبار زمین زیاد خواهد شد و به مشرق و مغرب و شمال و جنوب منتشر خواهد شد و من ترا در هر جایی محافظت فرمایم، و تا آنچه را که به تو گفته ام بجا نیاورم رهایت نخواهم کرد» (سفر پیدایش، باب بیست و هشتم، ۱۳-۱۷). با اینهمه یعقوب در هنگام بیدار شدن بجای هر گونه سپاسگزاری می گوید که: «اگر یهوه به من نان دهد تا بخورم و رخت دهد تا بپوشم، و مرا به سلامت بخانه پدرم باز گرداند من نیز حاضر خواهم بود او را یهوه خدای خودم بشناسم و از آنچه به من بدهد ده یک آنرا به او بدهم» (سفر پیدایش، باب بیست و ششم، ۱۸-۲۳). در ارام یعقوب پس از وصلت با لسا و راحل دختران او، گله او را همراه با دخترانش بر می دارد و به سوی کنعان فرار می کند و پس از آنکه در نیمه راه با خدا کشتی می گیرد به موطن خود باز می گردد.

\* \* \*

در بازگشت یعقوب، پسر حمور رئیس قبیله که شکیم نام دارد عاشق دینا دختر یعقوب می شود و در جریان یک دیدار به زور با او همبستری می کند، و فردای آن از پدرش می خواهد که از این دختر برای او خواستگاری کند. حمور بدین منظور به ملاقات یعقوب می آید و به او و پسرانش می گوید که دل پسر من شکیم شیفته دختر و خواهر شما است و چه بهتر که او را به زنی به وی بدهید و ازین پس نیز دختران ما را برای جوانان خود به زنی بگیرید و دختران خود را نیز به جوانان ما به زنی بدهید، و در زمین ما ساکن شوید و در آن خانه بسازید و تجارت کنید. و بعدا خود شکیم به یعقوب و پسرانش پیشنهاد می کند که دختر را به زنی بدو بدهند و هر اندازه بخواهند مهریه و پیشکش از او

۱- ولتر در ارزیابی خود از کتاب مقدس، در اشاره بدین نوشته تورات از قول بولینگبروک محقق انگلیسی و بولانژه کشیش و مورخ فرانسوی نقل می کند که بر اساس مندرجات تورات، ظاهرا همه انبیاء بزرگ اسرائیل سابقه دزدی داشته اند، زیرا می بینیم ابراهیم با دروغی که به فرعون مصر می گوید از او عطایای فراوان می دزدد، و یعقوب با فریب دادن پدرش برکت پیغمبری را از برادرش می دزدد و بعد هم دو دختر دانی خود را از پدرشان، و راحیل حق لبنان را از او می دزدد، و پسران راحیل داری میهمانان خود را، و فرزندان آنها ملت مصر را و بعد هم همه اموال کنعانیان را. و خود ولتر با طنز همیشگی خویش می افزاید: این کفر گویان متوجه نیستند که بهر حال خداوند مصلحت خودش و قوم برگزیده اش را بهتر از ما تشخیص می دهد.

بخواهند. بقیه داستان را از خود تورات بشنوید: «اما پسران یعقوب در جواب شکیم و پدرش به مکر سخن گفتند، پس بدیشان گفتند این کار برای ما ننگ است که خواهر خود را به شخص ختنه نشده است بدهیم، لکن بدین شرط با شما همدستان می شویم که هر ذکوری از شما ختنه شود، آنگاه دختران خود را به شما دهیم و دختران شما را برای خود گیرم و با شما ساکن شده یکقوم شویم، در غیر این صورت دختر خود را برداشته از اینجا کوچ خواهیم کرد. و سخنان ایشان به نظر حمور و پسرش شکیم پسند افتاد... پس حمور و پسرش شکیم به دروازه شهر خود برآمده به مردمان گفتند این مردمانی که نزد ما آمده اند صلاح اندیش ما هستند. پس بهتر است که در این زمین ساکن شوند و در آن تجارت کنند و دختران ایشان را به زنی بگیریم و دختران خود را بدیشان بدهیم. اما ایشان فقط بدین شرط با ما متفق خواهند شد که هر ذکوری از ما ختنه شود چنانکه خود ایشان مختومند. پس همه کسانی که به دروازه شهر درآمدند بدین کار رضا دادند و هر ذکوری از آنان مختون شدند... و در روز سوم که همه آنان دردمند و بستری بودند دو پسر یعقوب شمعون و لاوی هر یکی شمشیر خود را گرفته دلیرانه به شهر آمدند و همه مردان را کشتند، و حمور و پسرش شکیم را نیز به دم شمشیر کشتند و دینا را از خانه شکیم برداشته بیرون آمدند، و پسران یعقوب بر کشتگان آمده شهر را غارت کردند، و گله ها و رمه ها و الاغ ها و آنچه در شهر و آنچه در صحرا بود گرفتند، و تمامی اموال ایشان و همه اطفال و زنان ایشان را به اسیری بردند و آنچه در خانه ها بود تاراج کردند. پس یعقوب به شمعون و لاوی گفت مرا به اضطراب انداختید و مرا نزد سکنه این زمین یعنی کنعانیان مکروه ساختید. و من در شماره نسبت بدانان قلیلم، همانا که بر من جمع شوند و مرا بزنند و من با خانه ام هلاک شوم. گفتند آیا او خواهر ما را بی عصمت کند؟ پس خدا به یعقوب گفت اینک که چنین شده برخاسته به بیت نیل برآ و در آن ساکن شو و در آنجا برای من قربانگاهی بساز. پس یعقوب به اهل خانه خود و همه کسانی که با وی بودند گفت خویشتن را ظاهر سازید و رخت های خود را عوض کنید تا برخاسته به بیت نیل برویم. پس کوچ کردند و خدا خوف خود را بر شهرهای گرداگرد ایشان برقرار کرد که بنی یعقوب را تعاقب نکردند» (سفر پیدایش، باب سی و چهارم و سی و پنجم).

\* \* \*

فرزند ارشد یعقوب یهودا است که برکت پیغمبری را از پدر دریافت می دارد. وی از دختر مردی کنعانی صاحب سه پسر بنام عیر و اونان و شیله می شود، و زنی به نام تامار برای پسر ارشدش عیر می گیرد، ولی خداوند از عیر خوشش نمی آید و او را می میراند. و یهودا پس از مرگ او، به پسر دومش اونان تکلیف می کند که به تامار زن برادر خود درآید تا حق برادر شوهری را بجا آورده نسلی برای خود پیدا کند. بقیه داستان را از زبان خود تورات بشنوید: «... لکن چونکه اونان دانست که آن نسل از آن او نخواهد بود هنگامیکه به زن برادر خود درآمد بر زمین انزال کرد تا نسلی برای برادر خود ندهد. و این کار او در نظر خداوند ناپسند آمد و او را نیز بمی راند. و یهودا به عروس خود تامار گفت که اینک در خانه پدرت بیوه بنشین تا پسر سوم من شیله بزرگ شود، زیرا که مبادا او نیز مثل برادرانش بمیرد. پس تامار رفته در خانه پدر خود ماند.

و چون روزها سپری شد یهودا نزد پشم چینان گله خود به شهری که پدر تامار در آنجا ساکن بود آمد. و به تامار خبر دادند که اینک پدر شوهرت برای چیدن پشم گله خویش می آید. پس وی رخت بیوه گی را از خویشتن بیرون کرده برقی به روی خود کشید و خود را در چادری پوشید و به دروازه شهر بنشست، زیرا دید که شیله پسر سوم یهودا بزرگ شده است ولی تامار را به زنی به او نداده اند. و چون یهودا او را بدید وی را فاحشه پنداشت زیرا که روی خود را پوشیده بود. پس به سوی او میل کرد و گفت بیا تا به تو درآیم. مرا چه می دهی تا به من درآی؟ گفت: بزغاله ای از گله برایت می فرستم. گفت: آیا گرو می دهی تا بفرستی؟ گفت: ترا چه گرو دهم؟ گفت مهر و زنار خود را و عصائی را که در دست داری. پس اینها را به وی داد و بدو درآمد. و او از وی آبستن شد و برخاسته برفت و برقع را از روی خود برداشته رخت بیوه گی پوشید. و یهودا بزغاله را توسط دوست خود فرستاد تا گروها را از دست آن زن بگیرد، اما وی او را نیافت... و بعد از سه ماه یهودا را خبر دادند که عروس تو تامار زنا کرده است و اینک از زنا آبستن شده است. پس یهودا گفت وی را بیرون آورید تا سوخته شود. و چون او را بیرون می آوردند نزد پدر شوهر خود فرستاده گفت از مالک این مهر و زنار و عصا آبستن شده ام. یهودا آنها را شناخت و گفت او بی گناه است زیرا که او را به پسر خود شیله ندادم... و چون وقت وضع حملش رسید اینک دو فرزند توأم در رحمش بودند. و چون می زانید یکی دست خود را بیرون آورد و در حال قابله ریسمانی قرمز گرفته بر دستش بست و گفت این اول بیرون آمد و دست خود را باز کشید و اینک برادرش بیرون آمد. پس او را فارص نامیدند و برادرش را زارح نامیدند. (سفر پیدایش، باب سی و هشتم، ۱-۳۰).

ولتر در اشاره بدین وقایع نگاری کتاب مقدس می نویسد: «قاعدتاً باید جای تعجب باشد که یک پیغمبر محترم، با موی سپید، در روز روشن و در کنار دروازه شهر با یک فاحشه روپوشیده مجامعت کند، ولی از این نیز بیشتر این موضوع جای شگفتی دارد که در شجره نامه ای که انجیل از عیسی مسیح آورده، عیسی از نسل یکی از همین دو پسر زنازاده یهودا و تamar شناخته می شود: «... و ابراهیم اسحاق را آورد، و اسحاق یعقوب را، و یعقوب یهودا و برادران او را، و یهودا فارص و زارح را از تamar آورد، و فارص حصرون را، و... ویسا داود پادشاه را، و داود سلیمان را... و ایلعازر متان را، و متان یعقوب یوسف شوهر مریم را، که عیسی مسمی به مسیح از او متولد شد» (انجیل متی، باب اول، ۱-۱۶).

\* \* \*

پس از پیغمبران، نوبت به پادشاهان اسرائیل می رسد که در عین حال هم پادشاه و هم پیغمبرند:

«و واقع شد در وقت عصر، که داود پادشاه از بسترش برخاسته بر پشت بام خانه گردش کرد، و از پشت بام زنی را دید که خویشتن را شستشو می کند و آن زن بسیار نیکو منظر بود. پس داود فرستاده درپاره زن استفسار نمود، و او را گفتند که این بتشبع زوجه «اوریا» (سردار اسرائیل در جنگ با موآبیان) است. و داود قاصدان فرستاد که او را بیاورند، و چون او نزد وی آمده داود با او همبستر شد، پس او به خانه خود برگشت. و آن زن حامله شد و پیغام به داود فرستاد که من حامله هستم. پس داود اوریا شوهر او را نزد خود طلبید و به او گفت به خانه ات برو و پاهای خود را بشوی، و چنین قصد داشت که او در خانه با زوجه اش همبستر شود و پندارد که زنش از او حامله است. اما اوریا در خانه داود با سایر بندگان آقایش خوابید و به خانه خود نرفت. و داود را خبر دادند که اوریا به خانه خود نرفته است. پس داود به اوریا گفت مگر تو از سفر نیامده ای، پس چرا به خانه خود نرفتی؟ اوریا گفت که سربازان اسرائیل در اردوها ساکنند و بندگان آقایم در بیابان خیمه نشینند. چگونه من به خانه خود بروم تا بخورم و بنوشم و با زن خود بخوابم؟ به حیات تو قسم که این کار را نخواهم کرد. و داود که چنین دید بامدادان مکتوبی برای یوآب فرماده جبهه جنگ در برابر بنی عمون نوشته به دست خود اوریا برای او فرستاد و در مکتوب به این مضمون نوشت که اوریا را در موضع مقدم جنگ بگذارید و عقبش را خالی بگذارید تا زده شود و بمیرد. و چون یوآب شهر را محاصره می کرد اوریا را در مکانی که می دانست مردان شجاع دشمن در آنجا می باشند گذاشت، و مردان شهر بیرون آمده با یوآب جنگ کردند و اوریا کشته شد... و چون زن اوریا شنید که شوهرش مرده است برای او ماتم گرفت، و چون ایام ماتم گذشت داود فرستاده او را به خانه خود آورد. و او برایش پسری زانید» (کتاب دوم سموئیل، باب یازدهم).

واکنش یهوه، خدای اسرائیل در برابر این جنایت در تورات چنین آمده است: «... و خداوند به داود پیغام فرستاد که من خانه آقایت (شانول نخستین پادشاه اسرائیل) را به تو دادم و زنان او را به آغوش تو انداختم، و اگر این برایت پس نبود باز هم چنین و چنان می کردم. پس چرا با زن اوریا حتی زنا کردی و شوهرش را به شمشیر بنی عمون به قتل رسانیدی؟ اینک می خواهی که زنان ترا پیش چشم تو گرفته به همسایه ات بدهم که در برابر آفتاب و پیش تمام اسرائیل با آنها بخوابد؟... با اینهمه گناه ترا عفو می فرمایم و تو نخواهی مرد، لیکن پسر حرامزاده تو البته خواهد مرد (کتاب دوم سموئیل، باب دوازدهم، ۷-۱۴).

ظاهراً داود تا آخر عمر بر همین روال باقی ماند، زیرا که در تورات آمده است: «و داود پیغمبر پیر و سالخورده شد و هر چند او را لباس می پوشاندند گرم نمی شد، و خادمانش وی را گفتند به جهت آقای ما باکره ای جوان بطلبند تا در آغوش تو بخوابد تا آقای ما گرم بشود. پس در تمامی حدود اسرائیل دختری نیکو منظر طلبیدند و دوشیزه ای را بنام شونمیه یافته آوردند که بسیار نیکو منظر بود» (کتاب اول پادشاهان، باب اول، ۱-۳).

محققان متعددی در تورات نشان هائی از این یافته اند که داود پیغمبر همجنس باز نیز بوده است، و این استنباط از مرثیه ای ناشی می شود که داود پس از دریافت خبر مرگ نابهنگام یوناتان فرزند جوان و زیبا روی شانول نخستین پادشاه اسرائیل در سوگ او سروده و متن آن در کتاب دوم سموئیل (باب اول، ۲۶-۳۷) آمده است: «ای برادر من یوناتان، برای من بسیار نازنین بودی، زیرا محبت من و تو تنها محبت دو برادر نبود، محبت مردان با زنان بود.» با اینوصف همین داود بعداً بخاطر ارضای جبغونیان هفت پسر شانول را تسلیم آنان می کند تا به دارکشیده شوند، همچنانکه سردار و پسر عم شانول را که قبلاً با تظلم به خود جلب کرده و بدست او توطئه علیه شانول را به ثمر رسانیده بود تا خودش جانشین او شود، پس از رسیدن به سلطنت به شمشیر می سپرد و بعد در مراکش عزاداری می کند و عود می نوازد و سرود می خواند (کتاب دوم سموئیل، باب سوم، ۳۲ و ۳۳).

در خود تورات آمده است که داود زندگی اجتماعی خود را با راهزنی آغاز کرد و در رأس ششصد راهزن به غارت و کشتار در نواحی مختلف پرداخت و یکبار برای اینکه خبر کشتار او به اطلاع پادشاه اکیس نرسد همه مردان و زنان و حتی کودکان شیرخوار را سر برید (کتاب اول پادشاهان، باب بیست و هفتم). وقتیکه راهزنان علیه او عصیان می کنند و در صدد کشتنش برمی آیند، وی از خداوند چاره جویی می کند و یهوه بدو توصیه می کند که به سرزمین ثروتمند عمالقه دستبرد بزند تا این راهزنان در آنجا به غارت پردازند و از او راضی شوند (همان کتاب، باب سی ام). بعد از تصرف شهرک «رابا» که مردمش به سختی مقاومت کرده اند، داود دستور می دهد که همه ساکنان آنرا از وسط آره کنند و بعد در کوره های آجر پزی بسوزانند (کتاب دوم پادشاهان، باب دوازدهم).

و همین داود در تورات پسر خدا و نخست زاده او شناخته می شود که در کنار وی بر تخت نشسته است، و خود یهوه درباره او می گوید: «من گوسفندان خویش را طلبیده آنها را تفقد خواهم کرد، آنها را خواهم چرانید. خواهم خوابانید و شبانی برایشان خواهم گماشت که آنها را بچرانند، یعنی یعنی بنده من داود امیر ایشان خواهد بود» (کتاب حزقیان نبی، باب سی و چهارم، ۱۱-۲۴).

\* \* \*

«و واقع شد که ابشالوم پسر داود نبی را خواهری نیکو صورت بنام تامار بود و امنون پسر دیگر داود او را دوست می داشت. و امنون چنان گرفتار خواهر خودش تامار شد که بیمار گشت، زیرا که او باکره بود و به نظر امنون دشوار آمد که با وی کاری کند. و امنون دوستی داشت بنام یوناداب بن شمعی که برادرزاده داود بود، و مردی بسیار زیرک بود. و او وی را گفت ای پسر پادشاه چرا روز به روز چنین لاغر می شوی؟ امنون وی را گفت که من تامار خواهر خودم را دوست می دارم و نمی توانم با او کاری کنم. و یوناداب ویرا گفت بر بستر خود خوابیده تمارض نما، و چون پدیرت برای عیادت تو بیاید وی را بگو تمنا اینکه خواهر من تامار بیاید و مرا خوراک بخوراند و خوراک را در نظر من حاضر سازد تا ببینم و از دست وی بخورم. پس امنون خوابیده تمارض نمود و چون پادشاه به عیادتش آمد امنون به پادشاه گفت تمنا اینکه خواهرم تامار بیاید و دو قرص طعام پیش من بپزد تا از دست او بخورم. و داود نزد تامار فرستاده گفت الان به خانه برادرت امنون برو و برایش طعام بساز. و تامار به خانه برادر خود امنون رفت و او خوابیده بود، و آرد گرفته خمیر کرد و پیش او قرص ها ساخته آنها را پخت و تابه را گرفته آنها را پیش او نهاد. اما امنون از خوردن ابا نمود و گفت همه کس را از نزد من بیرون کنید و همگان از نزد او بیرون رفتند. و امنون به تامار گفت خوراک را به اتاق بیاور تا از دست تو بخورم، و تامار قرص ها را که ساخته بود گرفته نزد برادر خود امنون به اتاق آورد، و چون پیش او گذاشت تا بخورد او وی را گرفته به او گفت ای خواهرم بیا با من بخواب. تامار وی را گفت: نی، ای برادرم، مرا ذلیل مساز زیرا که چنین کار در اسرائیل کرده نشود و این قباحیت را به عمل میاور زیرا من ننگ خود را کجا ببرم؟ پس تمنا اینکه به پادشاه بگویی و او مرا از تو دریغ نخواهد نمود. لیکن امنون نخواست سخن وی را بشنود و بر او زور آور شد و با او خوابید. و چون از مجامعت فارغ شد بر وی بغض نمود و وی را گفت برخیز و برو. او وی را گفت چنین مکن زیرا این ظلم عظیم که در بیرون کردن من می کنی بدتر است از آن ظلم دیگری که با من کردی. لیکن او نخواست که وی را بشنود. پس خادمی را که او را خدمت می کرد خوانده گفت این دختر را از نزد من بیرون کن و در را از عقبش ببند. و خادم او را بیرون کرده در را از عقبش بست. و تامار جامه رنگارنگ خود را که دختران باکره پادشاه بدان ملبس می شدند دریده و خاکستر بر سر خود ریخت، و برادرش ابشالوم وی را گفت که ای خواهرم اکنون خاموش باش چون برادر تو است و از اینکار متفکر مباش. پس تامار در خانه برادر خود ابشالوم در پریشان حالی ماند (کتاب دوم سمونیل، باب سیزدهم، ۱-۱۲).

در همین تورات (سفر لایوان، باب بیستم، ۱۷) بصورت فرمان مستقیم یهوه به موسی گفته شده است که: «کسیکه عورت خواهر خود را کشف کند باید در مقابل چشمان پسران قوم خود منقطع (تابود) شود.» ولی ظاهراً این حکم یهوه پسر پادشاه پیغمبر را شامل نشده، زیرا به روایت خود تورات دو سال بعد از این ماجرا، امنون به دستور داود در ضیافتی که ابشالوم ترتیب داده است شرکت می جوید و در آنجا بدست برادرش کشته می شود. اندکی بعد از آن ابشالوم علیه پدرش داود، پسر خدا و شیان او و پادشاه و پیغمبر اسرائیل، قیام می کند و در این قیام همه مردم جانب ابشالوم را می گیرند: «... و پیروان ابشالوم روزبروز زیادتر می شدند، و کسی نزد داود آمده او را خبر داد که دل های مردان اسرائیل به ابشالوم گرویده است، و داود به تمامی خادمان خود که با او در اورشلیم بودند گفت برخاسته فرار کنیم والا ما را از ابشالوم نجات نخواهد بود. پس پادشاه و تمامی اهل خانه اش با وی رفتند و پادشاه تنها ده زن را که متعه او بودند برای داشتن خانه وا گذاشت» (کتاب دوم سمونیل، باب پانزدهم، ۱۳-۱۶).



\* \* \*

سلیمان پیغمبر (و پادشاه)، پسر داود و بتشیع (همان زنی که داود پیغمبر با او زنا کرده و بعد شوهرش را در جبهه جنگ به قتل رسانیده بود)، علیرغم همه آن داستان های محیرالعقولی که به وی نسبت داده شده، در دوران چهل ساله پادشاهی خود نه پیروزی نظامی مهمی بدست می آورد و نه حدود قدرتش از سرزمین کوچک اسرائیل فراتر می رود. در عوض از راه ازدواج با دختر فرعون مصر و اتحاد با هیرام پادشاه صور، دوران آرامشی را برای کشور خود فراهم می آورد که حاصل آن رونق اقتصادی و ساختن بناهای بسیار است، نظیر آنچه رامسس دوم مصر کرده بود. دوران پادشاهی این پیغمبر با برادرکشی آغاز می شود، زیرا داود پدر او در ماه آخر زندگانش به اغوای بتشیع مادر سلیمان، به تفصیلی که در تورات آمده، ولیعهد قانونی خود را از جانشینی خلع می کند و سلیمان را در جای او می گذارد، و سلیمان در آغاز پادشاهی خود برای اینکه از شر این برادر مزاحم راحت شود او را بدین گناه که قصد ازدواج با کنیز پدرش را دارد به قتل می رساند (کتاب اول پادشاهان، باب دوم، ۱-۲۶).

علیرغم همه این واقعیت های تاریخی، در تورات و بخصوص در قرآن چنان در شکوه آسمانی و زمینی این سلیمان داد سخن داده شده که احتمالاً در مورد هیچ شخصیتی سیاسی یا مذهبی دیگر تاریخ جهان نظیر ندارد، زیرا که نه تنها آدمیان و سرزمین های افسانه ای آنسوی دریاها و قاره ها جمعاً در اختیار او گذاشته شده اند، بلکه جن و شیطان و باد و آب و مرغان و موران و ماهیان نیز همگی سر به فرمان او دارند: «... و باد صرصر را مسخر سلیمان گردانیدیم تا او را به هر سرزمینی که مورد نظرش باشد ببرد، و شیاطین را مسخر او کردیم تا برایش در دریا غواصی کنند یا در دستگاه حکومتش به کارهای دیگر بپردازند (انبیاء، ۸۱-۸۲)، و سپاهیان سلیمان را از جن و انس و مرغان فرمودیم که در رکابش حاضر آیند (نمل، ۱۷)، و اجنه را فرمان دادیم که به اذن پروردگارشان کمر به خدمت او ببندند، و به هر کدام از آنان که سرپیچید عذاب آتش سوزان چشانیم، و آن اجنه برای سلیمان هر چه می خواست از کاخ ها و نقوش و ظروف بزرگ و دیگر های عظیم ساختند (سبا، ۱۲-۱۳)، زیرا که وی نزد ما بسیار مقرب بود، و نیکو بنده ای بود که پیوسته به نزد ما تضرع می کرد» (سبا، ۳۰).

نمونه ای از این تضرع را خود تورات در کتاب «غزل غزل های سلیمان»، مجموعه اشعاری که سلیمان نبی درباره محبوبه ناشناس خود سروده نقل کرده است: «... مرا به قرص های کشمش تقویت دهید و به سیب ها تازه سازید، زیرا که بیمار عشق هستم. دست چپ دلدارم زیر سر من است و دست راستش مرا در آغوش کشیده است، محبوبه ام از آن من است و من از آن او هستم.

ای محبوبه من، چشمانت از پشت برقع مثل چشمان کیوتر است. لب هایت مثل رشته قرمز و دهانت زیبا است. دو پستانت مثل دو آهوی دوقلو است که میان سوسن ها می چرند. از لب هایت شهد عسل می چکد و زیر زبانت عسل و شیر است.

محبوبه من دست خویش را از سوراخ در داخل ساخت، و احتشام برای او به جنبش در آمد. برخاستم تا در را به رویش باز کنم، اما دلدارم باز گشته و رفته بود. ای دختران اورشلیم، شما را قسم می دهم که اگر محبوبه مرا بباید وی را بگویند که من بیمار عشق هستم.

اگر بپرسید که محبوبه من کیست، بدانید که او سفید و سرخ فام است. چشمانش کیوتران نزد نهرهای آب است. لب هایش سوسن ها است که از آنها مر صافی می چکد. دست هایش حلقه های طلا است که به زیرجذ منقش باشد. ساق هایش ستون مرمر بر پایه های زر ناب است. دهان او بسیار شیرین و تمام او مرغوبترین است. این است محبوب من، ای دختران اورشلیم!

ای محبوب من، پاهایت در نعلین چه زیبا است! حلقه های ران هایت مثل زیورها است که صنعت دست صنعتگر باشد. ناف تو کاسه مدوری پر از شراب است. دو پستانت مثل دو بچه دوقلوی آهوانند. گردنت مثل برج عاج و چشمانت مثل برکه های حشبنون است. قامتت مانند درخت خرماست و پستان هایت مثل خوشه های انگور و بوی نفست مثل سیب است و دهانت مانند شراب بهترین. ای دلدار من، کاشکی مثل برادر من بودی که پستان های مادرم را مکید، تا چون ترا بیرون می یافتم می بوسیدم و رسوایم نمی ساختند.»

در قرآن سلیمان بنده شایسته ای دانسته شده است که «هرگز به خدا کافر نگشت» (بقره، ۱۰۲)، ولی در خود تورات در همین باره آمده است:

«... سلیمان سوای دختر فرعون زنان بیگانه بسیاری را دوست می داشت، و همه این زنان از امت هانی بودند که خداوند درباره ایشان بنی اسرائیل را فرموده بود که به ایشان درنیایند و ایشان نیز به شما درنیایند، مبادا که دل شما را به پیروی از خدایان خود مایل گردانند. ولی سلیمان اطاعت امر خداوند را نکرد و خودش به آنها درآمد. و او را هفتصد زن عقدی و سیصد جاریه بود. و زناش دل او را از خداوند یهوه برگردانیدند، و در وقت پیری سلیمان واقع شد که برخی از این زنان او را به پرستش خدایان بیگانه مایل ساختند، و دل او مانند دل پدرش داوود با خدایش کامل نبود. پس به دنبال عشتورت خدای صیدونیان و ملکوم بت عمونیان رفت و به خداوند شرارت ورزید و در کوهی که روبروی اورشلیم است مکانی بلند به جهت کموش که بت موآبیان است و بجهت مولک بت بنی عمون بنا کرد و بجهت همه زنان بیگانه خود که برای خدایان خویش بخور می سوزانیدند و قربانی ها می گذرانیدند بهمین ترتیب عمل نمود. پس خشم خداوند بر سلیمان افروخته شد، و به او امر فرمود که پیروی خدایان غیر را ننماید، اما او آنچه را که خداوند به او امر فرموده بود بجا نیاورد. پس خداوند به سلیمان گفت چونکه این عمل را نمودی البته سلطنت را از تو پاره کرده به بنده ات خواهم داد، لیکن در ایام تو این را به خاطر پدیرت داود نخواهم کرد، اما از دست پسر آترا پاره خواهم کرد (کتاب اول پادشاهان، باب یازدهم، بندهای ۱ تا ۱۲).

سلیمان از فاحشه ای بنام راحاب صاحب فرزندی بنام بو عز می شود که از او نیز در نسب نامه عیسی مسیح در انجیل لوقا یاد شده است خود این بو عز بر خلاف دستور اکید یهوه با زنی از قبیله موآب وصلت می کند بی آنکه این بار یهوه این گناه را به روی خودش بیاورد. با همه تجلیلی که در تورات و انجیل و قرآن از سلیمان شده است، وی از نظر تاریخی پادشاه خود کامه فاسد و ستمگری است که پشت ملت خود را در زیر فشارهای مالی و اجتماعی خم می کند و تمام شورش هانی که بدین مناسبت از جانب توده های محروم انجام می گیرد توسط سربازان مزدور و غالباً اجنبی او در خون غرق می شود. تجلیل تورات از وی اختصاصاً بخاطر بنای معبد بزرگ یهوه در اورشلیم است و نه بخاطر حکمت و عدالتی که به وی نسبت داده می شود. ولی ساختمان این معبد به قیمت کار اجباری دسته جمعی هفتاد هزار باربر و هشتاد هزار سنگتراش و ده ها هزار بنا بمدت سیزده سال تمام می شود (کتاب اول پادشاهان، باب پنجم، ۱۵). کار شاق در معادن هزاران کارگر را هر ساله تلف می کند. بردگی به بیرحمانه ترین صورت آن برقرار است و طبقه حاکمه با اتکاء به سلیمان، خود را مالک روح و جسم مردم می داند (کتاب اول پادشاهان، باب دوازدهم، ۱-۱۵). خود سلیمان به نوشته تورات ۱۴۰۰ ارابه با ۱۲۰۰۰ ارابه ران و ۴۰۰۰۰ طویله دراختیار شخصی خویش دارد (کتاب اول پادشاهان، باب چهارم، ۲۶) و حرمسرای او شامل ۷۰۰ زن عقدی و ۳۰۰ جاریه و چند هزار کنیز است (کتاب اول پادشاهان، باب یازدهم، ۴).

«و وزن طلائی که در یک سال به سلیمان رسید ۶۶۶ وزنه طلا بود... و سلیمان ۲۰۰ سپر طلای چکشی ساخت برای هر سپر ۶۰۰ مثقال طلا بکار برده شد، و ۳۰۰ سپر کوچک طلای چکشی که برای هر سپر ۳۰۰ مثقال طلا به کار برده شد، و تخت بزرگی ساخت و آنرا به طلای خالص پوشانید، و تخت را شش پله و پا انداز زرین بود که به تخت پیوسته بود، و تمامی ظروف نوشیدنی سلیمان پادشاه از طلا و تمامی ظروف خانه او نیز از زر خالص بود» (کتاب دوم تواریخ ایام، باب نهم).

ولتر در «دیکسیونر فلسفی» خود در فصل مربوط به سلیمان حساب کرده است که ارزش صد و سه هزار تالان طلا و یک میلیون و سیزده هزار تالان نقره که به نوشته تورات از داود به ارث به سلیمان رسید بدون احتساب بهای جواهرات، به تسعیر زمان ولتر یک میلیارد و صد و نوزده میلیون لیره استرلینگ معادل با ۲۶ میلیارد فرانک فرانسه زمان او بوده است، و می نویسد که چنین رقم پولی در مجموع دنیای آن زمان هم در جریان نبود، و اگر واقعا چنین ثروتی دراختیار سلیمان بود، وی دیگر چه نیازی داشت که کشتی های افسانه ای خود را در جستجوی طلا به افریروس بفرستد؟

چیزی که مسلم است که هزینه همه این ولخرجی های پیغمبرانه سلیمان بدوش طبقه دهقان و کارگر تحمیل می شد و به قول ویل دورانت همین فشار طاقت فرسا بود که ساختار اجتماعی جامعه یهوه را متزلزل کرد و انفجار و دوپارگی کشور یهوه را بیفاصله پس از مرگ سلیمان باعث شد.

پرونده قضائی این پادشاهی که در آئین های توحیدی مظهر عدالت معرفی شده است بنوبه خود بهتر از پرونده اجتماعی او نیست. وی در همان آغاز سلطنت خود چنانکه گفته شد برادر بزرگترش را علیرغم سوگندی که در معبد یاد کرده است می کشد (کتاب اول پادشاهان، باب دوم، ۲۵) و یوآب سردار پیر داود را که در تحکیم سلطنت خاندان او نقش اساسی داشته در درون معبد یهوه به قتل می رساند (کتاب اول پادشاهان، باب دوم، ۳۱)، و «شمعی» سپید مو را که داود سوگند موکد خورده بود که به جانش تجاوز نکند سر می برد (همانجا، ۴۶)، هر چند که در این مورد خود داوود نبی به هنگام مرگ به سلیمان وصیت کرده بود که این رقیب قدیمی او را - که خودش قسم خورده بود او را نکشد - در اولین فرصت به قتل برساند (کتاب اول پادشاهان، باب دوم، ۹). در ارزیابی شخصیت این بزرگترین پادشاه تاریخ یهود، ه. ج. ولز در تاریخ معروف خود می نویسد: «همه آنچه کتاب مقدس درباره این پادشاه خردمند به ما ارائه می دارد، وی را بیش از پادشاهی خردمند مردمی آدمکش، فریبکار، مذبذب و خرافاتی با عدم تعادل روانی و حاکم بر ملتی که ایمان مذهبی استوارتر از همسایگانش ندارد معرفی می کند» و تذکر می دهد که بیرحمی ها و تجمل طلبی ها و حرمسرای چند صد نفری او ما را بیش از هر چیز بیاد امپراتوران رومی و سلطان های عثمانی می اندازد. فراموش نکنیم که معابدی که وی برای سولوخ و عشتارته، خدایان زنان غیر یهودی خودش در بالای تپه زیتون بنا کرد، بمراتب از معبدی که در اورشلیم برای یهوه ساخت بزرگتر بود.

بموازات همه اینها پرونده حکمت و فضل افسانه ای سلیمان نیز پرونده ای چندان پر افتخار نیست، زیرا که بر اساس بررسی های محققان، کتاب امثال سلیمان تورات که همه اشتهار سلیمان به خردمندی از آن آمده است، کتابی است که در سال های ۸۰ تا ۳۰ پیش از میلاد مسیح تقریباً بطور کامل از یک کتاب قدیمی مصری به عبری ترجمه و بعداً توسط خود خاخام های مترجم بنام سلیمان بنیانگذار معبد اورشلیم نامگذاری شده است.

ولتر در دیکسیونر فلسفی خود نمونه هائی از این «امثال» سلیمان را آورده است که از جمله آنها چنین است: «چهار مسیر است که پیشاپیش نمی توان آنها را مشخص کرد: مسیر عقاب در هوا و مار در روی خاک و کشتی در دریا و آلت مرد در داخل فرج زن»، و «چهار حیوان را خداوند بصورت کوچکترین موجودات روی زمین آفرید: مورچه و خرگوش و ملخ و سوسمار.» نقل این نمونه از کلمات قصار سلیمان نیز جالب است که: «لب های زن اجنبی عسل را می چکاند و دهان او از روغن نرمتر است، لیکن آخر او مثل افسنتین تلخ است و مثل شمشیر دو دم برنده است، بنا بر این طریق خود را از او دور ساز و به در خانه او نزدیک مشو.» و در همین تورات آمده است که سلیمان خودش هفتصد زن عقدی داشت که بسیاری از آنان زنان اجنبی بودند.

\* \* \*

با مرگ سلیمان دوران «پادشاهان بزرگ» اسرائیل پایان می یابد و دوره «پادشاهان کوچک» آغاز می شود که تا سال ۵۸۷ پیش از میلاد، یعنی تا هنگام سقوط اورشلیم بدست نبوکدنصر (بخت النصر) پادشاه بابل و اسارت بابلی یهودیان ادامه می یابد. هشتاد و دو پادشاه در این مدت بر اورشلیم حکومت می کنند که تقریباً همه آنها به قتل می رسند. تاریخ اسرائیل در این سال ها یک سریال تاریک توطئه، برادر کشی، فرزند کشی، فریبکاری خیانت و جنایت است که در همه آنها یهوه، خدای اسرائیل، نقش اصلی را دارد. رحبعام، پسر و جانشین سلیمان که به تبعیت از پدر خود ۱۸ زن عقدی و ۶۰ متعه و ۳۰۰ کنیز دارد، در روز آغاز سلطنت خود به نمایندگان همه مردم اسرائیل که به تیریک او آمده و به وی گفته اند که: «پدر تو یوغ ما را چنان سنگین کرد که کمرمان را شکست و اکنون تو بار بندگی ما را سبکتر کن تا ترا بهتر خدمت کنیم»، می گوید که سه روز بعد برای گرفتن پاسخ بنزد او باز گردند، بدانان می گوید: «پدرم یوغ شما را سنگین ساخت اما من یوغ شما را سنگین تر خواهم کرد، پدرم شما را به تازیانه ها تنبیه می نمود، اما من شما را به عقرب ها تنبیه خواهم کرد، چونکه انگشت کوچک من از کمر پدرم کلف تر است» (کتاب اول پادشاهان، باب دوازدهم، ۳-۱۴). یورام نواده سلیمان هنگام آغاز سلطنت همه برادران و شمار زیادی از خویشاوندانش را می کشد. پسر او اخزنا پس از یکسال پادشاهی با همه نزدیکانش بر اثر توطئه ای بقتل می رسد. پس از مرگ او مادرش عتلیا فرزندان خودش و همه افراد خاندان سلطنتی را از دم تیغ می گذراند تا خودش سلطنت کند. ولی پس از شش سال یکی از پسران او بنام یوآش که بدست عمه کاهنه خود از مرگ نجات یافته است علیه او می شورد و مادرش را می کشد و خودش به پادشاهی می رسد و اندکی بعد خود او نیز در بستر خواب گردن زده می شود. پسرش امازیا سلطنت خود را با کشتن همه کسانی که او را به پادشاهی رسانیده اند آغاز می کند، ولی پس از مدتی مردم بر او می شورند و او از اورشلیم فرار می کند و در راه به قتل می رسد و پسرش اوریا شاه می شود. این بار اوریا بخاطر بدرفتاری با کاهنان بدست یهوه به بیماری خوره مبتلا می شود و تا آخر عمر در خانه خود زندانی می ماند و پسرش یونام بجای او سلطنت می کند که چندی بعد پدرش را به بهانه اینکه از جذام مرده است سر به

نیست می کند. ابی بلخ پسر جدعون چماغدارانی را اجیر می کند و به دست آنها هفتاد برادر خود را بر روی سنگی گردن می زند تا حکومت خود را بدون رقیب ادامه دهد. از شش پادشاهی که در عرض ده سال به حکومت می رسند پنج نفر کشته می شوند و این سری کشتارها صد و ده سال تمام ادامه می یابد، همچنانکه جنگ خانگی میان دو کشور یهودا و اسرائیل که پس از مرگ سلیمان با تجزیه کشور او آغاز شده یکصد سال بطول می انجامد. در این مدت بارها پرستش یهوه بدست پادشاهان اسرائیل موقوف می شود و پرستش بعل و ملکارت و فحشای مقدس و قربانی کودکان جای آنرا می گیرد.

جنگ های پایان ناپذیر این پادشاهان با اقوام همسایه یا با خودشان، هر باره مرگ و ویرانی بیشتری را برای یهودیان بهمراه می آورد. تورات یکی از نمونه های آنرا چنین حکایت می کند: «و قحطی سخت در سامره بود، زیرا که بنهدد پادشاه آرام آنرا محاصره کرده بود، و اینک سر الاغی به هشتاد پاره نقره و یکربیع قاب چلغوزه به پنج پاره نقره فروخته می شد. و چون پادشاه اسرائیل بر باره شهر گذر می نمود زنی نزد وی فریاد برآورده گفت ای آقایم پادشاه مرا مدد کن. پس پادشاه او را گفت ترا چه شده؟ عرض کرد این زن دیروز به من گفت پسرت را بده تا بخوریم و پسر مرا فردا خواهیم خورد. پس پسر مرا پختیم و خوردیم، و روز دیگر وی را گفتم اینک پسرت را بده تا او را بخوریم، اما او پسر خود را پنهان کرده است» (کتاب دوم پادشاهان، باب ششم، ۲۴-۲۹).

هرج و مرج داخلی دولت یهود و ناامنی مزمن آن سرانجام بخت النصر پادشاه بابل را وامی دارد تا اورشلیم را مستقیماً به اداره خود درآورد، و بدین ترتیب به تاریخ پادشاهی یهود پایان داده می شود. این ماجرا در خود تورات چنین آمده است: «پس نبوکدنصر پادشاه کلدانیان خانه خداوند را در اورشلیم به نجاست آمیخت و ظروف خانه خدا و خزانه های خدا و گنج های پادشاهان را تماماً به بابل برد و خانه خدا را سوزانید و حصار اورشلیم را منهدم ساخت و جوانان و پیران را به شمشیر کشت و بقیه السیف آنها را به بابل به اسیری برد که تا زمان سلطنت پادشاهان فارس در بندگی او و پسرانش بودند، تا آنکه پس از هفتاد سال خداوند کورش پادشاه فارس را برانگیخت و وی در تمامی ممالک خود فرمانی نافذ کرد که کورش پادشاه فارس می فرماید یهوه خدای آسمان ها تمامی ممالک زمین را به من داده و امر فرموده است که خانه ای برای وی در اورشلیم که در یهودا است بنا نمایم» (کتاب دوم تواریخ ایام، باب سی و ششم، ۱۴-۲۳).

کورش بازگشت قوم اسرائیل را به سرزمین خود تسهیل می کند و حتی هزینه تجدید بنای معبد ویران شده اورشلیم را چنانکه تورات با ستایشی بسیار حکایت می کند از خزانه پادشاهی ایران می پردازد. با این همه، به نوشته کتاب یرمیا نبی از صد و پنجاه هزار یهودی که در بابل به اسارت بسر می برند تنها سی هزار نفر حاضر به بازگشت به وطن می شوند و بقیه آنان ترجیح می دهند به زندگی کم و بیش مرفهی که در دوران تبعید در بابل برای خود فراهم آورده اند ادامه دهند و فقط از دور فرزندان خوب اسرائیل باشند، آزمایشی که می بایست دو هزار و پانصد سال بعد در مورد بازگشت یهودیان کشورهای جهان غرب به کشور باز یافته خودشان تکرار شود.

یهودیان که به اورشلیم باز می گردند پس از طی ۳۰۰ کیلومتر راه پیاده، به مقصد می رسند و به باز سازی معبد اورشلیم می پردازند، ولی این کار با چنان کندی انجام می گیرد که بنای معبد تنها در زمان پادشاهی داریوش به پایان می رسد. تقریباً ششصد سال بعد بار دیگر این معبد بدست سربازان رومی بکلی ویران می شود و بعد، با حمله اعراب جای خود را به مسجد عمر می سپارد، بطوریکه امروز تنها قسمتی از دیوار حصار خارجی آن بنام دیوار ندبه بر سر پا است.

در زمان عیسی، در سرزمین اسرائیل که مستعمره روم است پادشاه تازه ای بنام هرودیوس روی کار می آید که دست نشانده امپراتوری روم است. وی نیز، که لقب کبیر دارد، به سنت پادشاهان گذشته اول همه رقبا و مخالفین خود و بعد زن خویش و سه فرزندش را بقتل می رساند، و اندکی بعد از مرگ او و ظهور و مرگ عیسی، به پادشاهی دوباره اسرائیل بدست لژیون های تیتوس، امپراتور روم، در روزی که تقویم یهودی آنرا نهم ماه آب سال ۳۸۳۰ از خلقت دنیا می داند (۲۹ اوت سال ۷۰ میلادی) بطور نهائی پایان داده می شود.

\* \* \*

در میان ۱۲۴۰۰۰ پیامبری که تنها در مدت دو هزار سال و آنهم منحصر در منطقه کوچکی از خاورمیانه از جانب خداوند برای جهانیان فرستاده شده اند، پنج تن مقام اولوالعزم دارند که ابراهیم خلیل الله و موسی کلیم الله از زمره

آنانند. از دیدگاه تورات و انجیل ابراهیم مظهر موجودیت قوم یهود و موسی مظهر هویت تاریخی و مذهبی آن تلقی می شوند و مجتمع «تاریخی - مذهبی» اسرائیل از ترکیب این دو پدید آمده است و از نظر قرآن ابراهیم پدر مشترک هر دو قوم یهود و عرب و نخستین مسلمان تاریخ (بقره، ۱۳۱) و موسی بزرگترین پیامبر پیش از محمد و کسی است که با خدا از روبرو سخن گفته است. با همه اینها، در هزاران صفحه از بررسی های تاریخی و تحقیقی پژوهشگران تاریخ مذاهب در سه قرن اخیر اساسا موجودیت تاریخی این هر دو نفر مورد تردید و در بسیار موارد مورد انکار قرار گرفته است.

تورات ابراهیم را اولین یهودی معرفی می کند که یهود، خدای اسرائیل، با او مستقیما تماس می گیرد، و بی مقدمه به وی اطلاع می دهد که در نظر گرفته است از نسل او قومی را به زیادی ستارگان آسمان و غبار زمین و ریگ های دریا پدید آورد و سرزمینی را در میان نیل و فرات برای همیشه بدانان ببخشد، به این شرط که آنها نیز بعد از این پسران خود را ختنه کنند، و موجودیت تاریخی قوم اسرائیل عملا با این میثاق یهود و ابراهیم آغاز می شود (سفر پیدایش، باب هفدهم، ۸-۱۱).<sup>۱</sup>

پژوهشگران متعدد تاریخ مذاهب در کشورهای مختلف اروپایی و امریکایی، در قرن گذشته و قرن حاضر در بررسی های تاریخی و تحقیقی و مذهبی خود بدین نتیجه رسیده اند که شخصیتی بنام ابراهیم، بدان صورت که در تورات آمده است، اصولا وجود خارجی نداشته است، بلکه در دورانی بسیارمتاخرتر چنین شخصیتی توسط کاهنانی که در سال های بعد از اسارت بابلی نویسندگان واقعی تورات بوده اند برای تثبیت هویت تاریخی مشخصی جهت قوم یهود ساخته شده است. از نظر این پژوهشگران تاریخ در این زمینه با یک افسانه اسطوره ای روبرو است و اسامی ابراهیم و غالب افراد خانواده او بطوری که در تورات آمده است در واقع اسامی شهرهای مختلف بین النهرین هستند که آنها را در لوحه های باستان شناسی مکشوفه در اور و ماری مربوط به قرن هیجدهم پیش از میلاد و الواح کاپادوکی مربوط به هزاره دوم پیش از میلاد و الواح اوگاریت (راس الشمرای کنونی) مربوط به قرن پانزدهم پیش از میلاد و نیز الواح مصری مربوط به قرن بیستم پیش از میلاد عیناً می توان یافت. در متون توراتی، شخصیت ابراهیم بسیار ناشایسته ساخته شده، چنانکه همراهان ابراهیم در مهاجرت وی به کنعان که در باب دوازدهم سفر پیدایش تنها زن او سارا و برادرزاده اش لوط و چند مستخدم دانسته شده اند، در خود کنعان تبدیل به عشیره بزرگی می شوند که ۳۱۸ نفر از آنها به تنهایی مجموع نیروهای چهار امپراتوری منجمله بابل و ایلام را در هم می شکنند (سفر پیدایش، باب چهاردهم). بر اساس همین بررسی ها، یکی از انگیزه های اصولی اختراع داستان ابراهیم و وعده یهود بدو که تمامی ارض کنعان را به ذریت او خواهد داد، و جعل داستان های بعدی، این بوده است که فرماندهی ادعانی یهود را در جنگ های پیاپی قوم یهود برای تصرف کلیه شهرها و سرزمین های کنعان ناشی از یک مشیت الهی وانمود کنند که مقدمات آن از بسیار پیش از آن در میثاق یهود با ابراهیم فراهم شده بوده است.

در نوشته های پیامبران پیش از دوران اسارت بابلی یهودیان، یا آنچه به نام آنان در دوران های بعدی نوشته شده و بعدا بدین پیامبران نسبت داده شده است، هیچ تاکید خاصی بر ابراهیم و نقش تاریخی و قومی او نمی شود و تمام اهمیتی که بدو داده شده مربوط به دوران بعد از این اسارت است که کاهنان یهود ضرورت استفاده از شیوخ قدیمی خود و ساختن روایتی را که یهود را از راه این شیوخ در کلیه تحولات تاریخی قوم یهود دخالت مستقیم دهد احساس

۱- عهد نامه ای که درباره آلت تناسلی قوم اسرائیل میان خدا و پیغمبرش امضاء شده است، احتمالا عجیبترین عهدنامه تاریخ بشری است، زیرا در این قرارداد آفریدگار کائنات پیوند خود را با قوم برگزیده خویش در گرو بریده شدن چند سانتیمتر پوستی قرار می دهد که خود او آن را بر آلت های آنان رویانیده است، و اگر بود و نبود آن تا بدین اندازه مهم بود برای او هیچ اشکالی نداشت که آنرا اساسا رویانیده باشد. تعبیرهای بعدی علمای الهیات درباره منافع بهداشتی ختنه، صرفا کوششی برای توجیه این عهد نامه توجیه ناپذیر بوده است، زیرا که نه خدا بزشتک خصوصی قوم یهود است و نه میلیاردها نفر مردمی که از زمان ابراهیم تا کنون ختنه نشده اند در شرایط بهداشتی نامطلوبتری از ختنه شده ها زیسته اند، و اتفاقا بخش بزرگی از این میلیاردها نفر، از پیروان غیر مستقیم همان آئینی هستند که به دنبال پیمان خداوند درباره آلت تناسلی پیروان ابراهیم یا به وجود می گذارد. اهمیتی که آلت پسران اسرائیل برای خدا دارد در حدی است که در ده جای دیگر تورات (سفر پیدایش، باب هفدهم و باب سی و چهارم، سفر تثبیه، باب های دهم و سی ام، کتاب یوشع، باب پنجم و کتاب یرمیا، باب چهارم) نیز موکدا مورد تذکر قرار گرفته و ظاهرا همپایه اهمیتی است که تورات برای خروج اسرائیل از مصر و صدور ده فرمان کوه سینا و بنای معبد سلیمان در اورشلیم قائل شده است. با اینهمه، و علیرغم این برداشت توراتی که ختنه فرزندان ذکور اسرائیل ابتکار خاص خداوند یهود در مورد قوم برگزیده خودش بوده است، مدارک متعدد باستان شناسی و تاریخی نشان داده اند که این سنت نیز، مانند تقریبا همه دیگر اسطوره های تورات، از تمدن ها و سنت های ماقبل توراتی اقتباس شده است و چهار هزار سال پیش از میلاد مسیح در مصر و بعدا نیز در کنعان و فنیقیه معمول بوده است، چنانکه در یکی از نقوش گوری باستانی در نزدیکی هرم سکره، مربوط به ۲۴۰۰ سال پیش از میلاد، نحوه این عمل ختنه در روی پسر بچه ای هشت تا ده ساله بدقت مشخص شده است (دائرة المعارف بریتانیکا در مقاله Circumcision). اقوام دیگرسامی، منجمله اعراب نیز از دوران های کهن با این سنت آشنا بوده اند.

کرده اند. در تمام این اسطوره سازی ها ابراهیم یک یهودی عادی است که به دلایل ناشناخته ای که به خود یهوه مربوط می شود مورد توجه خاص خداوند قرار گرفته است، ولی دارای همه نقاط ضعف و اشتباهات و حتی نادرستی ها و فریبکاری ها و دروغگویی های یک بشر معمولی است که در تورات به تفصیل از آنها سخن رفته است.

همین ابراهیم در دو کتاب دیگر «توحیدی» هویتی بکلی متفاوت با هویت توراتی خود پیدا می کند که در آن نیز در برداشت انجیلی آن با برداشت قرآنی اختلاف اصولی دارد، و این اختلاف طبعاً ناشی از اختلاف هدف های کتاب های توحیدی در نتیجه گیری های مورد نظرشان از نقل داستان ابراهیم و ویژگی های آن است. هدف نویسندگان تورات از آوردن ابراهیم به صحنه، چنانکه گفته شد، دادن بعدی آسمانی به تاریخ قوم یهود از طریق تکیه بر میثاقی است که میان یهوه - خدای اختصاصی یهود - با ابراهیم برقرار شده است، بدین جهت در آن نه صحبتی از دعوت ابراهیم به آئین توحیدی به میان می آید، نه ابراهیم بتی را می شکنند، نه قانونی را می آورد، نه به آتش افکنده می شود و نه معجزه ای می کند. افسانه توراتی ابراهیم از اول تا به آخر تنها بر اساس تثبیت شیخوخت یهودی او و اعلام موجودیت قوم یهود ساخته شده است و هیچ انگیزه ای بیرون از این در آن راه ندارد.

انگیزه انجیل از توجه خاص به ابراهیم، انگیزه دیگری است که مستقیماً از ایدئولوژی مسیحیت سرچشمه می گیرد، و بر این اصل متکی است که راز قداست ابراهیم را در ایمان و خلوص وی به خداوند و در نکوئی او باید جست و نه صرفاً در یهودی بودن او. در این مورد در خود عهد جدید آمده است: «خدا ایمان ابراهیم را به عنوان نیکی مطلق به حساب او گذاشت. ولی آیا در آن زمان ابراهیم در چه حالت بود؟ قیل از ختنه شدن او بود یا بعد از آن؟ البته قبل از او بود، و این خود علامتی بود برای اثبات خدا او را پیش از آنکه ختنه شده باشد به خاطر ایمانش نیک شمرده بود. از این رو ابراهیم پدر همه کسانی است که به خدا ایمان می آورند و نیک شمرده می شوند، حتی اگر مختون نباشند، و همچنین پدر کسانی است که مختون هستند، ولی نه تنها به خاطر اینکه ختنه شده اند، بلکه بخاطر اینکه از ایمانی که ابراهیم در وقت نامختونی داشت پیروی می کنند» (رساله پائولوس رسول به رومیان، باب چهارم، ۹-۱۲).

در قرآن همین ابراهیم بصورتی معرفی می شود که هم با ابراهیم تورات متفاوت است، هم با ابراهیم انجیل، زیرا نقشی که قرآن از او می طلبد نه تثبیت اصالت تاریخی قوم یهوه است، نه تایید اصل «ختنه قلبی» مسیحیت، بلکه بت شکنی توحیدی است که خود محمد پیام اسلامی خویش را بر آن بنیاد نهاده بود، با این نتیجه گیری که اسلام از ازل وجود داشته است و یهودیت و مسیحیت تنها جلوه های ناقص و ماقبل اسلامی آن بوده اند. بدین جهت همه آنچه درباره ابراهیم پس از مهاجرت به کنعان در تورات آمده در قرآن نادیده گرفته شده است به استثنای تولد معجزه آسای اسحاق و قربانی اسماعیل که برای تکمیل نقش ابراهیم ضروری بوده است. در عوض صحنه های تازه ای بدین ماجرا افزوده شده است از قبیل بت شکنی ابراهیم و رفتن او در آتش و بنیانگذاری خانه کعبه بدست او. در یک ارزیابی کلی می توان میان ابراهیمی که در تورات تصویر شده است با ابراهیم قرآن همان تفاوتی را یافت که میان یک گله دار یهودی و یک امام جماعت مسلمان می توان یافت.

در تورات ابراهیم (آبرام) یکی از سه فرزند مردی بنام تارح معرفی می شود که در شهر اور در سرزمین کلد (بین النهرین) سکونت دارد و به علتی نامعلوم به اتفاق فرزندش ابرهیم و همسر او سارا، و لوط و فرزند پسر دیگرش، از این شهر به سوی ارض کنعان مهاجرت می کند ولی در نیمه راه در شهر بزرگ حران بار اقامت می افکند و از آن پس تا پایان عمر ۲۰۵ ساله خویش در این شهر می ماند. در تورات تصریح شده است که ابراهیم در هفتاد سالگی تارح در دو بیست و پنج سالگی وفات یافت، بدین ترتیب ابراهیم هنگام عزیمت به کنعان ۱۳۵ سال داشته است و نه چنانکه تورات نوشته است ۷۵ سال ولتر در اشاره به این تناقض از سه قدیس معروف مسیحی سن اوگوستن و سن اتین و سن ژروم نقل قول می کند که حل این مشکل در اختیار خداوند است، زیرا عقل بشر در این مورد قاصر است.

بعد از مرگ تارح خداوند به ابرام صلاح اندیشی می کند که بسوی کنعان برود، و آبرام هفتاد و پنج ساله به اتفاق زن نازای خود سارا و برادرزاده اش لوط و چند دیگر از همراهان خویش به کنعان می روند و آبرام در آنجا در بلوطستانی نزدیک حبرون ساکن می شود و قربانگاهی برای خداوند می سازد. ولی چندی بعد در سرزمین کنعان قحطی می شود و وی این بار به صلاح اندیشی خداوند به مصر می رود که در آنجا فراوانی نعمت است، و در مدت اقامت خود به نحو شرافتمندانه ای که شرح آنرا در صفحات پیش خواندید صاحب گاو و گوسفند و شتر فراوان

می شود و به کنعان باز می گردد. در تمام این جریان، از کلداه گرفته تا مصر، ابراهیم نه بتی را می شکند، نه کسی را به خدا پرستی دعوت می کند، نه معجزه ای از او بروز می کند.

در قرآن، همین ابراهیم فرزند مردی به نام ازر معرفی می شود که بت پرست دو آتشه ای است، بطوریکه ابراهیم که با فیض الهی به یکتا پرستی گرویده و حتی به تصریح قرآن مسلمان شده است (آل عمران، ۶۷) با پدرش در این باره محاجه می کند و بت ها را می شکند و بت پرستان شهر او را بدین گناه در آتش می افکنند ولی پروردگار آتش را بر وی گلشن می کند: «و ما به آتش فرمان دادیم که برای ابراهیم آرامش و خنکی به همراه آورد و آن کسانی را که قصد سوزاندن او را داشتند شرمند ساخته، و او را به همراه لوط به سرزمینی که بدان برکت داده بودیم فرستادیم» (انبیاء، ۶۹-۷۱). در جای دیگری از قرآن گفته شده است که بدنبال دومین مناقشه ابراهیم با پدر بت پرستش، وی را از خود می راند و ابراهیم سرزمین خویش را برای همیشه ترک می گوید (مریم، ۴۲-۴۹).

در شرح وقایع مربوط به اقامت ابراهیم در ارض کنعان، تورات ماجرائی را نقل می کند که تقریباً همه مفسران آنرا از بی پایگی به شوخی نزدیکتر دانسته و کوشیده اند تا تعبیرهای مختلفی برای توجیه آن بیابند. طبق این داستان، در آن موقع که ابراهیم در حبرون ساکن شده است و برادرزاده اش لوط از او جدا شده است و در سدوم بسر می برد، چهار پادشاه قدرتمند منطقه خاور نزدیک، کدرلا عمر پادشاه ایلام، امرافل شاه بابل، اریوک شاه الاسار و تدعال «پادشاه امت ها» سپاهیان سدوم و عموره را در نیردی شکست می دهند و غنائم جنگی بسیاری همراه خود می برند که لوط و همه اموال او از جمله آنها هستند، و چون یکی از نجات یافتگان این جنگ ماجرا را در بلوطستان ممری به ابرام اطلاع می دهد وی به خشم می آید و ۳۱۸ تن از خانه زادن خود را بیرون آورده در عقب ایشان تا شهر دان می تازد، و بعد از شکست دادن دسته جمعی آنان همچنان تا «حویه که در شمال دمشق واقع است» آنها را تعاقب می کند و آنگاه همه اموال غنیمتی را از ایشان باز می گیرد و لوط و اموال او را با زنان و مردان باز می آورد (سفر پیدایش، باب چهاردهم، ۱-۱۶). بدین ترتیب از یک سو ابراهیم که تنها با زن خود و چند تن از کسانش به کنعان مهاجرت کرده است (سفر پیدایش، باب پنجم، ۱۲) ناگهان ۳۱۸ خانه زاد پیدا می کند و از سوی دیگر این ۳۱۸ خانه زاد نه تنها چهار ارتش متحد از نیرومندترین کشورهای زمان خود را شکست می دهند، بلکه شبانه تا چند صد کیلومتر فاصله نیز به تعاقب آنها می شتابند.

به روایت تورات در هنگام اقامت ابرام در کنعان، خداوند در بلوطستان بطور ناشناس همراه با دو نفر دیگر به دیدار او می آید و ابرام برای میهمانان خود غذایی از گوساله بریان و شیر و عسل تهیه می کند که آنان با میل می خورند (سفر پیدایش، باب هجدهم، ۱-۱۵)، ولی در قرآن این سه نفر ملائکی معرفی می شوند که از جانب خدا نزد لوط فرستاده شده اند، و چون جوهر انسانی ندارند غذای تهیه شده توسط ابراهیم و همسرش را نمی خورند، و سرانجام خودشان را به ابراهیم معرفی می کنند (هود، ۷۰-۷۹).

در روایت تورات چون سارا زنی نازا است که فرزندی به ابراهیم نداده است، خود او از ابراهیم می خواهد که با کنیز مصریش هاجر همخوابگی کند تا از او فرزندی بیاورد، و این فرزند که اسماعیل نام می گیرد از دید قرآن نیای بزرگ اعراب است و کسی است که بعداً به اتفاق پدرش خانه کعبه را بنا می کند تا بیت الحرام عالم اسلام قرار گیرد در این مورد متن تورات برای مسلمانان اصولاً موهن است، زیرا حاکی است که: خداوند به هاجر گفت اینک پسری خواهی زانی که نامش را اسماعیل خواهی گذاشت و او مانند خری وحشی خواهد بود که دست وی به ضد هرکس خواهد بود و دست هرکس به ضد او، و هاجر خداوند را بنام خواند (سفر پیدایش، باب هفدهم، ۱۷-۱۳).

در روایت تورات، سارا بعد از آنکه خودش به امر خداوند در نود سالگی صاحب فرزند می شود، از اینکه با اجازه قبلی خود او هاجر کنیز او از ابراهیم پسری به وجود آورده است پشیمان می شود و از شوهرش می خواهد که این کنیز و فرزند او را از خانه بیرون کند، و ابراهیم نیز با آنکه قلباً به این کار راضی نیست به فرمان خداوند یهوه بهمین ترتیب عمل می کند و هاجر را به اتفاق فرزندش اسماعیل با دست خالی به بیابان بنرشیح می فرستد، ولی در آنجا خداوند چاه آبی بدانها می دهد و هاجر و اسماعیل در این بیابان ساکن می شوند و پس از رشد اسماعیل مادرش زنی از زمین مصر برایش می گیرد و اسماعیل تا به آخر عمر ۱۳۷ ساله خود در اسرائیل می ماند و صاحب دوازده فرزند می شود و همانجا نیز به خاک سپرده می شود بی آنکه گذارش به بیرون از سرزمین کنعان افتاده باشد. ولی در روایت قرآن ابراهیم هاجر و فرزندش را در صحرای عربستان مسکن می دهد (ابراهیم، ۳۷) و بعد خود او همراه با

اسماعیل خانه کعبه را بنا می کند (حج، ۲۶) و آنرا بیت الحرام آینده عالم اسلام قرار می دهد:<sup>۱</sup>

«... و ابراهیم را در آن مکان دادیم تا آنرا برای طواف کنندگان و نمازگزاران پاکیزه نگاه دارد (حج، ۲۶)، و خانه کعبه را مقام امر و مرجع دین مقرر داشتیم و مقام ابراهیم را محل پرستش خود قرار دادیم و از ابراهیم و اسماعیل پیمان گرفتیم که حرم ما را از بت ها بپردازند (بقره، ۱۲۵)، و ابراهیم بما عرض کرد که پروردگارا، من ذریه خودم را در این وادی بی کشت و زرع که نزد بیت الحرام تو است برای پیداشتن نماز مسکن دادم، تو این شهر را مکانی امن مقرر فرما و من و فرزندانم را از پرستش بتان دور نگاه دار» (ابراهیم، ۳۵). ولی درست در همین سال هانی که ابراهیم و اسماعیل به روایت قرآن در مکه ماندهاند تا بابت پرستی مبارزه کنند، به روایت تورات ابراهیم در ارض کنعان بعد از درگذشت همسرش سارا، در صد و چند سالگی خود زنی تازه می گیرد و در طول زمان از او صاحب شش فرزند می شود، و سرانجام در ۱۷۵ سالگی درمی گذرد و در همان ارض کنعان بخاک سپرده می شود. به نوشته چند تن از مورخان اسلامی (طبری، ابن قتیبه، ابن الاثیر) ابراهیم زنی دیگر نیز از قوم عرب می گیرد که از او پنج پسر دیگر پیدا می کند.

درباره فرزند ابراهیم که به امر خداوند می بایست قربانی شود و بعدا خدا از قربانی او بدست پدرش منصرف می شود، همین اختلاف فاحش میان روایات تورات و قرآن وجود دارد، زیرا در تورات این فرزند اسحاق پسر دوم ابراهیم شناخته شده در صورتیکه مسلمانان او را اسماعیل پسر ارشد وی می دانند (صافات، ۱۰۱-۱۰۷).

موضوع قربانی اسحق نیز یکی از تناقض های مهم تورات است، زیرا که به گفته تورات سارا در ۱۲۷ سالگی مرده است، و چون وی اسحاق را در نود سالگی زانیده بوده در این صورت اسحاق که به فاصله کوتاهی پیش از مرگ سارا برای قربانی برده شده است می بایست ۳۷ ساله باشد در صورتیکه به تصریح تورات سیزده ساله بوده است. تناقضی مهمتر در همین زمینه این است که تورات در چند جای پیاپی از اسحاق به عنوان فرزند یگانه ابراهیم در ماجرای قربانی نام می برد، در صورتیکه ابراهیم به گفته خود تورات در این موقع فرزند ارشدی بنام اسماعیل نیز داشته است.

در مورد پیمان ابراهیم با خدا همچنان روایت تورات و قرآن کاملا با یکدیگر اختلاف دارند. در تورات آمده است که وقتی که خداوند به ابراهیم قول داد که در مقابل ختنه شدن فرزندان ذکور قوم او، او نیز از رود نیل تا رود فرات را به ذریه وی واگذار خواهد کرد، ابراهیم از خدا نشانی بر این پیمان خواست و خداوند بدو گفت که گوساله ماده ای سه ساله و بز ماده ای سه ساله و قوچی سه ساله و قمری و کبوتری را بگیری و آنها را دو شقه کن و هر پاره ای را مقابل جفتش بگذار (سفر پیدایش، باب پانزدهم، ۹-۱۱) ولی در قرآن در همین زمینه آمده است: «و ابراهیم گفت: خداوند! بمن نشان داده که چگونه مردگان را زنده خواهی کرد؟ خدا فرمود: مگر در این باره شکی داری؟ عرض کرد: شک ندارم، ولی می خواهم اطمینان قلب پیدا کنم. و خداوند گفت: پس چهار پرند را بگیر و آنها را قطعه قطعه کن و این قطعات را روی بلندی های مختلف بگذار و سپس آنها را بسوی خود بخوان تا با شتاب بسوی تو بیایند، و دریابی که خداوند توانا و دانا است» (بقره، ۲۶۰).

دویست و سی سال پیش، ولتر در دیکسیونر فلسفی خود واقعیت های تاریخی مربوط به ابراهیم را چنین خلاصه کرد: «اگر داستان ابراهیم را نه از دیدگاه مقدسی که روح القدس نوشته است و درباره آن چون و چرانی نمی توان کرد،

۱- طبق روایت اسلامی خانه کعبه پیش از آفرینش کائنات ساخته شده بود. به روایت طبری، بعد از آنکه آدم و حوا از بهشت رانده شدند آدم به جزیره سراندیب (سری لانکای کنونی) و حوا به جده در عربستان و ابلیس به گرگان افتادند و آدم و حوا دویست سال جدا از یکدیگر بسر بردند تا خداوند توبه آنها را پذیرفت و اجازه داد که دوباره به یکدیگر بپیوندند و بدین ترتیب این دو در کوه عرفات نزدیک مکه همدیگر را باز یافتند و جبرئیل به فرمان خداوند به آدم خانه سازی و کشت گندم و تهیه آرد و گاو آهن آموخت، و در نتیجه آدم خانه ای شبیه خیمه در محل کنونی کعبه برای خود و همسرش ساخت که ده هزار از ملانکه ناظر بنای آن بودند و برای اینکار از پنج کوه مختلف در سینا و حیره و بین النهرین و لبنان و کنعان برایش سنگ آوردند. پس از وقوع طوفان نوح این خانه به زیر آب رفت، ولی مدتی بعد دوباره بدست ابراهیم و فرزندان اسماعیل از نو ساخته شد و این بار حجرالاسود، سنگ سیاهی که طبق روایات اسلامی از بهشت نازل شده بود و طبق روایاتی دیگر ملکی بود که مأموریت نظارت بر آدم و حوا را در باغ بهشت داشت ولی به گناه سهل انگاری مجازات شد و بصورت سنگی سیاه درآمد، توسط این دو از جبرئیل دریافت و در محل کنونی آن در مقام ابراهیم نصب شد. بموجب بررسی های علمی این سنگ یک meteorite است که هر ساله صدها هزار مشابه آن در ابعاد غالبا کوچکتر بصورت شهاب ثاقب در خشکی ها و دریاها مختلف جهان فرو می افتد، و نمونه های فراوانی از آنها را در موزه های زمین شناسی بسیاری از کشورها می توان یافت. متوریت کعبه از ادوار بسیار کهن در عربستان شناخته شده بوده و پیش از اسلام نیز در خانه کعبه حفظ می شده است.



بلکه از نظر بررسی صرفاً تاریخی نگاه کنیم، قبول اینکه این پسر کوزه گری بنام تارح که زندگیش در کلدان از ساختن و فروختن بت های سفالی بزرگ و کوچک می گذشته، از یکطرف پدر قوم آسمانی یهود در ارض کنعان باشد و از طرف دیگر در چند صد فرسخی آنجا شهر مکه را در بیابانی خشک و استوانی برای فرزندان زمینی خود آتیم در سنین صد و پنجاه سالگی خویش ساخته باشد دشوار بنظر می رسد، زیرا که اگر این پدر مشترک همه ادیان توحیدی آدمی جهانگشا بود می بایست بجای سرزمین خشک و بیحاصل کنعان به سراغ تصرف سرزمین آباد و پر نعمت آشور رفته باشد، و اگر گله دار ساده ای بیش نبود نمی توانست به سرزمینی آنقدر دوردست برود تا در آنجا خانه ای برای خدا بسازد. کتاب مقدس بما می گوید که ابراهیم هنگام مرگ پدرش تارح کوزه گر در سرزمین حران هفتاد و پنج سال داشت. و باز همین کتاب مقدس در جایی دیگر به ما می گوید که این تارح دویست و پنج سال عمر کرد و بدین ترتیب ابراهیم که در هفتاد سالگی او متولد شده بود در هنگام مرگ پدر صد و سی و پنج سال داشت، و در چنین سن و سالی بود که از یک سرزمین بت پرست به سرزمین بت پرست دیگری مهاجرت کرد، و تازه به محض رسیدن به آنجا بخاطر فرار از قحطی بدستور خداوند به ممفیس در مصر رفت که دویست فرسنگ با آنجا فاصله داشت، و زبان مردم آنرا هم نمی فهمید. در این سفر سارا زن بسیار جوان خود را که در مقایسه با خود او که صد و چهل سال داشت تقریباً بچه بشمار می آمد، زیرا که شصت و پنج سال بیشتر نداشت، همراه داشت و وقتیکه به مصر رسید، قطعاً با الهام از روح القدس به فکر افتاد که او را بجای زن خود خواهرش معرفی کند تا شاید از این بابت به نان و آبی برسد، و عملاً نیز به گوسفند و گاو و الاغ و ماده الاغ و شتر و غلام و کنیز فراوان رسید، بطوریکه بعداً به هوس تجدید این برنامه روح القدس افتاد و بار دیگر پادشاهی را در صحرای جرار یافت که او نیز عاشق سارا شد که در آن هنگام فقط نود سال داشت، و باز هم این مرد خدا او را خواهر خود معرفی کرد و باز هم بره و گاو و شتر و غلام و کنیز فراوان دریافت داشت. البته چنانکه بسیاری از مفسرین و محققین و علمای الهیات ما در تفسیرهای متعدد روشن کرده اند در همه اینها مصلحتی در کار بوده که عقل ما از درک آن قاصر است، و بهر حال درباره پدر همه مومنین جز با خلوص و ایمان کامل سخن نمی توان گفت.»

تناقضات فراوانی که درباره ابراهیم در تورات و قرآن وجود دارد، از همان آغاز اسلام مورخان و مفسران مختلف قرآن را به تلاش های بیحاصلی برای توجیه این نوع تناقض ها واداشته است که نمونه های آنرا در کتاب های متعدد آنان (تاریخ و تفسیر کبیر طبری، سیره النبویه ابن هشام، معارف ابن قتیبه، صحیح بخاری، کشف الاسرار میبدی، التبیان طوسی، تفسیر الکبیر رازی، جامع الاحکام قرطبی، ذیل المعرب جوالیقی، قصص الانبیاء، نجار، البلدان یاقوت، قصص الانبیاء ثعلبی، مروج الذهب مسعودی، آثارالباقیه بیرونی، طبقات الکبیر ابن سعد، دلاله الحائرین ابن میمون و مجمل التواریخ و القصص) می توان یافت.

برخی از این مورخان کوشیده اند تا میان ابراهیم و زرتشت ارتباط دور یا نزدیکی بیابند. مثلاً مجمل التواریخ می نویسد که: «اندر عهد گشتاسپ زرتشت بیرون آمد و گشتاسپ دین وی پذیرفت، و گویند او نهمین پسر بود از آن ابراهیم خلیل علیه السلام» (مجمل التواریخ و القصص) و در برهان قاطع آمده است که: «زرتشت به زبان پهلوی و نیز در روایتی سریانی نام ابراهیم پیغمبر است»، و طبری در تاریخ بزرگ خود نقل می کند که: «بنا بر برخی روایت ها زرتشت در آغاز در بیت المقدس ساکن بود و سپس به نفرین استادش ارمیاء از آنجا به عراق رفت» (اخبار الرسل و الملوک، جلد اول).

\* \* \*

داستان موسی، شاه فصل تورات و یکی از شاه فصل های قرآن همانند داستان ابراهیم با همه آب و رنگ تقدسی که در طول قرون بر آن زده شده است و با آنکه منبع الهام آثار فراوان هنری و ادبی قرار گرفته است، از نظر شمار بسیار از پژوهشگران و کارشناسان تاریخ مذاهب و نیز باستان شناسان عصر حاضر اسطوره ای بیش نیست که نه تنها اصالت تاریخی ندارد، بلکه درست بالعکس شواهد و قرائن تاریخی بر این حکم می کنند که این اسطوره مدت ها بعد از دوران فرضی که تورات برای آن قائل شده، توسط کاهنان یهودی با هدف بنیانگذاری موازین و ضوابط مذهبی و حقوقی معینی برای آئین یهود ساخته و پرداخته شده است. این نظریه عمدتاً بر این واقعیت تکیه دارد که بر خلاف کلیه شخصیت های تاریخی بزرگ و کوچک دیگری که در جهان کهن نقش هانی در درجات مختلفی از اهمیت ایفا کرده اند، از شخصیتی به نام موسی درهیچیک از نوشته ها و لوحه ها و کتیبه ها و آثار هنری یا مذهبی تمدن های باستانی شرق و غرب، بجز در خود تورات نشانی وجود ندارد.

قرانت نوشته های هیروگلیف مصر باستانی توسط شامپولین باستان شناس فرانسوی در اوایل قرن نوزدهم، و ترجمه هزاران سنگ نوشته و لوحه و پاپیروسی که از آن هنگام تا به امروز در کاوش های فراوان باستان شناسی در سرتاسر مصر بدست آمده است، امروز تمام وقایع تاریخی مربوط به فراعنه ۲۰۷ گانه تاریخ مصر را از زمان منس نخستین فرعون مصری در ۵۱۵۰ سال پیش تا آخرین آنها در ۲۳۳۷ سال پیش با توجه به جزئیات روزمره زندگی بسیاری از آنها مشخص کرده است، مثلاً اینکه اولین فرعون در حدود ۵۱۰۰ سال پیش در موقع شکار توسط یک گراز وحشی کشته شده است. یا اینکه سیپ تح و مینپ تح دو فرعون سلسله بعدی از یک پا می لنگیده اند، یا اینکه رامسس پنجم از بیماری آبله درگذشته و آمنوفیس سوم که قد کوتاهی در اندازه یک متر و پنجاه و شش سانتیمتر داشته و غالباً به درد دندان گرفتار بوده، در عرض ده سال ۱۰۲ شیر را شکار و بدست خود کشته است. و با همه اینها، در این مجموعه هزاران لوحه و سند، کوچکترین اشاره ای در ارتباط با وقایعی در حد اعلا خارق العاده، مثلاً اینکه آب رود نیل در عرض یک روز تبدیل به خون شده باشد، یا اینکه تمام چهار پایان مصر بصورتی ناگهانی و یکجا مرده باشند، یا اینکه در یک نیمه شب معین تمامی فرزندان ارشد میلیون ها خانواده مصری منجمله ولیعهد خود فرعون و حتی نوزادگان گاوها و گوسفند های مصری سر بریده شده باشند، یا اینکه یک فرعون با سواران و سپاهان و ساز و برگ خود در دریای سرخ غرق شده باشد، نمی توان یافت. و نه تنها چنین اشاره هانی را در هیچ مدرک مصری نمی توان یافت، در هیچ مدرک بابلی، آشوری، فنیقی، یونانی و لاتینی نیز نمی توان یافت.

بهتر است یکی از نخستین و در عین حال از جالبترین ارزیابی هانی را که در این زمینه صورت گرفته، از زبان ولتر در دیکسیونر فلسفی او عیناً برایتان نقل کنم:

«آیا می توان قبول کرد که مردی بنام موسی وجود خارجی داشته باشد، ولی از چنین مردی که می توانسته است دستگاه طبیعت را به میل خود تغییر دهد و آنرا بارها و بارها از مسیر خود منحرف سازد و از معجزات خارق العاده او، حتی یک کلمه در تاریخ مصریان سخنی گفته نشده باشد، و مورخان کنجکاو یونانی چون هرودوت و سانخونیاتون و مانتون و مگاستن نیز مطلقاً بدو اشاره ای نکرده باشند؟ یوسف فلاویوس، مورخ معروف یهودی، که هر چرا که به سود قوم یهود بوده در کتاب تاریخ خود جمع آوری کرده است، نتوانسته است حتی یک کلمه از هیچیک از مورخان متعددی که به مناسبت های مختلف به آنان استناد می کنند نقل کند که ارتباط با موسی و معجزات او داشته باشد، و شاید تنها معجزه واقعی همین باشد که آب رودخانه نیل تبدیل به خون شده باشد، و تمام پسران ارشد خانواده های مصری یکشبه گردن زده شده باشند، و دریا به دو نیمه شکافته شده و آب های آن چو دیوار بر دو طرف چپ و راست آن معلق مانده باشد، و با همه اینها هیچ نویسنده ای چه در خود مصر چه در هیچ جای دیگر روی زمین از چنین رویدادهانی حرف نزده باشد و ملت های مختلف نیز این رویدادها را بکلی از یاد برده باشند، در انتظار آنکه تنها یک قوم کوچک ذره بینی، چند هزار سال بعد از همه این وقایع، آنها را برای ما حکایت کند؟»

این موسی که همه جهان متمدن باستانی از وجود او بی خبر بود تا روزی که ظاهراً یک پادشاه خاندان سلطنتی مصری پتولومه (پتولیموس) هوس کرد نوشته های یهودیان را به یونانی ترجمه کند، واقعا که می توانست باشد؟ وقتی که این نوشته ها ترجمه شد قرن ها بود که افسانه های شرقی همه آنچه را که در آنها به مردی بنام موسی نسبت داده شده بود درباره خدای یونانی باکوس حکایت کرده بودند، یعنی گفته بودند که باکوس از دریائی که در پیش پایش خشک شده بود گذشته بود و آب رودخانه را تبدیل به خون کرده بود، و عصای خود را به صورت اژدها درآورده بود. همه این قصه ها در قالب ترانه های مستانه در می گساری هانی که به افتخار باکوس، خدای شراب، ترتیب می یافت تکرار می شد بی آنکه کسی کمترین خبری از وجود قوم کوچک تازه رسیده و بیابان نشین و فقیری بنام قوم عبری در سرزمینی بنام فلسطین داشته باشد. آنچه می توان با واقع بینی بیشتری گفت این است که این صحرا گردان تازه وارد پس از آشنائی با فنیقیانی که در این سرزمین مستقر بودند با افسانه های ملی و مذهبی آنان آشنا شدند و از آنها بصورتی ناشیانه و بی آنکه ظرافتی در نقل آنها بکار برده باشند رونوشت برداشتند. زبان شناسان ما بطور روشن نشان دادند که حتی کلماتی چون ادونائی، الیاهو، الوهی و الوها که در نزد قوم یهود معنی خدا را دارد همه ریشه فنیقی دارند.»

به نوشته فولتر محقق سر شناس تاریخ یهود: «واقعیت این است که علیرغم همه روایات سنتی، ما هیچ مدرک قابل قبولی نه تنها درباره شخصیت موسی بلکه اصولاً درباره وجود چنین کسی در دست نداریم، نه نوشته ای از آن دوران، نه لوحه ای، نه اشاره ای که بر اسالت تاریخی او صحه بگذارد و یا دسته کم نام ساده ای از او ببرد، و الزماً باید این فریضه باور نکردنی را بپذیریم که بزرگترین شخصیت تاریخ یهود فقط در عالم تخیل قوم خودش وجود

خارجی داشته است.» و به نوشته محقق دیگر، چارلز بوکور: «همه عناصر تاریخی و تحقیقی در مورد عدم وجود واقعی پیامبری بنام موسی چنان اتفاق نظر دارند که تقریباً با قطعیت کامل می توان نتیجه گرفت که شخصیت محوری تاریخ یهود و بنیان گذار آئین یهود هرگز وجود خارجی نداشته و همه تاریخ زندگانی او، از سیدی که در درون آن به امواج رود نیل سپرده شده تا آئین تدفین او در دره بیت فکور در عربات موآب، داستانی ساختگی بیش نیست.» حتی در مورد مرگ او نیز، به قول مارتین بوبر در کتاب معروف او بنام موسی: «احتمالاً خود یهوه وظیفه گور کنی و دفن موسی را بعهده داشته است، زیرا نه هیچ کسی از حضور خود در این مراسم سخنی گفته، نه هیچ کسی ادعای شناسایی قبری را برای او کرده است.» واندنبرگ مورخ و استاد هلندی تاریخ مصر در همین راستا تذکر می دهد که مردی بنام موسی، در مقام رهبر آزادی بخش قوم یهود و قانون گذار آن و بنیان گذار مذهب آن حتماً باید یکی از شخصیت های برجسته تاریخ جهان باشد، و با این همه عجیب است که نسل های پیاپی از باستان شناسان علیرغم کوشش های فراوان و پی گیر خویش به کمترین نشان قانع کننده ای بر وجود واقعی این شخصیت پر آوازه دست نیافتند، و همه آنچه ما درباره این ناشناخته سرشناس می دانیم منحصرأ از تورات می آید، یعنی از کتابی که اصالت خودش مدت ها است به اندازه اصالت موسی مورد تردید قرار گرفته است.» باز هم محقق دیگر، روش تریو، استاد کاتدائی تاریخ مذاهب، یادآور می شود که: «اگر تا به هنگام انحلال دیوان های تفتیش عقاید (انکیزیسیون) مسئله وجود یا عدم وجود تاریخی موسی نمی توانست اصولاً مطرح شود، این واقعیت که امروز نیز علیرغم از میان رفتن هر مانع و مشکلی در این باره همچنان برای این معما راه حلی پیدا نشده است - منتها این بار بدین جهت پیدا نشده است که هیچ مورخ و هیچ پژوهشگری برای تأیید افسانه توراتی مردی بنام موسی به مدرک قابل توجهی دست نیافته است - می تواند خود دلیل قابل قبولی بر این فرضیه باشد که در اصالت تاریخی این قهرمان افسانه ای جای تردید بسیار وجود دارد.» تذکر معروف زیگموند فروید در این مورد بارها مورد نقل قرار گرفته است که: «سلب مالکیت یک ملت از شخصیتی که این ملت او را بزرگترین شخصیت تاریخی خود می شناسد بیگمان برای هیچ محقق یا مورخی کاری دلپذیر نیست، هر چند که گاه بحکم وظیفه خود راهی جز این نداشته باشد.» دو شخصیت بزرگ دیگر قرن گذشته، فویر باخ در آلمان و رنان در فرانسه اظهار نظرهای مشابه دارند. ارنست رنان این واقعیت را نیز یادآوری می کند که نه تنها در هیچ قسمت از کتاب داوران تورات و دیگر نوشته های مربوط بدین دوران داوران و دوران پادشاهان اسرائیل از مقام استثنائی موسی در تاریخ یهود سخنی بمیان نمی آید، بلکه حتی نام ساده او را ولو یکبار، در هیچیک از این نوشته ها نمی توان یافت.

خلاصه داستان موسی، آطور که به تفصیل در «سفر خروج» تورات آمده، چنین است:

یهودیانی که در زمان حکومت یوسف، پسر یعقوب، به مصر مهاجرت می کنند و در آنجا اقامت می گزینند و تشکیل خانواده می دهند، در طول زمان تبدیل به اقلیت بزرگی می شوند که بنا به گفته تورات فرعون را به نگرانی می افکنند، بطوریکه وی فرمان می دهد که همه نوزادان ذکور قوم یهود را بهنگام تولدشان به قتل برسانند.<sup>۱</sup>

موسی، نوزادی از قبیله یهودی لاوی، توسط مادرش در سیدی قیراندود به رود نیل افکنده می شود تا شاید از مرگ نجات یابد، و دختر فرعون که به کنار رود نیل آمده است سبد را از آب می گیرد و کودک را نزد خود می برد و بدو نام موسی می دهد «زیرا که او را از آب کشیده بود». بعدها موسی زن می گیرد و به شبانی پدر زن خود گماشته می شود و در جریان همین شبانی است که یک روز صدای خداوند را از درون شعله آتشی بی دود می شنود که بدو خبر می دهد که صاحب صدا خدای ابراهیم و اسحاق و یعقوب است و او برگزیده است تا قوم برگزیده اش را از مصر بیرون آورد و به ارض موعود که برایش مقرر فرموده است رهبری کند، و موسی را مأموریت می دهد که به نزد فرعون برود و از او اجازه خروج قوم یهود را از مصر بخواهد تا در صورت مخالفت او خداوند معجزاتی بکند که

۱- در سال ۱۸۹۵، در کاوش های باستانی در مقبره فرعون مصری "مرنپ تح" در لوکسور، سنگ نوشته ای از او بدست آمد که در سال پنجم از سلطنت او (حدود سال ۱۳۲۰ پیش از میلاد مسیح) نوشته شده بود و در آن برای نخستین بار در تاریخ مصر به وجود قومی بنام اسرائیل اشاره شده است. بر مبنای این لوح، اسرائیلی ها قوم مهاجری بودند که از جانب شرق (کنعان) در جستجوی کار به مصر آمده و در محلی در شمال کشور سکونت گزیده بودند، ولی چون وجودشان مایه دردسر شده بود به امر فرعون از مصر رانده شدند و اثری از آنان باقی نماند (ژاک برند در کتاب متون باستانی خاور نزدیک و تاریخ اسرائیل). ه. ج. ولز بنوبه خود در "برداستی از تاریخ جهانی" خویش از سندی مصری نام می برد که بر اساس آن در زمان پادشاهی رامسس دوم برخی از اقوام سامی که بر اثر قحطی از سرزمین خود مهاجرت کرده بودند به مصر آمدند و در منطقه ای بنام جوشن ساکن شدند و از جانب مصریان به کارهای بنایی و ساختمانی گماشته شدند و بعد از مدتی فرعون دستور اخراج آنانرا داد بی آنکه هیچ جا صحبتی از وقایع خارق العاده ای که در این باره در تورات نقل شده، یا از وجود کسی به نام موسی یا از غرق فرعون در دریای سرخ به میان آمده باشد.

فرعون ناگزیر از صدور چنین اجازه ای بشود. این معجزات شامل ده بلای مختلف است که یکی پس از دیگری بر اسرائیل را از کشور خود صادر می کند و یهودیان پس از غارت مصریان به رهبری موسی به سوی کنعان به راه مصر نازل می شود، زیرا به گفته تورات خود یهود در پی هر یک از آنها عمداً «دل فرعون را سخت می کند» تا فرعون از دادن اجازه خودداری کند و او بلای بعدی را بر مصریان وارد آورد. بدین ترتیب است که آب نیل تبدیل به خون می شود، و وزغ ها بر «خوابگاه ها و خانه ها و تنورها و تغارهای خمیر مصریان» هجوم می آورند، و پشه ها و مگس ها سراسر مصر را فرا می گیرند، و «اسبان و الاغان و شتران و گاوان و گوسفندان مصر تماماً به وبای سخت می میرند»، و مردم مصر همگی دچار دمل می شوند، و تگرگ آمیخته با آتش تمامی درختان میوه ها و گیاهان مصر را نابود می کند، و ملخ ها به خاک مصر سرازیر می شوند، و تاریکی مطلق به مدت سه روز بر سراسر مصر حکمفرما می شود، و نخست زادگان فرعون و همه خانواده های مصری و حتی اسیرانی که در مصر بسر می بردند (به استثنای یهودیان) و چهار پایان در عرض یکشب می میرند. بعد از همه اینها سرانجام فرعون اجازه خروج قوم می افتند، ولی بار دیگر فرعون پیشیمان می شود و «با تمامی اسبان و ارابه ها و سواران خود» به دنبال آنها می شتابند، و این بار معجزه دیگری اسرائیلیان را نجات می دهد، بدین ترتیب که آب دریای احمر (بحر قلزم) در هنگام گذر یهودیان در مسیر آنان خشک می شود، ولی بلافاصله بعد از آن بجای خود باز می گردد تا فرعون و تمامی سپاه او را در آب غرق کند. بررسی های فراوان دویست ساله گذشته نشان داده است که هیچیک از فصول این داستان با هیچ واقعیت تاریخی و جغرافیایی و طبعاً با هیچ واقعیت علمی تطبیق نمی کند، ولو آنهم که بی پایگی معجزات محیرالعقولی که در این افسانه آمده است نادیده گرفته شود.

نخستین اشکال اصولی وجود سه میلیون نفر یهودی در مصر در زمان فرضی زندگی موسی در این سرزمین است، زیرا در خود تورات تصریح شده است که شمار کل یهودیانی که در زمان یوسف به مصر رفتند و در آنجا اقامت گزیدند ۷۰ نفر بوده است که همگی آنها فرزندان یعقوب و زنان و فرزندان آنان بوده اند، و همین هفتاد نفر بودند که در طول زمان «بارور و کثیر و بی نهایت زورآور شدند و زمین مصر از ایشان پر شد» (سفر خروج، باب اول، ۱-۷)، و باز هم به گفته همین تورات یهودیان ۴۳۰ سال در مصر بسر بردند تا زمانی که موسی ظهور کرد (سفر خروج، باب دوازدهم، ۴۰). در این هنگام به موجب آمار گیری که به نوشته تورات از جانب موسی برای تشکیل سپاه انجام گرفت، شمار مردان بالاتر از بیست سال در قوم اسرائیل ۶۰۳،۵۵۰ نفر بوده است «سویای زنان و اطفال و سویای قوم لاوی» که با احتساب آنان شمار کلی یهودیان در مصر در زمان موسی به حدود ۳ میلیون نفر می رسیده است، در حالیکه یک محاسبه ساده زیست شناسی نشان می دهد که در بهترین شرایط از هفتاد نفر در طول ۴۳۰ سال نمی تواند بیش از یک نسل ده هزار نفری به وجود آید (P.Lukas محقق آلمانی این رقم را دقیقاً ۱۰،۶۳۶ نفر برآورد کرده است). از طرف دیگر در همین سفر خروج آمده است که قابله های عبرانی در آن زمان فقط دو زن بنام شفر و فوعه بودند که فرعون بدانها امر کرد دیگر قابله گری برای زنان عبرانی نکنند (باب اول، ۱۵ و ۱۶)، قاعدتاً شمار خانواده هائی که بتوانند تنها با دو قابله فرزندان خود را بدنیا آورند نمی تواند ششصد هزار بلکه حتی شش هزار هم باشد. بدین ترتیب خاخام های نویسنده سفر خروج این رقم را به سادگی ضرب در ۲۵۰ کرده اند، در حالیکه هیچیک از مدارک تاریخی نشان نمی دهد که شمار تمام جمعیت اسرائیل و یهودا در اوج شکوفائی اسرائیل چندان از یک میلیون نفر فراتر رفته باشد.

مشکل اصولی دیگر ادعای تورات، اقامت ۴۳۰ ساله قوم یهود در خاک مصر است، زیرا خود تورات که تاریخ دقیق قوم اسرائیل را از زمان ابراهیم تا یوسف، و بعداً از ظهور موسی تا آغاز اسارت بابلی یهودیان به تفصیل شرح داده، درباره این دوران ۴۳۰ ساله بکلی خاموش مانده، یعنی از مهاجرت هفتاد نفری خاندان یعقوب، بیفاصله به داستان تولد موسی و ماجرای خروج قوم یهود از مصر پرداخته است، بی آنکه کلمه ای درباره زندگی چهار صد و سی ساله قوم یهود در سرزمین فراخته نوشته باشد، و بدین ترتیب عملاً پذیرفته است که در همه این مدت یهود قوم برگزیده خودش را در سرزمین بیگانه به حال خود رها کرده، نه مستقیماً سراغی از آنها گرفته، نه پیغمبری بر ایشان فرستاده، نه در سالیان درازی که «مصریان ایشان را به کارهای دشوار ذلیل کردند و به بندگی سخت و کار گل و خشت سازی گرفتند» به دادشان رسیده است.

«نوت» محقق و تورات شناس آلمانی قرن گذشته می پرسد: «آیا این سکوت مطلق و اسرار آمیز تورات را در مورد ۴۳۰ سال اقامت یهودیان در مصر نمی باید چنین توجیه کرد که اساساً چنین دوران اقامتی وجود خارجی نداشته و این افسانه توسط خود نویسندگان یهودی، آنهم قرن ها بعد، ساخته شده است؟ محقق سرشناس دیگر آلمانی، اردمان، عقیده دارد که اسرائیلیان تنها در حدود هشتاد سال در فاصله زمانی میان رامسس دوم و رامسس چهارم بصورت

گروه های کوچک کارگران ساختمانی و سنگتراشی در مصر حضور داشته اند، زیرا که بعد از رامسس چهارم دیگر در الواح مصری سخنی از آنان بمیان نمی آید.» هم او متذکر می شود که در اسناد باستانی مصر، هیچ جا به اسرائیل بصورت یک قوم و ملت اشاره نشده و فقط از کارگران مصری هم ردیف با کارگران فنیقی و کنعانی و سایر اقوام و قبائل خاورمیانه که برای کار به مصر می رفته اند نام برده شده است. مورخ یونانی قرن سوم میلادی هکاتئوس، وقایع نگار دربار پتولمنوس اول پادشاه مصر، در کتاب تاریخ خود که در حدود سال ۳۰۰ میلادی تألیف شده در شرح وقایع دوران رامسس دوم می نویسد که در آن زمان چند قبیله غیر مصری که وجودشان در مصر مطلوب نبود، و از جمله عده ای از کارگران یهودی، به امر فرعون از مصر اخراج شدند. ه. ج. ولز نویسنده و مورخ سرشناس انگلیسی در همین زمینه در «تاریخ جهانی» خود نوشته است: «تاریخ سال هائی که یهودیان در مصر به اسارت نگاه داشته شدند آکنده از نقاط تاریک است. یک سند مصری حکایت از آن دارد که برخی از اقوام سامی در زمان رامسس دوم بر اثر قحطی به سرزمینی جوشن در مصر روی آوردند و در آنجا سکونت گزیدند، ولی هیچ سند مصری وجود ندارد که از وجود شخصی بنام موسی یا از بلایای دهگانه ای که بر ملت مصر روی داده باشد یا از غرق یک فرعون مصری و سربازانش در دریای سرخ خیر دهد و ظاهراً همه اینها را می باید در جزو افسانه هائی که بعداً ساخته و پرداخته شده اند منظور داشت.»

دلیلی که تورات برای قطع ۴۳۰ ساله ارتباط یهوه با قوم یهود در دوران اسارت مصری آنان ارائه می دهد، نه منطقی است و نه پذیرفتنی، زیرا گفته شده که در این مدت یهوه به علت گرفتاری های فراوان دیگر قوم برگزیده خودش را فراموش کرده بوده است: «اکنون که مصیبت قوم خود را در مصر دیدم و استغاثه ایشان را شنیدم، عهده ای را که با ابراهیم و اسحاق و یعقوب بسته بودم بیاد آوردم، و نزول کردم تا ایشان را به زمینی نیکو و وسیع برآورم که در آن شیر و عسل جاری است.» (سفر خروج، باب های دوم و سوم).<sup>۱</sup>

مشکل اصولی سومین مربوط به خود موسی است که چنانکه گفته شد اصالت تاریخی او بیش از پیش توسط پژوهشگران و تاریخ شناسان و محققان تاریخ مذاهب مورد سنوال قرار گرفته است، بطوریکه فهرست کتاب ها و مقالات پژوهشی منتشره در این زمینه امروزه از صدها فراتر رفته است. این واقعیت عجیب تاریخی از همان وقتی که توسط ادوارد می یر مورخ آلمانی قرن نوزدهم بر آن انگشت نهاده شد بحث های فراوانی را میان دو مکتب مذهبی و علمی برانگیخت که تا به امروز نیز ادامه دارد، ولی هر دو جانب، چه یهودی و چه مسیحی، بر این توافق دارند که نه در کتاب های پیامبران بعد از موسی در تورات سخنی از موسی به میان آمده و نه در هیچ سند باستانی دیگر نامی از او برده شده است.

در سال های نزدیکتر، به دو اظهار نظر جالب از دو پژوهشگر سرشناس تاریخ مصر می توان اشاره کرد که یکی از آنها می نویسد: «هر جمله ای از داستان توراتی موسی و حماسه مصری او، از دیدگاه هر نوع ارزیابی ممکن، باتک می زند که متعلق به افسانه ای ساختگی است» (فیلیپ عزیز در کتاب موسی و آخناتن، پاریس، ۱۹۸۰) و دیگری به عنوان محقق که علی الرسم تنها با واقعیت ها سر و کار دارد می پرسد: «مدت ها است که ما با این معمای شگفت انگیز مواجه هستیم که اگر روایات توراتی خروج قوم اسرائیل از مصر حقیقت دارد، چگونه است که از حوادثی با این درجه از اهمیت در هیچ مدرک و سندی در تاریخ مصر اثری وجود ندارد، و اگر این روایات حقیقت ندارد چطور ماجرائی چنین مهم می تواند از اول تا به آخر توسط شخص یا اشخاصی ناشناخته و پرداخته شده باشد؟» (ژان لونی برنار، در کتاب تاریخ ناشناخته مصر، پاریس، ۱۹۸۳). محقق فنلندی، رینگ گرن، این پرسش را چنین پاسخ می گوید که: «وجود شخصیتی چون موسی زاده نیاز بی چون و چرای قوم اسرائیل به برخورداری از یک اصالت تاریخی و مذهبی است، و درست به همین جهت اگر هم اصالت تاریخی موسی را به هزار و یک دلیل متقن مورد تردید قرار دهیم، ناگزیر خواهیم بود شخصیت دیگری را در جای او اختراع کنیم.»

۱- در تورات بارها یهوه شاهد بدبختی های قوم خودش می شود بی اینکه کاری برای نجات آنها بکند، در انتظار اینکه آنان دریابند که خدائی جز یهوه به دانشان نخواهد رسید (کتاب داوران، باب سوم، ۷-۱۲، ۱۵، ۳۱، باب چهارم، ۱، باب ششم، ۱، باب سیزدهم، ۱، و دوازده مورد دیگر). چارلز بوکور، نویسنده آمریکائی در کتاب تازه خود "موسی و اقوام او" با اشاره به این نوشته تورات می نویسد: مایه تاسف بسیار است که در عصر خود ما نیز اسرائیلیان بسیاری در اردوگاه های مرگ اوشوینس و داخائو استغاثه کردند و نالیدند، ولی این بار یهوه عهد خود را با ابراهیم و اسحاق و یعقوب بیاد نیآورد یا اگر هم بیاد آورد به روی خودش نیآورد. تذکر پژوهشگر آمریکائی می تواند بسیاری از خوانندگان ایرانی را به یاد این واقعیت مشابه تاریخ معاصر خود ما در دوران جنگ ایران و عراق بیندازد که در آن صاحب الزمان که در سال های اول جنگ نقش بسیار مهمی بعنوان فرمانده جنگی در وقایع روزمره جبهه ها داشت و خود را به دفاع از لشکر اسلام در برابر سپاه کفر متعهد می دانست، در سال های بعدی، چه در جبهه های جنگ و چه در موشک پرانی های عراقی ها بر شهر های ایران، تعهد خود را نادیده گرفت و این بار مطلقاً پا به میدان های زمینی و هوائی نبرد نگذاشت.

در کنفرانس علمی پر سر و صدائی در دانشگاه استراسبورگ فرانسه، در سال ۱۸۳۳، ادوارد روس استاد مطالعات مذهبی این دانشگاه برای نخستین بار این واقعت را متذکر شد که هیچیک از پیامبران تورات در کتاب های خودشان که بموجب کتاب مقدس همه آنها بعد از سفر خروج موسی نوشته شده اند نه تنها نامی از موسی نمی برند، بلکه از مضمون این کتاب ها بخوبی احساس می شود که اساسا اطلاعی نیز از وجود او و از کتابش و طبعاً از فرمان های ده گانه و سایر قوانین او ندارند، و چنین نتیجه گرفت که چنین کتابی اصولاً نه توسط موسی نوشته شده و نه حتی تا نزدیکی های عصر مسیحیت نوشته شده است. در همین زمینه، مارتین بویر، که قبلاً بدو اشاره شد، می نویسد: «شخصیت موسی را در تاریخ نمی توان جست، زیرا این شخصیت بر روایت بنا شده است، همچنانکه شخصیت اودیسه هم (همروس) بر روایت بنا شده است، اودیسه و موسی هر دو تصویرهایی از دوران های معینی هستند. افسانه قتل کودکان نوزاد عبری در سرزمین مصر که اسطوره تولد موسی بر آن ساخته شده از اصل مغایر با منطق خود این افسانه است، زیرا در یک اقتصاد برده ای چون اقتصاد مصر باستانی هدف اصلی افزودن نیروی کار است، درحالیکه قتل عام کودکان این نیروی کار را کاهش می دهد. فراموش نباید کرد که در اسطوره های مذهبی واقعت های تاریخی جای زیادی ندارند و آنچه مورد نظر است هدفی است که این اسطوره ها بخاطر آن شکل می گیرند. در روایات تورات هدف این است که وجود یک شخصیت رهبر برای رهایی قوم اسرائیل از مصر توجیه شده باشد.»

در میان تاریخ نویسان باستانی، نخستین کسی که از موسی نام می برد مورخ یهودی ساکن اسکندریه بنام آرتاپانوس که در قرن دوم پیش از میلاد مسیح می زیسته است، یعنی بیش از یک هزار سال پس از تاریخی که تورات آنرا تاریخ زندگی موسی شناخته است. تمام آنچه بعد از این تاریخ توسط مورخان دیگر درباره موسی نوشته شده از همین کتاب مورخ اسکندریه که «درباره یهودیان» نام دارد گرفته شده است، همچنانکه همه اطلاعات جهان مذاهب توحیدی درباره موسی از کتاب سفر خروج خود تورات آمده است. یکی از این مورخین یوسف فلاویوس تاریخ نگار سرشناس یهودی قرن اول میلادی است که در کتاب «تاریخ باستانی یهود» او می توان خواند که موسی پیش از آنکه از جانب پیهوه مامور سازمان دادن مبارزه قوم اسرائیل برای خروج از مصر شده باشد، سفری به حبشه (اتیوپی) کرده و در آنجا دختر «کامبیز» پادشاه حبشه عاشق او شده و موسی در برابر واگذاری شهر سلطنتی ملکه سبا به مصریان، قبول کرده است که با تاربیس دختر پادشاه ازدواج کند.

داستانی که در خود تورات درباره موسی نقل شده، از اول تا به آخر آکنده از ضد و نقیض است. فرعون مصر که نام مشخص او برده نمی شود، به قابله های یهودی که نام یکی شفره و نام دیگری فوعه است امر می کند که: «چون قابله گری برای زنان عبرانی بکنید اگر پسر باشد او را بکشید و اگر دختر بود زنده بماند.» بقول کار گراف محقق آلمانی، عجیب است که نویسنده سفر خروج پس از گذشت چند قرن نام دو قابله عبری موسی را بیاد داشته باشد، اما نام فرعون که چنین دستوری را داده است فراموش کرده باشد. این افسانه عیناً از داستان های قدیمی بین النهرین اقتباس شده که در کتاب «افسانه های یهودی ساختگی درباره زندگی موسی»، به نمونه های متعدد آن اشاره شده است. پس از تولد موسی مادرش او را سه ماه پنهان نگاه می دارد و بعد سبیدی نی را به قیر می آلود و نوزاد را در آن می گذارد و آنرا در نیزار کنار نیل می گذارد و دختر فرعون آنرا بر می دارد. این داستان به نوبه خود رونوشت کاملی از یک افسانه اکدی است که بموجب آن سارگن (پادشاه اکد در سده بیست و سوم پیش از میلاد مسیح) پس از تولد توسط مادرش که یک «روسپی مقدس» معبد الهه ایشتر است در درون سبیدی قیراندود به امواج فرات سپرده می شود. متن نوشته خود سارگن در این باره، در لوحه ای که در کاوش های باستان شناسی بابل از وی بدست آمده است، توسط زیگموند فروید در کتاب «موسی و انین توحیدی» چنین ترجمه شده است: «منم سارگن، پادشاه مقتدر، پادشاه اکد. مادر من یک روسپی مقدس بود. پدرم را هیچوقت نشناختم. در شهر آروپیرانی در ساحل رود فرات بود که مادرم مرا آبستن شد. مرا مخفیانه بدنیا آورد و سپس در سبیدی از نی گذاشت و روزنه های آنرا با انگم بست و مرا بدست امواج سپرد که من در آنها غرق نشدم. امواج فرات مرا نزد آکی بردند که کارش آبکشی از رودخانه بود. آکی آبکش رودخانه مرا مانند پسر خودش بزرگ کرده و وقتی که به سن رشد رسیدم باغبان آکی آبکش رودخانه شدم. موقعی که باغبان بودم ایشتر، الهه بزرگ، مرا مورد مهر خود قرار داد. با ایشتر پادشاه شدم و چهل و پنج سال بر سلطنت من می گذرد.» فروید در همین کتاب خود از قهرمانان افسانه ای دیگری در معتقدات اساطیری ملل دیگر: اودیپ، پرسنوس، پاریس، کارنا، تله فوس، هرکول، گیلگمش، امفیون و زتوس یاد می کند که همه آنها ماجراهای کم یا بیش مشابهی داشته اند، و جالبترین آنها را در داستان منظوم مهابهاراتا، حماسه کهن و معروف هندی بیست و پنج قرن پیش می توان یافت، که به حکایت آن رونت دختر زیبای هندی از خدای آفتاب باردار می شود و پسری با زیبایی

خیره کننده می زاید، ولی چون شوهر ندارد تصمیم می گیرد نوزاد را از سر باز کند تا گرفتار بدنامی نشود. بدین منظور او را در سبیدی از نی می گذارد و آنرا در امواج رودخانه رها می کند، ولی مرد رهگذری سبید را از آب می گیرد و کودک درون آنرا به کودکی خود می پذیرد و او را بزرگ می کند. در مورد داستان موسی در تورات، امروز تقریباً همه محققان بر این توافق نظر دارند که افسانه تولد و نجات او عیناً از داستان سارگن که در بین النهرین داستانی شناخته شده بوده رونویسی شده است.

فروید در ارزیابی این نوشته تورات که دختر فرعون کودک نوزادی را که از رود نیل گرفته بود موسی نام نهاد که معنی آن در زبان عبری «از آب بیرون آمده» است، تذکر می دهد که بسیار نامعقول است که یک شاهزاده خانم مصری که پدرش به کشتن نوزادان ذکور عبری فرمان داده است نه تنها یک نوزاد یهودی را به فرزند خواندگی خود انتخاب کند بلکه نامی عبری نیز بر روی او بگذارد، و اضافه می کند که حتی در اینصورت هم روایت تورات اشتباه آمیز است، زیرا معنی موسی در زبان عبری باستانی «از آب برآمده» نیست، بلکه کسی است که از آب بیرون می آورد. دائره المعارف جهانی یهود این کلمه را از ریشه مصری Mesu می داند که معنی فرزند را دارد، و می افزاید که تعبیری که تورات از این نام کرده با لغت شناسی زبان عبری مطابقت ندارد، زیرا در حداکثر این کلمه می تواند معنی از آب برآورنده را داشته باشد. بررسی های زبان شناسان و مصر شناسان قرن حاضر روشن کرده است که در زبان مصری باستانی این اصطلاح موسیس نظیر اصطلاح بن در زبان عبری و ابن در زبان عربی معنی فرزند یا پسر را دارد، چنانکه فرعون های مختلفی آمون موسیس (پسر آمون)، پات موسیس (پسر پات)، توت موسیس (پسر توت)، و از همه شناخته تر امسس (پسر «را» خدای خدایان) نامیده شده اند. حتی کلیسای کاتولیک پذیرفته است که در ذکر مفهوم نام موسی در زبان عبری، در تورات اشتباه شده است.

زیگموند فروید در دنباله این تذکر خود که برای چه یک پرنسس مصری کودکی ناشناس را که از آب گرفته است باید به نامی عبری نامیده باشد، می نویسد: خاخام ها غالباً در ارتباط با این پرسش دلیل می آورند که کودک عبری بوده است، ولی کدام مدرکی برای عبری بودن او وجود داشته است؟ سبیدی بطور غیر منتظره از رودخانه گرفته شده است بی آنکه در آن نوشته ای یا علامتی باشد، و در این سبید کودکی سه ماهه وجود داشته که ختنه نشده بوده است، در صورتیکه طبق سنت تخطی ناپذیر یهود وی در صورت عبری بودن می بایست در هشتمین روز تولد خود ختنه شده باشد. موضوع ختنه نشدن موسی خود یکی دیگر از نقاط ضعف افسانه توراتی موسی است، زیرا مویب آن است که این افسانه ریشه یهودی ندارد. دائره المعارف جهانی یهود در این مورد به یک حدیث سنتی کاهنان یهود اشاره می کند که موسی از همان هنگام تولد ختنه شده بدنیا آمده بود. ولی چنین معجزه ای مستلزم آن بود که از خواست خداوند یهوه ناشی شده باشد، در صورتیکه در خود تورات حکایت شده است که این خداوند پس از آنکه ماموریت نجات قوم اسرائیل از مصر را به موسی محول می کند متوجه می شود که موسی ختنه نشده است، بدین جهت در طول راه بدنبال او می دود تا او را بکشد، و فقط حضور ذهن صفوره همسر موسی ویرا از مرگ نجات می دهد (سفر خروج، باب چهارم، ۲۴).

همچنانکه سارگن پادشاهی خود را با باغبانی آکی پدر خوانده خود آغاز کرده بود، موسی نیز پیغمبری خود را با گله بانی کاهن مدیان پدر زن خود آغاز می کند، و در همین زمان است که یکرور صدای خداوند را از میان شعله های آتشی بی دود می شنود که به او مأموریت خروج قوم اسرائیل را از مصر و فرستادن آنان را به «سرزمینی نیکو و وسیع که شیر و عسل در نهرهای آن جاری است» می دهد<sup>۱</sup> (سفر خروج، باب سوم، ۱-۸)، و چون موسی نام او را می پرسد وی خود را خدای ابراهیم و خدای اسحاق و خدای یعقوب معرفی می کند که موسی نام او را نمی دانسته است و قوم او نیز علیرغم ۴۳۰ سال زندگی در مصر از آن بیخبر بوده اند (همانجا، ۶ و ۱۳). وعده ای که خداوند درباره فرستادن قوم یهود به سرزمین وسیع شیر و عسل می دهد وعده چنان بی پشتوانه ای است که حتی یکی از معتبرترین قدیس های مسیحیت، هیرونیموس (سن ژروم)، مترجم لاتینی تورات، آنرا در نامه ای که به قدیس دیگری نوشته و ولتر متن ترجمه شده آنرا در «ارزیابی کتاب مقدس» خود نقل کرده مورد تخطئه قرار داده است: «من از همه آن کسانی که مدعی هستند قوم یهود پس از خروج از مصر یک سرزمین نیکو و وسیع را که نهرهای شیر و عسل در آن جاری است در اختیار گرفت تقاضا می کنم آنچه را که این قوم صاحب شده اند به ما نشان دهند، زیرا تا آنجا که من می دانم عرض این سرزمین از یوبه تا بیت اللحم پانزده فرسخ بیشتر نیست که هیچ نهر شیر و عسلی هم در آن

۱- این وعده سرزمینی با جوی های شیر و عسل در قرآن نیز تکرار شده، منتها این جوی ها بجای ارض موعود در بهشت جای داده شده اند (مجم، ۱۵).

پیش از این زبانی گشاده داشته ام و نه از وقتیکه با بنده خودت سخن گفتم، بلکه مردی کند زبان و الکن هستم (سفر خروج، باب چهارم، ۱۰)، ولی در همین زمینه در کتاب اعمال رسولان تصریح شده است که موسی زبانی رسا و قدرت بدنی بسیار داشت (عهد جدید، کتاب اعمال رسولان، باب هفتم، ۲۲).

فصل معجزات محیرالعقول موسی در مصر یکی از نامعقولترین و در عین حال ناخوشایندترین فصول همه تورات است، زیرا از یک سو محتوای آن با همه قوانین گرداننده کائنات تناقض دارد، و از سوی دیگر خدائی را که مدعی این گردانندگی است از دیدگاه اخلاقی در موضع چنان زشت و نامطلوبی قرار می دهد که نظیر آنرا حتی در بدترین اسطوره های مذاهب اساطیری جهان کهن نمی توان یافت. در این سریال ده مرحله ای مرگ و وحشت، یک سناریوی واحد ده بار پیاپی تکرار می شود: موسی و برادرش هارون، به دستور مستقیم یهوه، هر بار از فرعون می خواهند که با خروج قوم اسرائیل از مصر موافقت کند، زیرا که در غیر اینصورت خدای اسرائیل بلای وحشتناکی بر مصر و مصریان نازل خواهد کرد، ولی هر بار نیز پیشاپیش یهوه بطور خصوصی به موسی خبر می دهد که خود او دل فرعون را سخت خواهد کرد تا این درخواست موسی را نپذیرد و از این راه به یهوه بهانه بدهد که بلای تازه ای بر مصر نازل کند. در همه این موارد قربانیان اصلی مردم عادی مصر هستند که نه هیچ سهمی در گناه فرعون دارند و نه از آنان در این باره نظری خواسته شده است. نه بار پیاپی این ماجرا به یک صورت تکرار می شود، تنها با این تفاوت که هر بار نوع بلاها تغییر می کند. در این بلاهای نه گانه تمام گاوها و گوسفندها و اسب ها و الاغ ها و شتران مصر می میرند، تمام ماهیان نیل بر اثر تبدیل آب نیل به خون تلف می شوند، تمام درختان میوه دار و بی میوه مصر خشک می شوند بطوریکه «هیچ درخت و سبزی و گیاهی در سرتاسر مصر باقی نمی ماند»، همه مصریان، پیر و جوان و زن و مرد و کودک به انواع بیماری مبتلا می شوند، و تنها قوم اسرائیل هستند که هیچیک از این بلاها شامل حال آنها نمی شود. منطقاً وقتی که نوبت به بلای دهمین می رسد، در مصر نه مطلقاً گیاه و درختی وجود داشته باشد، نه گاو و گوسفندی، نه آدم تندرستی، و خود تورات نیز این مشکل را حل نکرده است که اصولاً چگونه مردم مصر توانستند در چنین شرایطی زنده بمانند و نسل های دیگری از آنان بعداً در این سرزمین بی آب و علف و محروم از هر موجود زمینی و دریایی، به زندگی خود ادامه دهند.

دهمین و آخرین بلای یهوه، نقطه اوج این سریال مرگ و وحشت است: این بار خداوند به پیغمبرش خبر می دهد که تصمیم گرفته است یک بلای دیگر نیز بر سر فرعون و مردم مصر وارد آورد و بعد دیگر دل او را سخت نکند تا یهودیان را رها کند که از کشورش بیرون روند: «... و موسی به قوم اسرائیل گفت: خداوند می فرماید که قریب به نصف شب خود در میان مصر بیرون خواهم آمد و در خانه هر خانواده مصری، از فرعون که بر تختش نشسته است تا کنیزی که در پشت دستگاه خمیرگیری خود باشد، وارد خواهم شد و فرزند ارشد خانواده را بدست خود سر خواهم برید، و همه نخست زادگان اسیرانی را که در زندان ها هستند و نخست زادگان بهائم را نیز (که البته قبلاً تمامی آنها مرده بودند) خواهم زد، و نعره عظیمی در همه سرزمین مصر برخواهد خاست که مثل آن نشده و مانند آن دیگر نخواهد شد، زیرا که خانه ای نخواهد ماند که در آن مرده ای نباشد، اما بر جمیع بنی اسرائیل سگی نیز زبان خود را تیز نکند و نه بر بهائم آنان تا بدانند که خداوند در میان مصریان و اسرائیلیان فرق گذارده است... و هر خانه ای که اسرائیل در آن باشد بره بی عیب نرینه از گوسفندان یا از بزها بگیرند و آنرا در عصر ذبح کنند و از خون آن بر هر دو قائمه و بر سردر خانه خود بپاشند تا برای من نشانی باشد (در تورات مشخص نشده است که در حالیکه در یک بلای قبلی همه حیوانات اهلی و غیر اهلی مصر مرده بودند اسرائیلیان این ششصد هزار بره نرینه یکساله بی عیب را از کجا آوردند؟) و گوشت قربانی را در آن شب بخورند، به آتش بریان کرده با نان فطیر و سبزی های تلخ، و از آن هیچ خام نخورند، و نه پخته با آب، بلکه به آتش بریان شده کله اش را و پاچه هایش و اندرونش را، و چیزی از آن تا صبح نگاه ندارند و آنچه تا صبح مانده به آتش بسوزانند، و آنرا کمر بسته و نعلین بر پا و عصا در دست به تعجیل بخورند. و در آن شب من از زمین مصر عبور خواهم کرد و همه نخست زادگان زمین مصر را از انسان و بهائم خواهم کشت، و آن خون علامتی برای شما خواهد بود بر خانه هایی که در آنها می باشید و چون خون را ببینم از خانه شما خواهم گذشت و هنگامیکه زمین مصر را می زرم آن بلا برای هلاک شما بر شما خواهد آمد، و این روز را عیدی برای خداوند نگاه دارید و آنرا به قانون ابدی نسلا بعد نسل عید نگاه دارید» (سفر خروج، خلاصه شده از باب های یازدهم و دوازدهم). «و واقع شد که در نصف شب خداوند همه نخست زادگان زمین مصر را از نخست زاده فرعون که بر تخت نشسته بود تا نخست زاده اسیری که در زندان بود و همه نخست زاده های بهائم را بدست خود کشت و خانه ای نبود که در آن مرده ای نباشد» (همانجا، ۲۹ و ۳۰).



به همراه این خبر، یهوه این ماموریت را نیز به موسی می دهد که محرمانه به اسرائیلیان توصیه کند که: «هر مرد یهودی از همسایه مصری خودش و هر زن یهودی از همسایه مصری خودش هر قدر بیشتر آلات نقره و آلات طلا به امانت بخواهد، تا در بیرون رفتن از مصر این امانتی ها را با خود ببرند» و اضافه می کند که: «من قوم اسرائیل را در نظر مصریان مکرم خواهم ساخت تا به آنها اعتماد کنند و هر آنچه خواستند به ایشان بدهند.» به روایت تورات این هر دو برنامه دقیقاً انجام می گیرد و در شب مقرر در سرتاسر مصر نخست زادگان کلیه خانواده های مصری و حیواناتشان بدست یهوه سر بریده می شوند و بعد یهودیان با همه اموال غارتی مصر را ترک می گویند (سفر خروج، باب های یازدهم و دوازدهم).

لازم به یادآوری است که عید پسخ (فصح) یکی از دو بزرگترین عید سالانه یهودی که بعداً از جانب جهان مسیحیت به صورت عید پاک (Easter) پذیرفته شد یادگاری از همین کشتار «خداپسندانه» در مصر است.

بهتر است بجای هر توضیح بیشتری در این زمینه، تذکری را که ولتر در «ارزیابی کتاب مقدس» و در «دیکسیونر فلسفی» خود آورده است عیناً ترجمه کنم: «بسیاری از منتقدین، که البته ایمان پر و پا قرصی ندارند، درباره این فصل از تورات مقدس با بی پروانی کفر آمیزی اظهار نظر می کنند. در درجه اول برای آنان درک فلسفه این امر دشوار است که خداوند با چنین صراحت و چنین تاکیدی به قوم برگزیده خود دستور دزدی و کلاهبرداری داده باشد و خود نیز نفوذ خدائی خویش را بکار برده باشد تا همسایه های مصری یهودیان هر چه آسانتر و بیشتر فریب بخورند و بهتر غارت شوند. در درجه دوم تجسم خدائی که بدست خودش همه نخست زادگان یک ملت را، از فرزند ارشد پادشاه گرفته تا نوزادگان کلیه چهار پایان بزرگ و کوچک را گردن بزند برای آنان بسیار دشوار است، زیرا از خود می پرسند که اگر هم آدم های پیر و جوان تقصیری داشته اند، گناه نوزادانی که در این شب از پستان مادرانشان شیر می خوردند و گناه بره ها و گوساله های تازه بدنیا آمده ای که کشته شدند چه بوده است؟ و اصولاً مصلحت چنین سلاخی بیسابقه که بدست شخص خداوند زمین و آسمان صورت گرفته چه بوده است، جز اینکه به نوشته خود تورات این یهودیان از مصر بیرون روند و در مدت چهل سال سرگردانی تا به آخرین نفرشان در بیابان بمیرند و حتی یکنفرشان به ارض موعود خود پا نگذارند؟

چه تعدادی جوان و کودک مصری، که کمترین مسئولیتی در آنچه در کشورشان می گذشته نداشته اند در این قصابی آسمانی گردن زده شده اند؟ در خود تورات آمده است که شماره جنگجویان مسلح یهودی تنها در استان جشن مصر ششصد هزار نفر بوده، یعنی حداقل ششصد هزار خانواده یهودی در این ایالت می زیسته اند، و می دانیم که مصر در آن زمان به چهل استان تقسیم شده بود، یعنی با این حساب می بایستی بیست و چهار میلیون خانواده در آن زندگی کنند، و خداوند نیز تنها در عرض یکشب ۲۴ میلیون نوجوان و نوزاد مصری را، به اضافه شمار نامعدودی حیوان نوزاده بدست خود کشته باشد. البته نباید فراموش کرد که کارهای خدایان همیشه در ابعاد بسیار بزرگتر از ابعاد ما آدمیان ناچیز و فضول انجام می گیرد» (ارزیابی کتاب مقدس، مصل خروج، حاشیه ۸ و ۹).

بسیاری دیگر از اندیشمندان جهان مسیحیت حتی در طول قرون پیش از ولتر، به جنبه غیر انسانی و وحشیانه این داستان توراتی اعتراض کرده اند که از جمله آنها از این نوشته قدیس معروف قرن چهار میلادی، سن گرگوریوس، بنیانگذار کلیسای یونانی می توان نام برد که: «اگر فرعون مقصر است چرا باید همه مصریان بابت گناه او مجازات شوند؟ و اگر هم مصریان در این گناه سهیمند چرا باید فرزندان نوزاد یا نوجوان آنان کیفر گناه پدرانشان را پس بدهند؟»

فصل خروج قوم اسرائیل از مصر نیز، آنطور که در تورات آمده بنوبه خود پر از تناقض ها و اشتباهات است. بنی اسرائیل با ششصد هزار مرد مسلح همراه با زنان و فرزندان و «بسیاری از گروه های مختلفه دیگر و گله ها و رمه ها و مواشی بسیار سنگین» کوچ می کنند و از دریای سرخ که به امر یهوه و با اشاره عصای موسی از میان به دو نیم شده است به راحتی می گذرند، ولی در این موقع یهوه از اینکه قدرت خود را باز هم بیشتر به مصریان نشان نداده و از آنان زهر چشم کافی نگرفته است پشیمان می شود و طبق عادت چند ماهه، یکبار دیگر «دل فرعون را سخت می کند» تا او را وادار که با «تمامی اسبان و ارابه ها و سواران خود از عقب برایشان تاخته به میان دریا درآید»، و در این وقت خدا دوباره دست بکار می شود و چرخ های ارابه های آنان را یکی یکی بیرون می آورد تا آنها را به سنگینی برانند، سپس به موسی فرمان می دهد که دست خود را بر دریا دراز کند تا «آب ها بر مصریان و بر ارابه ها و سواران ایشان برگردد» و به وقت طلوع صبح دریا بصورت اولیه خود برمی گردد و «ارابه ها و

سواران و تمامی لشکر فرعون را چنان می پوشاند که یکی از ایشان هم باقی نمی ماند» (سفر خروج، باب چهاردهم). ولی کتاب مقدس که ظاهراً همه این ماجرا را براساس گفته خود یهوه نقل کرده نه توضیحی در این باره داده است که چگونه اسب هانی که همه آنها قبلاً در معجزه موسی با بلای آسمانی مرده بودند بر ارابه های جنگی فرعون در تعقیب یهودیان بسته شده بودند، و نه پیش بینی کرده است که سه هزار سال بعد از آن مومیانی همین فرعون که در معجزنمائی یهوه و موسی در آب های دریای سرخ غرق شده بود بصورتی دست نخورده در موزه باستان شناسی قاهره در معرض انضار عمومی گذاشته شود. این موضوع را نیز ظاهراً از یاد برده است که تمامی این افسانه دویاره شدن آب دریا در پیش روی یک لشکر و عبور آن از یک مسیر خشک رونوشت دقیق افسانه ای بابلی است که دست کم به هزار سال پیش از تورات مربوط می شود و ولتر آنرا در ارزیابی کتاب مقدس خود نقل کرده است.

تذکرات متعدد دیگری در ارتباط با این افسانه «دریای قلزم» داده شده است که شاید جالبترین آنها تذکر جان برایت نویسنده کتاب «موسی» باشد که حساب کرده است اگر جمعیت سه میلیون نفری اسرائیلی هانی که از مصر بیرون آمدند در یک ستون چهار نفری پشت سر یکدیگر حرکت می کردند صافی بطول ۶۰۰ کیلومتر از آنان تشکیل می شد که تمامی صحرای میان مصر و سینا را در اشغال خود می گرفت، و می پرسد که چنین صافی چگونه در عرض چند ساعت از دریا گذشت برای اینکه سحرگاه همان شب دریا برگردد و فرعون و سپاهیان او را در خود غرق کند؟ تذکر اسقف انگلیسی قرن گذشته، ویلیام کنسو بنویه خود شایان یادآوری است که اگر اسرائیلیان دارای ششصد هزار مرد جنگی بودند اصولاً چه احتیاجی به فرار از برابر مصریان داشتند، و چرا این عده کثیر، وقتی که سپاهیان بسیار معدودتر فرعون را در پشت سر خود دیدند، «سخت ترسیدند و نزد خداوند استغاثه کردند، و به موسی گفتند که آیا در مصر قبر کافی نبود که ما را آوردی تا در اینجا بمیریم؟» (سفر خروج، باب چهاردهم، ۱۰ و ۱۱).

بسیاری از پژوهشگران در سال های اخیر بر این واقعیت انگشت نهاده اند که در حالیکه به نوشته افلاطون داستان غرق قاره آتلانتیس در چند هزار سال بعد از وقوع آن توسط کاهنان مصری برای وی حکایت شده بود، چگونه همین کاهنان حتی کلمه ای از داستان دریای سرخ و غرق فرعون کشور خودشان در آن برای همین افلاطون نگفته بودند؟ و چگونه است که بعد از آن نیز خبری از این ماجرای خارق العاده بگوش هیچ خاص و عامی در هیچ گوشه دیگر دنیای کهن نرسید، و از آن مهمتر، چطور کشور و ملت مصر بعد از چنین بلایانی توانستند به زندگی خود ادامه دهند، و با کدام وسایلی ادامه دهند؟ به تذکر جان برایت اگر حتی بخش کوچکی از روایات تورات درباره این معجزات ادعائی واقعیت می داشت مسلماً در اسناد بی شمار مصر کهن، که همه آنها باقی مانده است، بصورت حوادثی بسیار مهم از آنها یاد می شد، زیرا که هر کدام از این حوادث از قحطی هانی که جزئیات آنها در این اسناد ثبت شده است بمراتب ویرانگرتر بوده اند، و کدام عقل سلیمی می تواند قبول کند که حادثه دویاره شدن دریا و عبور چند میلیون نفر از آن و یکپاره شدن دوباره همین دریا و غرق چند هزار نفر دیگر در آن، منجمله پادشاه کشور، بدان اندازه اهمیت نداشته باشد که لااقل اشاره ای در تاریخ مصر یا تواریخ دیگر ملل باستانی جهان بدان شده است؟

با همه اینها، عالیجناب کاردینال هرگن رویتز اسقف آلمانی قرن گذشته که همانند سایر بلند پایگان کلیسا این افسانه بی پشتوانه را بی کم و کاست پذیرفته است، با محاسبات دقیق بدین نتیجه رسیده است که تاریخ خروج موسی و یهودیان او از مصر دقیقاً سال ۲۷۲۷ از خلقت دنیا بوده است، درست بهماه ترتیب که عالیجناب جیمز آشراپلندی قبل از او با محاسبات دقیق تاریخ خلقت دنیا را دوشنبه ۲۶ اکتبر ۵۷۵۷ سال پیش تعیین کرده بود.

پس از خروج از مصر، اسرائیلیان بر سر راه خود از منطقه قوم مدیان در شمال بحر احمر و مجاور خلیج عقبه کنونی می گذرد و این تماس با قوم مدیان بعدها برای آنان اهمیتی سرنوشت ساز پیدا می کند که زیگموند فروید درباره آن می نویسد: قبایل یهودی که بعداً ملت اسرائیل را به وجود آوردند پس از ترک مصر خدای محلی قوم مدیان را که بر سر راه آنها بود به خدائی خودشان برگزیند و این خدا یهوه نام داشت که اینان برای نخستین بار با او آشنا می شدند. تمام افسانه هانی که بعداً در ارتباط با این خدا ساخته شد، منجمله نقش خاص او در مورد خروج قوم یهود از مصر و معجزات دهگانه ای که به نام او ساخته شد، و خروج یهودیان به سرکردگی مردی یهودی به نام موسی، افسانه هائی صرفاً خیالی است که بسیار بعد از آن شکل گرفت.

در جای دیگر همین کتاب، فروید (که خودش یهودی است) در توصیف این خدای ناشناخته می نویسد: «یهوه، خدای محلی یک قوم فلسطینی که به عنوان خدائی توحیدی به ملتی نوساخته ارمنان داده شد خدائی بزرگ و برتر نبود، بعکس خدای حقیر خونخوار و خشن و درنده ای بود که برای تحقق وعده ای بی پشتوانه که قوم خود را صاحب

سرزمینی با جوی های شیر و عسل کند، راهی بهتر از این نیافت که از آنها بخواهد همه ساکنان این سرزمین را از دم شمشیر بگذرانند.

«سه ماه بعد از بیرون آمدن بنی اسرائیل از مصر، یهودیان به رهبری موسی به صحرای سینا می آیند و در آنجا اردو می زنند، و موسی برای دیدار خداوند به بالای کوه می رود. ماجرای این دیدار بتفصیل در تورات آمده است:

« و موسی با هارون و ناداب و ابیهو و هفتاد نفر دیگر از مشایخ اسرائیل بالا رفت، و همگی آنان خدای اسرائیل را دیدند، زیر پایش یاقوت کبود شفاف و مانند ذات آسمان در صفا. پس خدا را دیدند و خوردند و آشامیدند. و خداوند به موسی گفت نزد من به کوه بالا بیا و آنجا باش تا لوح های سنگی و احکامی را که نوشته ام بتو بدهم اما قوم همراه تو بالا نیایند. پس موسی به کوه خدا بالا آمد و چون به فراز کوه برآمد ابر کوه را فرو گرفت. و روز هفتمین خدا موسی را از میان ابر ندا درداد» (سفر خروج، باب بیست و چهارم، ۹-۱۶).

به نوشته تورات خداوند برای نخستین بار نام واقعی خود یعنی یهوه را در بالای کوه سینا به موسی فاش می کند (سفر خروج، باب بیستم، ۲)، و باز نوشته دیگر همین تورات خدا پیش از آن، در هنگام ماموریت دادن به موسی برای دیدار فرعون، به وی بروز داده بود که او قبلا نیز با چند پیامبر دیگرش گفتگو کرده ولی نام حقیقی خودش را به آنها نگفته است: «... و خداوند به موسی گفت: من یهوه هستم که پیش از این به ابراهیم و اسحاق و یعقوب نیز ظاهر شدم، ولی نام واقعی خود را به ایشان نگفتم، بلکه خود را ال شدانی خواندم و آنها نیز مرا به این نام شناختند» (سفرخروج، باب ششم، ۲ و ۳)، ولی در همین تورات آمده است که قبل از این اعتراف خداوند به موسی از درون آتش بی دود گفته بود: «مشایخ بنی اسرائیل را جمع کن و به آنها بگو که یهوه خدای پدران شما به من ظاهر شد و چنین گفت» (سفر خروج، باب سوم، ۱۵)، و باز در همین تورات آمده است که خود یهوه در گفتگو با ابراهیم بدو گفت: «من یهوه خدای تو هستم که ترا اور کلدانیان بیرون آوردم تا این زمین را به ارثیت به تو و به ذریت تو ببخشم» (سفر پیدایش، باب پانزدهم، ۷)، باز هم به نوشته همین تورات مدت ها پیش از دیدار خدا و موسی در کوه سینا، نوح پیغمبر پس از آنکه شراب فراوان نوشید و مست شد و فرزند او در مستی عورت برهنه او را دید وی را نفرین کرد و گفت که: «متبارک باد یهوه که فرزندان دیگر مرا برکت دهد ولی این فرزندی که عورت مرا دیده است بنده آنان باشد» (سفر پیدایش، باب نهم، ۲۰-۲۶). هنوز به روشنی معلوم نشده است که در مورد این ضد و نقیض های پیاپی خود یهوه اشتباه کرده یا پیغمبرش موسی، یا خاخام هایی که بعدا تورات را بنام خدا و موسی نوشتند.

به نوشته تورات، خداوند شخصا دو لوحه حاوی ده فرمان معروف را که بدست خود نوشته است در قلعه سینا به موسی می دهد (سفرخروج، باب بیست و چهارم، ۱۲ و سفر تثئیه، باب نهم، ۱۰). این روایت در قرآن از زبان خود خداوند تأیید شده است: «و ما کتاب قانون را به موسی عطا کردیم» (بقره، ۵۳، انبیاء، ۴۸). متن این قوانین در دو کتاب مختلف تورات به تفصیل آمده است: «خدانی غیر از من نخواهی داشت، نام خدای خود را به باطل نخواهی برد، روز شنبه را مقدس خواهی داشت و در آنروز هیچ کاری نخواهی کرد، پدر و مادرت را احترام خواهی گذاشت تا روزهای زندگانت درازتر شود، قتل نخواهی کرد، زنا نخواهی کرد، دزدی نخواهی کرد، شهادت دروغ نخواهی داد، به خانه همسایه خودت و به زن او و غلام و کنیز و گاو و الاغ او طمع نخواهی کرد» (سفرخروج، باب بیستم، ۷-۱۷، سفر تثئیه، باب پنجم، ۷-۲۱). طبق تأکید هر دو کتاب آسمانی، این قوانینی که خداوند مستقیما متن آنها را به موسی داده یا بدو نازل کرده است قوانینی آسمانی و ناشناخته بوده اند، با اینهمه کشف الواح باستانی اکدی در شهر شوش در سال ۱۹۰۴ توسط هیئت باستان شناسی فرانسوی و ترجمه متون مفصلی که بر آنها حک شده است نشان داده که تمامی این قوانین، تقریبا بصورت تحت اللفظی، از مجموعه قوانین حمورابی پادشاه معروف بابل در قرون هجدهم پیش از میلاد مسیح (۱۷۲۸-۱۶۸۶) گرفته شده اند. این مجموعه که جمعا شامل ۲۸۲ قانون است، به زبان اکدی و به خط میخی بر روی لوح بزرگی که در بالای آن تصویر حمورابی در حال دریافت این لوح از «شمس» خدای آفتاب نقش شده و اکنون در موزه لوور نگهداری می شود حکاکی شده است.

به غیر از ده ماده معروف، قسمت اعظم از دیگر مواد قانون حمورابی را در قوانین جزائی و حقوقی دیگری که یهوه بطور شفاهی به موسی ابلاغ می کند و تمام کتاب لایویان و بخش اعظم کتاب تثئیه تورات بدانها اختصاص یافته، منعکس می توان یافت. «البرایت» کارشناس برجسته آئین یهود متذکر می شود که این قانون تورات (سفر خروج، باب بیست و یکم، ۲۸) که هر گاه گاوی مردی یا زنی را طوری شاخ بزند که آنها بمیرند باید گاو را سنگسار کنند ولی گوشتش را نخورند، تکرار کلمه به کلمه قانون بابلی است، و در عین حال تذکر می دهد که کلمه «الوهیم»

(خدایان) که در تورات بجای الوه (خدا) بکار رفته و در طول قرون متمادی مشکل غیر قابل حلی برای مفسران تورات بوجود آورده است، اقتباسی است که بدون توجه از متن بابلی «خدایان» صورت گرفته است.

فرامین یهوه به موسی در کوه سینا شامل مسائل حقوقی و مذهبی عجیبی مربوط به زندگانی روزمره قوم برگزیده او است، که تقریباً تمام کتاب «سفر لایوان» و بخش مهمی از «سفر تثئیه» تورات را شامل می شود. نمونه های کوتاه زیر منتخبی از این فرمان های الهی است: «و خداوند به موسی گفت: زنی پیش چهار پانی نایستد تا با او جماع کند. و هیچکس به احدی از اقربای خویش نزدیکی ننماید تا کشف عورت او بکند، و کسی که عورت پدر خود را کشف نماید البته کشته شود، و کسی که با زن عموی خود بخوابد بیگس خواهد بود، زیرا که عورت عموی خود را کشف کرده است، و البته عورت مادر خود را کشف مکن و عورت زن پدر خود را کشف مکن، و عورت خواهر خود را خواه دختر پدرت و خواه دختر مادرت باشد کشف مکن، و عورت دختر پسرت و دختر دخترت و دختر زن پدرت را که از پدر تو زانیده شده باشد، و عورت خواهر پدرت و خواهر مادرت را کشف مکن، و عورت برادر پدرت را کشف مکن، و عورت عروس خود را کشف مکن و عورت زن برادر خود را کشف مکن، و عورت زنی را با عورت دخترش را باهم کشف مکن، و دختر پسر او یا دختر دختر او را مگیر تا عورتشان را کشف کنی» (سفر لایوان، باب بیست و هفتم، سفر تثئیه، باب های دوازدهم تا بیست و سوم).

«و خداوند به موسی گفت: بهیمة خود را با بهیمة دیگری که از جنس او نباشد به جماع وادار مکن و در تاکستان خود دو قسم تخم مکار، و گاو و الاغ را باهم به کار شیار وادار مکن، و پارچه مختلط از پشم و کتان باهم میپوش، و به قوم بگو که گوشه های موی سر خود را نچینند و گوشه های ریش خود را نچینند، زیرا که من یهوه خدای شما هستم. و هرکس از بنی اسرائیل که عیبی در بدن داشته باشد نزدیک خیمه اجتماع نیاید تا قربانی خدای خود را بگذراند، و نه مرد کور و لنگ و نه پهن بینی و نه زیادالاعضاء و نه شکسته پا یا شکسته دست یا کوژپشت یا کوتاه قد، و نه کسی که در چشم خود لکه دارد، و نه جرب دار و کر و نه شکسته بیضه. و آن ذبیحه ای را که بیضه اش کوفته یا فشرده یا شکسته یا بریده باشد برای خداوند نزدیک میا رید و قربانی مگذرانید. و شخصی که کوبیده بیضه یا آلت بریده باشد داخل جماعت خداوند نشود، و حرامزاده داخل جماعت خداوند نشود، خودش تا پشت دهم او... و هر که انسانی را بزند و او بمیرد هر آینه کشته شود، اما اگر قصد او نداشت بلکه خدای وی را بدستش رسانید آنگاه مکانی برای او معین کنم تا بدانجا فرار کند. هر که آدمی را بدزدد و او را بفروشد هر آینه کشته شود. و هر که پدر یا مادر خود را لعنت کند هر آینه کشته شود. و اگر کسی را پسری باشد که سخن پدر و مادر خود را نشنود پدر و مادرش او را گرفته نزد مشایخ شهر به دروازه محله آورند و به مشایخ شهر گویند که این پسر ما سرکش است و سخن ما نمی شنود، پس جمیع اهل شهر او را به سنگ ها سنگسار کنند تا بمیرد. اگر دزدی در رخنه کردن گرفته شود اگر آفتاب بر او طلوع کرد بعوض دزدی که کرده فروخته شود. هر که با حیوانی مقاربت کند هر آینه کشته شود. و زن جادوگر هر آینه کشته شود. و اگر دختر باکره ای به مردی نامزد شود ولی در شهر کس دیگری او را یافته و با او بخوابد پس هر دوی ایشان را به دروازه شهر ببرند و با سنگ ها سنگسار کنند تا بمیرند (سفر تثئیه، باب بیست و چهارم)، و اگر کسی اسم یهوه را به بدی بر زبان آورد هر آینه کشته شود و تمامی جماعت البته او را سنگسار کنند خواه در شهر خود باشد و خواه در غربت باشد چونکه اسم یهوه را به بدی آورده است کشته شود (سفر لایوان، باب بیست و چهارم، ۱۶)، و اگر برادر تو با پسریت یا دخترت یا همسر هم آغوش تو یا دوست جان در یک قالب تو اسم مرا به بدی بی آورد البته او را به قتل برسان، و اول دست تو به قتل او دراز شود و بعد دست تمامی قوم، او را با سنگ ها سنگسار نما که بمیرد تا جمیع اسرائیلیان چون این را بشنوند بار دیگر چنین عمل زشت را نکنند» (سفر تثئیه، باب چهاردهم، ۶-۱۱).

۱- شماره قتل هانی که مستقیماً به فرمان یهوه، و در یک مورد نیز بدست خود او صورت گرفته است، براساس آنچه در این باره در تورات آمده توسط ولتر در کتاب "فلسفه تاریخ" او به شرح زیر آمارگیری شده است: یهودیانی که به جرم پرستش گوساله طلائی در صحرای سینا توسط لایوان موسی گردن زده شدند ۲۳۰۰۰ نفر، یهودیانی که در عصیان قارون علیه موسی گردن زده شدند یا در آتشی که به فرمان یهوه نازل شد سوختند ۱۴۹۵۰ نفر، یهودیانی که بخاطر زنا با دختران قوم مادیمان شکمشان با نیزه سوراخ شد ۲۴۰۰۰ نفر، یهودیانی چون نتوانسته بودند کلمه مقدس Shibolet را تلفظ کنند در گلوگاه رودخانه اردن به امر یهوه هلاک شدند ۴۲۰۰۰ نفر، یهودیانی که بدست بنیامینی ها گردن زده شدند و بنیامینی هانی که خودشان توسط قبایل دیگر یهودی کشته شدند ۸۵۰۰۰ نفر، یهودیانی که "صندوق میثاق" را از فلسطینی های غاصب پس گرفتند (که یهوه همه آنها را دچار بواسیر کرده و روده هایشان را از مقعد ها بیرون آورده بود)، و این صندوق را به محل اصلی آن باز گرداندند ولی بعلت نگاه کردن به درون صندوق مورد خشم خداوند قرار گرفتند و دسته جمعی بهلاکت رسیدند ۵۰۰۷۰ نفر، که جمع همه آنها ۲۳۹۰۲۰ نفر می شود، باضافه چند صد هزار نخست زاده خانواده های مصری که در ماجرای خروج قوم اسرائیل از مصر در عرض یکشب بدست خود یهوه کشته شدند.

در مورد برخی از احکام، اختصاصا خداوند تأکید می کند که این مقررات باید تا ابدالابد رعایت شوند:

«و خداوند موسی را خطاب کرده گفت: بنی اسرائیل را بفرما تا روغن زیتون صاف کوبیده شده برای روشنایی بگیرند تا چراغ را دانما روشن داشته باشند، و به آنان بفرما که این پشت در پشت برای آنها فریضه ابدی خواهد بود» (سفر لایوان، باب بیست و چهارم، ۱ و ۲)، و نیز خداوند فرمود: «چون محصول خود را درو کنید، نوپر آنرا نزد کاهن بی آورید تا او آنرا به حضور خداوند بجنباند، و در هنگام جنباندن یک بره یکساله بی عیب برای قربانی به حضور خداوند کباب کند، و دو عشر آرد نرم مخلوط با روغن به آن بی افزانید تا هدیه شما به حضور خداوند خوشبو باشد، و اینها برای شما پشت در پشت فریضه ابدی خواهد بود» (سفر لایوان، باب بیست و سوم، ۱۰-۱۴). و از جمله دیگر فرامین است که: «زنی لباس مردان نبوشد و مردی نیز لباس زنان نبوشد، و کسی بر قربانگاه خداوند از پله ها بالا نرود مبادا عورت او بر آن مکشوف شود» (سفر لایوان، باب بیست و یکم، ۲۶).

\* \* \*

فصل مربوط به اقامت طولانی قوم یهود در صحرای خشک سینا از بحث انگیزترین فصول تورات است.

در تورات آمده است که یهودیان در صحرای سینا به موسی و برادرش هارون شکایت می کنند که کاش در زمین مصر مانده بودیم، زیرا در آنجا نزد دیگ های گوشت می نشستیم و نان سیر می خوردیم، در حالیکه در این صحرای بی آب و علف همه ما از گرسنگی خواهیم مرد (سفر خروج، باب شانزدهم، ۳) و خدا بر آنها مانده آسمانی می فرستد که: «بنی اسرائیل مدت چهل سال آنرا خوردند» (همانجا، ۲۵). و با این وصف همین خدا این مردم آورده و گرسنه را مأمور می کند که در همین بیابان بی آب و علف برای او صندوق مرصعی را بمنظور ضبط الواح وی بسازند که مشخصات آن در تورات چنین آمده است: «و خداوند موسی را خطاب کرده فرمود: به بنی اسرائیل بگو برای من صندوقی از چوب شطم بسازند که طولش دو ذراع و نیم و عرضش یک ذراع و نیم و بلندیش یک ذراع و نیم باشد. و آنرا به طلای خالص ببوشان و بر بالایش به هر طرف تاجی از طلا بساز، و برایش چهار حلقه طلای بریز، و دو عصا از چوب شطم بساز و آنها را با طلا ببوشان... و بعد آن تخت رحمت را از طلای خالص بساز، طولش دو ذراع و نیم و عرضش یک ذراع و نیم. دو کروی از طلا بساز که بال های خود را بر زمین آن پهن کنند و روی های ایشان بسوی یکدیگر باشد... و پس خوانی از چوب شطم بساز که طولش دو ذراع و عرضش یک ذراع و نیم باشد. و آنرا به طلای خالص ببوشان و تاجی از طلا به هر طرفش بساز. و حاشیه ای بقدر چهار انگشت به اطرافش بساز و برای حاشیه اش تاجی زرین از هر طرف بساز. و چهار حلقه از طلا برایش بساز و حلقه ها را بر چهار گوشه چهار قائمه اش بگذار تا خانه ها باشد بجهت عصاها برای برداشتن خوان. و عصاها را از چوب شطم بساز و آنها را به طلا ببوشان... و صحن ها و کاسه ها و جام ها و پیاله هایش را بساز و آنها را از طلای خالص بساز... و چراغدانی از طلای خالص بساز که شش شاخه از طرفینش بیرون آید... و سیبی زیر دو شاخه آن و سیب دیگری زیر دو شاخه دیگر آن و سیبی نیز به زیر دو شاخه دیگر بر شش شاخه ای که از چراغدان بیرون می آید، و سیب ها و شاخه هایش از یک چرخکاری طلای خالص باشد. و هفت چراغ برای آن بساز و چراغ هایش را بر بالای آن بگذار تا پیش روی آنرا روشنایی دهند. و گلگیرها و سینی هایش از طلای خالص باشد. و خودش با همه اسپایش از یک وزنه طلای خالص ساخته شود. و مراقب باش که آنها را موافق نمونه ای که در کوه به تو نشان دادم بسازی» (سفر خروج، باب بیست و پنجم). یهوه در این راستا همه جزئیات را روشن کرده، اما این موضوع را حل نشده باقی گذاشته است که این صحراگردان آسمان جل که حتی ناشان هم باید از آسمان برسد چوب سدر و شمعدان طلا و جام های زرین و تاج های مرصع را از کجا باید بیاورند؟

وقتی که موسی برای دیدار خداوند به بالای کوه سینا می رود و چهل روز در آنجا می ماند، اسرائیلیان که آزادی خود را و همه چیزشان را مرهون معجزات او و رهبری جنگی پیروزمندانه اش هستند با بی اعتنایی از هارون برادر او می پرسند: «راستی این مرد که اسمش موسی بود و ما را از زمین مصر بیرون آورد چه بر سرش آمده است؟» (سفر خروج، باب سی و دوم، ۱). سپس از هارون می خواهند که برای آنان خدایان تازه ای بسازد که بخلاف خدای موسی قابل رویت باشند، و هارون که قبلا واسطه میان خداوند موسی و فرعون مصر بوده و نقشی پیمبرانه در این ماجرا ایفا کرده است از آنها می خواهد که گوشواره های طلای زنان و پسران و دختران خود را نزد او بیاورند و از این طلاها (که یک شبه آنها را آب می کند) گوساله ای طلایی می سازد و آنان مشتاقانه می گویند که این خدای ما است که ما را از مصر بیرون آورده است. هارون قربانگاهی بنا می کند و قوم «قربانی های سوختنی می گذرانند و هدایای سلامتی می آورند و به خوردن و نوشیدن و لعب می پردازند.» و در همین موقع خداوند در بالای کوه به موسی

می گوید که هرچه زودتر از کوه سرازیر شود و نزد بنی اسرائیل برود، زیرا قومی که او از سرزمین مصر بیرون آورده است فاسد شده و گوساله ای برای خود ساخته اند و نزد آن سجده می کنند. موسی به شتاب بر می گردد، و وقتیکه گوساله طلایی را می بیند از خشم دو لوحه فرمان های دهگانه ای را که یهوه با دست خودش نوشته و بدو داده است «و نوشته آن نوشته خود خدا است» می شکند، و بدنبال آن گوساله را در آتش می سوزاند و بقایای آنرا نرم می کند و به خورد بنی اسرائیل می دهد، و سپس به کشتار آنها می پردازد: «آنگاه موسی به دروازه اردو ایستاده گفت: یهوه خدای اسرائیل می گوید هرکس از شما شمشیر خود را بر ران خویش بگذارد و از دروازه خود تا دروازه اردو رفت و آمد کند و هرکس برادر خود و دوست و همسایه خود را بکشد. و بنی لایوی موافق سخن موسی کردند و در آنروز قریب به بیست و سه هزار نفر از بنی اسرائیل کشته شدند» (سفر خروج، باب سی و دوم).

دو قرن پیش، بارون دولباخ فیلسوف و نویسنده فرانسوی و دوست ولتر، در کتاب «موزه قدیسین» خود درباره موسی نوشت: «این مردی که قاعدتاً می بایست یک مرد خدا باشد، یکی از شیرترین مردانی بوده که از آغاز تاریخ تا به امروز در جهان وجود داشته اند، و اتفاقاً خود همین کسی که در دوران خودش و جانشینانش ملت یهود بطور دائم با قتل عام ها و جنگ های تجاوز کارانه و نادرستی ها و فریبکاری های پایان ناپذیر سر و کار داشت مدعی بود که خدمتگزار مهربان و نرمدلی برای یهوه بیش نیست.» همزمان با او، فیلسوف آزاداندیش دیگر «قرن فروغ»، نیکلا فرره، در کتاب «موسیاد» خویش در همین باره نوشت: «در طول نسل های پیاپی، از پدران ما و از خود ما خواسته شده است که به عنوان مسیحیان مومن، مردی بنام موسی را قانونگذار بزرگ خدا بشماریم که نه تنها اقوام بیگانه را بجرم یهودی نبودن قتل عام کرد و زنان و کودکانشان را کشت، بلکه خود یهودیان را نیز بارها و بارها واداشت تا به روی همدیگر شمشیر بکشند و مخصوصاً برادران برادران خود را بخاطر فرونشاندن خشم یهوه از پای در آورند.»

در صحرای سینا یهوه ناگزیر است برای ساکت کردن یهودیان و غرورهای دائمی آنان (که اصطلاح معروف ایرادهای بنی اسرائیلی از آن آمده است) پشت سر هم معجزه کند: از آسمان بجای نان مانده «من و سلوی» برای آنها بفرستد (سفر خروج، باب شانزدهم، ۴)، و بجای گوشت، فاخته بلدرچین کباب شده (همانجا، ۱۳) وقتی که تشنه اند بر ایشان از سنگ آب بیرون بیاورد (سفر اعداد، باب بیستم، ۱۱) و وقتی که ماران بیابان آنها را می گزند مار دیگری از مس بدست موسی بسازد که هر مار گزیده ای با دیدن آن علاج شود (سفر اعداد، باب بیست و یکم، ۸) و با همه اینها اسرائیلیان شکایت آوردند که: «ما را چرا از مصر بر آوردی تا در بیابان بمیریم، زیرا که آنجا همه چیز بود و اینجا نان نیست و آب هم نیست و دل ما از این خوراک بدمزه ای که بما می رسد کراهت دارد» (همانجا، ۵). حتی سخن گفتن الاغ نیز که آثار ملامت می کند نتیجه ای نمی بخشد (سفر اعداد، باب بیست و دوم، ۲۸).

با آنکه یهوه به شفاعت موسی از هلاک دسته جمعی قوم اسرائیل صرف نظر می کند، از گناه خود موسی در نمی گذرد، زیرا که سهل انگاری او باعث شده است که بنی اسرائیل به اندازه لازم از او نترسند، بدین جهت وی را آگاه می کند که پیش از آنکه قوم او پا به خاک کنعان بگذارد خواهد مرد و شخصاً به ارض موعود داخل نخواهد شد: «و خداوند به موسی فرمود: آنگاه که کنعان را دیدی به اجدادت خواهی پیوست و به سرزمین موعود داخل خواهی شد، زیرا که مرا باور نداشتی و در چشم اسرائیلیان کوچک کردی» (سفر اعداد، باب بیست و هفتم، ۱۳ و ۱۴). موسی پیش از مردن خود، شرح نافرمانی ها و «بهانه های بنی اسرائیلی» قوم خود را در توماری می نویسد و بدست لایویان می سپارد تا آنرا در «صندوق میثاق» بگذارند و مدرکی باشد بر اینکه این قوم تا چه پایه خودخواه و منحرف و نافرمان و خیره سرنند، و آنگاه یوشع را به جانشینی خود تعیین می کند.

موسی و قوم اسرائیل بعد از خروج از مصر، چهل سال تمام در صحرای سینا سرگردان می مانند تا به ارض کنعان برسند، در صورتیکه این فاصله می توانست در کمتر از چهل روز طی شود. اتفاقاً در خود تورات آمده است که سه روز پس از فرود آمدن از کوه سینا، موسی بدستور خداوند گروهی را برای جاسوسی و خبرگیری درباره سرزمین کنعان بدانجانب می فرستد (سفر اعداد، باب سیزدهم، ۱-۳) و اینان به کوهستان جنوبی می روند (همانجا، ۱۷-۲۲). ولی با همه این آسانی، خود قوم اسرائیل چهل سال در این بیابان در جا می زند. محقق آلمانی، داوچه در اشاره بدین امر می پرسد: «آیا قبول کردی که واقعا موسی مدت چهل سال ۶۰۳۵۵۰ نفر قوم خود را در بیابانی که هیچوقت امکان تغذیه بیش از هزار نفر را نداشته است نگاه داشته باشد؟»<sup>۱</sup>

۱- رقم ۶۰۳۵۵۰ نفر رقمی است که در خود تورات آمده است (سفر اعداد، باب اول، ۴۶)

بهر حال، این سرگردانی چهل ساله باعث می شود که همگی آن یهودیانی که مصر را با اطمینان به وعده خداوند یهوه و تأکیدهای پیاپی موسی به قصد سرزمین شیر و عسل ترک کرده بودند در بیابان بی آب و علف سینا بمیرند. در کتاب یوشع در این باره آمده است: «بنی اسرائیل چهل سال در بیابان سرگردان می رفتند تا تمامی آنان یعنی آن مردان جنگی که از مصر بیرون آمده بودند به سر راه در صحرا مردند از آن رو که آواز خداوند را نشنیدند و خداوند به ایشان قسم خورده گفت شما را نمی گذارم که آن زمینی را که شیر و عسل در آن جاری است و برای پدرانان قسم خورده بودم که آنرا به شما بدهم بچشم ببینید» (صحیفه یوشع بن نون، باب پنجم، ۶).

از ویژگی های این اقامت چهل ساله قوم یهود در صحرای سینا این است که هیچکدام از یهودیان نوزاد در این مدت علیرغم دستور غلاظ و شداد مذهبی ختنه نمی شوند، هر چند که در میان ششصد هزار نفری که از مصر باز گشته بودند قاعدتا کسانی که بتوانند این فریضه مذهبی را اجرا کنند کم نبوده اند. بدین جهت یوشع، جانشین جنگی موسی پیش از آغاز قتل عام های خود در ارض کنعان به فرمان یهوه مجبور می شود همه آنها را دسته جمعی ختنه کند.

«... و خداوند به یوشع فرمود که کاردها از سنگ چخماق برای خود بساز و بنی اسرائیل را همگی مختون ساز. و یوشع کاردها از سنگ چخماق ساخته بنی اسرائیل را بر تل غلفه ختنه کرد، و سبب ختنه کردن این بود که تمامی قوم که در صحرا بعد از بیرون آمدن پدرانان از مصر دنیا آمدند مختون نگشتند و یوشع ایشانرا ختنه کرد چونکه ایشان را در راه ختنه نکرده بودند» (صحیفه یوشع، باب پنجم، ۲-۷).

ولتر در دیکسیونر فلسفی خود که چندین صفحه آنرا به موسی اختصاص داده است، در ارزیابی ادعی تورات در مورد فرار پیروزمندانه بیش از ۶۰۰۰۰۰ اسرائیلی مسلح از مصر به رهبری یهوه و موسی، می نویسد:

«آیا می توان فرض کرد که موسی - چنانکه تورات ادعا می کند - به یهودیان گفته باشد: «من شما را به صورت ششصد هزار جنگجوی مسلح تحت حمایت خدای شما از سرزمین مصر بیرون آوردم؟» و این یهودیان بدو پاسخ نداده باشند که: «برای چه این نیروی ششصد هزار نفری ما را علیه فرعون که دویست هزار سرباز بیشتر نداشت و در برابر ما به یقین مغلوب می شد و سرزمین آباد و حاصلخیز او به تصرف ما درمی آمد بکار نینداختی؟ اگر خدای ما در یکشب بخاطر ما نخست زاده های سیصد هزار خانواده مصری را سر برید و بدین ترتیب نیروی زنده مصر را فلج کرد چرا تو نیز بدو اقتدا نکردی و این سرزمین بی دفاع را در اختیار ما درنیاوردی؟ و بجای آن ما را بصورت فراریانی بی تکلیف و گرسنه در بیابانی بی آب و علف سرگردان گذاشتی؟ و تازه بفرض اینکه راهی مستقیم برای بردن ما به سرزمین کنعان - که ما هیچ حق قانونی بر مالکیت آن نداشتیم - انتخاب کنی، یعنی از راه کناره دریا بسوی سور و صیدا ببری، به راهی درست در جهت خلاف آن بردی که اگر قصد تسلیم دست بسته ما را به دشمنانمان داشتی نمی توانستی راهی بهتر از این انتخاب کنی؟ خدا ما را با معجزه ای نجات داد، و تو که می گویی فرستاده او هستی پس از مردن تمام نسل اول ما در صحرا، تازه پس از چهل سال بما می گویی که پدرانمان بعلت گناهکاری به فرمان یهوه در بیابان مردند تا هیچکدام از آنها ارض موعود را بچشم نبینند؟»

و هم او، در بخش دیگری از همین فصل، در ارزیابی شخصیت خود موسی، آنطور که در تورات از آن سخن رفته است، تذکر می دهد که: «آیا این یهودیان سرگردان صحرای سینا، نمی بایست به پیغمبرشان که از دیدار رویاروی خدا در بالای کوه بنزد آنان بازگشته و با دیدار گوساله طلایی آنچنان به خشم آمده بود که جابجا دستور کشتن بیست و سه هزار نفر از آنان را داده بود گفته باشند: تو که یکبار بما می گویی که خدا را از روبرو دیده ای و بار دیگر می گویی که فقط نشیمنگاهش را دیدی، چرا به عوض اینکه برادرت هارون را که خودش در غیاب تو برای ما گوساله زرین را ساخت تا او را بپرستیم بجای مجازات کردن عنوان کاهن اعظم می دهی، ولی بیست و سه هزار نفر از ما را که به دنبال او رفته بودیم به دست لای های خودت قتل عام می کنی؟ و تازه بما می گویی که این کشتار کافی نیست و باید برای رضایت یهوه بیست و چهار هزار نفر دیگر نیز کشته شوند، زیرا که یکی از آنها با یک زن قبیله مدیان خوابیده است، در صورتیکه تو که پیغمبر مانی خودت با زنی از همین قبیله خوابیده ای؟ و تازه در چنین شرایطی ادعای آنرا داری که بنده بسیار مهربان و رحیم خداوند هستی؟ ظاهرا باید در انتظار یکی دو بار دیگر مهربانی و رحمت تو و خدایت باشیم تا این بار نسل ما از روی زمین برداشته شود.»

آنچه بر اساس داستان توراتی موسی می توان درباره این بزرگترین شخصیت تاریخ یهود گفت این است که نویسندگان واقعی تورات کوشیده اند تا از موسی درست همان پیامبری را بسازند که برای تکمیل اسطوره یهود ضرورت داشته

است. در سرتاسر سفر خروج تورات، یهوه بیدریغ فرمان کشتار می دهد و موسی بیدریغ به اجرای این فرمان می پردازد. در مصر چند صد هزار کودک و نوجوان مصری با کمک موسی بدست یهوه گردن زده می شوند. در سینا موسی به دستور یهوه چهل هزار یهودی را در صحرا وا می دارد که همدیگر را بکشند. در شیطیم به خاطر اینکه یهودیان با دختران قوم همسایه زنا کرده اند و نه با دختر قوم خودشان، یهوه به موسی فرمان می دهد که تمامی روسای قوم را پیش از آفتاب به دار بیاویزند تا علی الحساب بیست و چهار هزار نفر از آنها را با و با از پای در می آورد.

در صحرا یک هیزم کش بدبخت به گناه اینکه در روز شنبه هیزم از زمین جمع کرده، به دستور موسی توسط مجموع یهودیان سنگسار می شود، و در آخرین روزهای زندگی، سرداران سپاه خود را غضب می کند که چرا بعد از تصرف سرزمین دشمن به کشتن مردان آن اکتفا کرده و زنان را نکشته اند و دستور خداوند یهود را نادیده گرفته اند. ده معجزه خارق العاده که همانند هفتخوان رستم یا دوازده خوان هرکول از او حکایت شده، به خلاف آن دوتای دیگر داستان دلوری های حماسی نیست، داستان مرگ و خونی است که قربانیان آن بجای دیوان و جادوگران زنان و مردان و کودکان و چهارپایان مصری هستند که در زورآزمایی موسی با فرعون نه هیچ سهمی از مسئولیت داشته اند، نه هیچ نقش منفی یا مثبتی ایفا کرده اند.

جالب این است که برخلاف آنچه عادتاً تصور می رود، یهودیانی که به گفته تورات و قرآن بدنبال آئمه معجزه و مبارزه از مصر بیرون می آیند و در صحرای سینا مرتباً مانده آسمانی دریافت می دارند، نه تنها از این بابت رضایتی ندارند، بلکه دانما با موسی و با خدایش یهوه درگیر هستند: «و همه قوم اسرائیل گریستند و با فریاد بر موسی و هارون مهمه کردند و گفتند که کاش در زمین مصر مرده بودیم، زیرا کیست که در اینجا ما را گوشت بخوراند و ماهی را که در مصر مفت می خوردیم و خیار و خربزه و تره و سیر و پیاز به ما بدهد؟ و الان جان ما خشک شده و غیر از این خوراک بیمزه ای که از آسمان می آید چیزی برای خوردن نداریم» (سفر اعداد، باب های یازدهم و چهاردهم)، «و به یکدیگر گفتند بهتر است سرداری برای خود مقرر کرده و به مصر برگردیم... آنگاه جلال خداوند در خیمه اجتماع ظاهر شد و گفت تا به کی این قوم مرا اهانت نمایند و این جماعت شیر را که بر من مهمه می کند بشنوم؟ و اینک ایشان را به وبا مبتلا ساخته هلاک می کنم، و لاشه ایشان در این صحرا خواهد افتاد و به زمینی که بدانان وعده کرده بودم هرگز داخل نخواهند شد» (همانجا، باب چهاردهم).

\* \* \*

آنین پرستش یهوه - که بعداً نخستین آنین «توحیدی» تاریخ دانسته شد - از کجا آمده است؟ از وحی الهی؟ از پیامبران یهود؟ از درون فرهنگ اپیرها (عبریان) به عنوان یکی از اقوام سامی خاور نزدیک؟ بررسی گسترده زیگموند فروید در این زمینه به هر سه این پرسش ها پاسخ منفی می دهد، زیرا وی ریشه این نوآوری را نه در جهان سامی، بلکه در تمدن باستانی مصر و در آنین توحیدی خاصی می داند که در قرن چهاردهم پیش از میلاد توسط آمنوفیس سوم، فرعون مصری، بنیاد نهاده شد و در این نوآوری جایی که تا آنزمان در تمدن مصری به صورت سنتی به خدایان متعدد تعلق می گرفت به خدای واحدی بنام «آتون» سپرده شد. به همین دلیل خود فرعون نام خویش را به «آخناتن» تغییر داد و پایتخت کشور را نیز از لوکسور (الاقصر) به شهری نوساخته در کنار نیل به نام «آخت آتن» (افق آتن) در محل تل العمارنه کنونی منتقل ساخت. آخناتن رسم پرستش خدای بزرگ آمون و همه دیگر خدایان اساطیری مصر را منسوخ کرد و کاهنان را از ادامه مراسم مذهبی سنتی باز داشت و گرایش توحیدی شگفت آوری را رواج داد که در آن خدای آتن (خورشید) به صورتی عرفانی بر همه جهان هستی فرمانروا بود و خدانی یگانه بود که زندگی و روشنایی و زیبایی جلوه های بنیادی او بود و جلالش در جزء جزء اجزاء آفرینش منعکس می شد. این نوآوری آخناتن و همسر زیبا و معروفش نفرتی تی واکنش گسترده ای را از جانب کاهنان قدرتمند مصری که موجودیت و قدرت همه جانبه خویش را از این بابت در خطر می یافتند برانگیخت که پس از مرگ زودرس این فرعون آنین نوحاسته او را سرکوب کرد و آنین اساطیری پیشین را بجای آن باز گردانید، چنانکه جانشین آخناتون توت عنخ آمون Tutankhamon نامیده شد و نه توت عنخ آتون.

فروید به دنبال بررسی های چندین ساله خود عقیده دارد که آنچه آنین توحیدی یهوه و قوم یهود شناخته شده از مکتب مصری آتون به خاور نزدیک راه یافته و حتی عامل مستقیم آن یک مصری از دستگاه حکومتی آخناتن یا یکی از پیروان نسل اول این مکتب توحیدی بوده است، و انگیزه اصلی او از این کار این بوده است که پس از سرکوبگری همه جانبه ای که بدنبال مرگ آخناتن از جانب کاهنان مصری علیه ادامه آنین آتون در مصر آغاز شد این آنین



نوحاسته را در سرزمین دیگری پایه گذاری کند. و اگر برداشت های انسانی و عرفانی آئین آتن بعدا رنگ کینه توزانه و غیر انسانی آئین یهوه را بخود گرفت بخاطر این بود که رهبری علمی این نقل و انتقال بدست قبایل سامی «مدیان» افتاد که خدای آنان، یهوه، با خدایان بیرحم و خون آشام تمدن های کلدانی و بابلی و آشوری و فنیقی خاور نزدیک شباهت بسیار بیشتری داشت تا به آتن مصری مظهر زندگی و روشنائی. فروید خود در این باره می نویسد: خدای یکتائی به نام یهوه که برای قوم یهود ساخته شد آن مظهر بزرگ منشی و محبتی که «آتن» خدای یکتای آخناتن نماینده آن بود نبود، خدای محلی تنگ نظر و بیرحم و خون آشامی بود که از پیروانش می خواست ساکنان سرزمینی را که او بدانان بخشیده و وعده داده بود که در آن رودهای شیر و عسل جاری کند به زور شمشیر از میان بردارند و آنها را قتل عام کند.»<sup>۱</sup>

چندین پژوهشگر، آخناتن را همزمان با زرتشت دانسته و بین اندیشه های مذهبی آنان در راستای رویارویی خیر و شر و تکیه بنیادی به راستی و مبارزه با دروغ ارتباط قائل شده اند، بخصوص با توجه به اینکه مادر این فرعون از هیتی های آریائی نژاد بود و احتمالاً همسرش نفرتی تی نیز از آریائی های هیتائی یا هیتی بود که از آسیای صغیر به مصر آمده بودند. محقق فرانسوی برتلو، اصولاً بر این عقیده است که ریشه آئین مصری «آتن» را باید در معتقدات مزدائی ایرانیان پیش از زرتشت جست. فروید نیز در رساله خود اشاره می کند که نمونه مکتب جهان بینی آئین آتون را احتمالاً می باید در برداشت های جهانی گاتاهای زرتشت یافت. این هر دو استنباط بر این نظریه متکی است که دوران واقعی زندگانی زرتشت در حدود یک هزاره مقدم بر آن تاریخ است که بطور سنتی برای زرتشت قائل شده اند.

\* \* \*

در انجیل، به اقتضای دو قطبی بودن کتاب و دو شخصیتی بودن خدای آن، موسی از یکطرف حامل وحی و نویسنده تورات و قانونگذار بزرگ آئین یهود شناخته می شود که «هیچ حرف و نقطه ای از تورات او را کم و زیاد نمی توان کرد»، و از طرف دیگر قوانین و دستورهای مذهبی او بارها و بارها توسط خود عیسی نقض و مقررات دیگری درجای آنها گذاشته می شود. موسی قانون می آورد که هرگاه مردی مایل به ادامه زندگی با زن خود نباشد می تواند طلاق نامه بنویسد و به دستش بدهد و او را از خانه خود بیرون کند، و عیسی فتوا می دهد که هیچ ازدواجی جز در صورت زناى زن، قابل فسخ نیست و هیچ مردی حق طلاق زن خود را ندارد. موسی قانون می آورد که چشم به جای چشم و دندان بجای دندان، ولی عیسی می گوید اگر کسی به گونه راست تو سیلی بزند گونه چپت را نیز به سوی او بگردان. موسی زن زناکار را بی قید و شرط شایسته مجازات سنگسار می داند، ولی عیسی زن زناکار را که برای سنگسار می برند در حمایت خود می گیرد. موسی مقررات دقیق و مشخصی را در مورد خوراکی های حرام و حلال وضع می کند، ولی عیسی با این استدلال که همه اینها سرانجام به مزبله ریخته می شود خوردن همه آنها را مجاز می شمرد. موسی با اینکه خودش ختنه نشده است در اجرای فرمان یهوه ختنه شدن را شرط اساسی ایمان اعلام می کند، ولی عیسی که خود ختنه شده است برای اینکار ضرورتی نمی بیند و تأکید می کند که ختنه واجب ختنه قلبی است و نه بدنی. موسی احترام به روز سبت (شنبه) و مقررات مذهبی آترا فریضه ای شرعی می شمرد، ولی عیسی اشکالی در عدم رعایت این فریضه نمی بیند. موسی برای کاهنان معبد یهود حق مسلم برای تعیین مجازات گناهکاران قائل است، ولی موسی تصحیح می کند که این حق فقط مال خداوند است و کاهنان حق چنین داوری را ندارند.

در این زمینه درجای دیگر همین کتاب توضیحات بیشتری داده شده است.

۱- Sigmund Freud قسمتی از این اثر تحقیقی پرسر و صدای خود را در سال های پیش از جنگ جهانی دوم در وین منتشر کرد، ولی به علت مخالفت شدید کلیسا از چاپ قسمت دوم آن خودداری ورزید بدین حساب که کلیسای کاتولیک در برابرخطر تجاوز آلمان نازی به اتریش از او حمایت کند. ولی با وقوع این خطر، وی موفق شد از اتریش بگریزد و به انگلستان برود. و در آنجا متن کامل اثر خود را منتشر کرد. خودش در مقدمه این رساله می نویسد:

"من در آن زمان امیدوار به حمایت کلیسای کاتولیک درکشور خودم بودم و بیم از این داشتم که با انتشار این اثر این اتکا را از دست بدهم و بخصوص باعث شوم که از فعالیت پیروان و شاگردان مکتب پسیکانالیز در اتریش جلوگیری شود. اما با حمله ناگهانی نازی ها دریافتم که کلیسای کاتولیک لژز انتر از آن سخن می گوید که بتواند صدایش را بگوش آنهائی که باید بشنوند برساند."

فرضیه ارتباط داستان موسی با آئین مصری "آتن" و ارتباط احتمالی آئین آتن با معتقدات مزدائی توسط پژوهشگران متعددی مورد ارزیابی قرار گرفته است که از جمله جالبترین آنها می توان از Moise et Akhenaton نوشته فلیپ عزیز (پاریس، ۱۹۸۰) و Les Dieux de l'Egypte نوشته کلودتروئکر (پاریس، ۱۹۹۲) و Oedipus and Akhnaton نوشته ایمانوئل ولیکفسکی (نیویورک، ۱۹۶۰) نام برد. تازه ترین بررسی را در این زمینه در کتاب Histire generale de Dieu نوشته ژرار مسادیه (پاریس، ۱۹۹۷) می توان یافت.

\* \* \*

در قرآن همین موسی مورد چنان تجلیلی قرار گرفته است که از حد تجلیل تورات و انجیل نیز بسیار فراتر می رود. تقریباً همه آنچه در تورات درباره موسی آمده، در ۱۳۶ آیه ای که در ۳۴ سوره مختلف قرآن بدو تخصیص یافته منعکس شده است و حتی این وعده موسی به قوم اسرائیل نیز که یهوه مالکیت سرزمین کنعان (فلسطین) را برای ابدالابداد به قوم برگزیده خود اسرائیل بخشیده است از زبان الله در قرآن تأیید شده است:

«... و ما این قومی را که مستضعف بشمار می آمدند صاحب مشرق و مغرب سرزمینی کردیم که بدان برکت داده بودیم. و چنین بود که وعده نیکویی که داده بودیم تحقق یافت» (اعراف، ۱۳۷).<sup>۱</sup> تنها تفاوت - و البته تفاوتی اساسی - که در این مورد میان قرآن با تورات می توان یافت این است که در تورات موسی پیامبر اختصاصی یهوه خدای اسرائیل است و آنچه می گوید یا انجام می دهد به هیچ انگیزه دیگری جز مصالح قوم اسرائیل مربوط نمی شود، در صورتیکه در قرآن وی همین نقش را در مقام پیغمبر اولوالعزم خداوند برای ابلاغ نوعی از پیام توحیدی به همه جهانیان ایفا می کند.

روایت قرآن درباره تولد موسی و انتصاب او به پیغمبری و مأموریت او برای نجات قوم یهود از مصر و معجزات پیاپی او، تکرار دقیق روایات توراتی موسی است. معجزات دهگانه موسی در تورات، در قرآن تبدیل به نه معجزه شده است و ظاهراً معجزه آخرین، یعنی قتل صدها هزار نوجوان و نوزاد مصری بدست خداوند، بقدری زنده بوده که از انعکاس آن در قرآن صرفنظر شده است. در سوره اعراف از پنج معجزه تبدیل آب نیل به خون، طوفان، ملخ، شپش و قورباغه و در چند مورد دیگر تبدیل عصای موسی به اژدها و ید بیضای او و شکافته شدن آب دریا در پیش پای یهودیان و غرق فرعون و سپاه او را در آب یاد شده که خود قرآن آنها را آیات نه گانه نامیده است (اسری، ۱۰۱، نمل، ۱۲). در یک مورد نیز در قرآن از زبان موسی گفته شده است که: «ای قوم من، بیاد بیاورید نعمت خدا را بر شما، هنگامیکه برایتان پیامبران و پادشاهان مقرر فرمود، و اندر آنید به سرزمین مقدسی که خداوند برای شما مقرر فرموده است» (مانده، ۲۰ و ۲۱)، در صورتیکه در زمان موسی هنوز اسرائیل پادشاهانی بخود ندیده بود و الزاماً موسی نمی توانست از قوم خود شکر نعمتی را بخواهد که بدانان اعطا نشده بود.

در نه آیه مختلف قرآن به میثاق خداوند با موسی و با قوم یهود اشاره شده است (بقره، ۵۱، ۶۳، ۹۹، نساء، ۱۵۴، اعراف، ۱۳۴، طه، ۸۰ و ۸۶، زخرف، ۴۹). این میثاق همه جا در قرآن مورد تأیید قرار گرفته، در صورتیکه به تصریح تورات در متن آن (که در صندوق میثاق ضبط شده و بعداً به معبد سلیمان انتقال یافته است) قید شده است که مذهب الهی تا ابدالابداد فقط مذهب یهوه خواهد بود.

از خود موسی در قرآن به صورت «اول المومنین» (اعراف، ۱۴۳) مخلص خداوند (مریم، ۵۲)، محب خدا (طه، ۳۹) و برگزیده بر همه مردمان (طه، ۴۱) یاد شده، ولی هیچ اشاره ای در آن به کشتارهایی که به دستور وی در صحرای سینا انجام گرفته نشده و اصولاً دوران چهل ساله سرگردانی قوم اسرائیل در بیابان نادیده گرفته شده است.

۲- این آیه اقتباس آشکاری از صحیفه یوشع در تورات است که: "خداوند فرمود: تمامی این زمین را چنانکه به موسی گفتم به شما (بنی اسرائیل) بخشیده ام و هرجانی را که کف پای شما بر آن گذاشته شود به شما داده ام، از مشرق یعنی نهر فرات تا مغرب یعنی دریای بزرگ" (صحیفه یوشع، باب اول، ۳ و ۴).